دستور نویسی فارسی
در
شبه قارّه

دکتر سید حسن صدرالدّین حاج سید جوادی



مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
اسلام آباد ،پاکستان
۱۳۷۲ ش
۱۹۹۳ م

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحیم

دستور نویسی فارسی
در
شبه‌قارّه

دکتر سید حسن صدر الدّین حاج سید جوادی



مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
اسلام آباد - پاکستان
۱۳۷۲ ش
۱۹۹۳ م

شناسنامهٔ کتاب

نام : دستور نویسی فارسی در شبه قارّه

تألیف : دکتر سید حسن صدر الدین حاج سید جوادی (کمال)

سخن مدیر : مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد

ناشر : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد

ویراستار : دکتر محمّد حسین تسبیحی

تعداد : ۵۰۰ نسخه

شمارهٔ ردیف : ۱۳۹

قطع : ۲۴×۱۸ سانتیمتر

حروف چینی

کامپیوتری : عبدالرّشید لطیف، اسلام آباد

چاپ : منزا پرنٹنگ کارپوریشن ، اسلام آباد

تاریخ پخش : ۱۳۷۲ خ / ۱۴۱۳ هـ .ق/ ۱۹۹۳ م

بها : ۲۰۰ روپیه



انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

شمارهٔ ردیف
۱۳۹



تأسیس بر مبنای موافقتنامهٔ مورخ آبان ماه ۱۳۵۰ مصوب دولتین ایران و پاکستان

فهرست مطالب

بسم الله الرّحمن الرّحیم

سخن مدیر

کتابی که اینك در دسترس علاقه مندان قرار می گیرد، در اساس مبتنی بر متنی ارزنده برای آموزش زبان فارسی در شبه قارّه است که قریب سیصد سال از قدمت آن می گذرد و خود یادآور تلاش های خستگی ناپذیر و صمیمانه دوستداران فرهنگ و هنر و ادبیّات و زبان ایرانیان مسلمان در سرزمین های همسایه و همراه است .مصحح محترم ، در کنار زحمت شایان تقدیری که برای انتخاب و تحشیه و تهذیب متن کشیده اند ، این نیت عالی را نیز وجههٔ همّت قرار داده اند که به نسخ و منابع دیگری که در همین زمینه در منطقهٔ شبه قارّه تهیّه شده ، نظری جدّی بیفکنند و فی الجمله مجموعهٔ نفیسی را ارائه دهند که حاوی اطّلاعات ارزنده ای دربارهٔ کمّ و کیف آموزش زبان فارسی باشد.امّا بسیاری از این منابع که ذکرشان در تحریر نخستین آقای دکتر حاج سید جوادی آمده ، در مجموعهٔ ذیقیمت دیگری که ذیل نام « فهرست مشترك نسخه های خطّی فارسی پاکستان » در سیزده جلد(۱) تنظیم و چاپ و معرفی شده و خاصّه مجلد سیزدهم آن فهرست ، تقریباً شرح جامعی را به این مباحث اختصاص داده است که بی شك خواستاران و دوستداران مطالعهٔ این گونه آثار را به خود متوجه می گرداند . در همان حال ، ویراستاران مرکز در حین بررسی کتاب ، اعتنای بدان یافتند که برخی از متون دست نوشته ای هم که مورد التفات مؤلف گرامی قرار گرفته (همانند جوهر الترکیب تألیف سیوارام شاه جهانپوری) به کرات در همین منطقه حلیت طبع به خود پذیرفته است .لذا لامحاله حجم کتاب ، به حدود نیمی از اصل آنچه که تدوین شده بود ، تقلیل یافت و از برخی ابواب و فصول اولیه ، تنها به قدر رفع تشنگی عاجل دوستداران صحائف ادبی برجای ماند. با اینهمه آنچه که اینك باقی است خود

---

۱ - احمد منزوی ، فهرست مشترك نسخه های خطی پاکستان (جلدهای ۱ تا ۱۳) ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، ۱۳۷۱ - ۱۳۶۲). اسلام آباد ، پاکستان .

نشان دهندهٔ وسعت دامنهٔ فارسی نویسی و فارسی خوانی ساکنان این دیار خدائی است و علاقهٔ مفرطی را معلوم می دارد که اسلاف کبار همین مردم پاکدل و صمیمی به حفظ تعلّقات دینی و عقیدتی و فرهنگی مشترك داشته اند .کثرت شمار دوستداران ادب فارسی ، از تعداد نسخ گرانبهای دستنوشته ای نیز که در حال حاضر زینت بخش کتابخانه های کوچك و بزرگ شبه قارّه است ، هویدا می گردد و یك رقم آن که به اهتمام همین مرکز تحقیقات فارسی بررسی و فهرست بندی شده است، نشان می دهد که بیش از شصت و پنجهزار اثر ذیقیمت و نفیس در پاکستان باقی است که خود در کنار هزارها کتاب چاپی دیگری قرار می گیرد که پس از پیدایش چاپخانه و تاسیسات انتشاراتی در طی دو قرن اخیر در منطقه حلیت طبع پذیرفته است (۱).

کتاب حاضر ، در قسمت عمدهٔ یادداشتهای مؤلف و مصحح محترم بر دقایقی اشارت دارد که خاص فارسی آموزان منطقه است و این طور که بر می آید از حدود سه و چهار قرن پیش که رونق این زبان به اوج بالندگی رسید و بالطبع ، گروههای کثیری از هر کنار در صدد بر آمدند که در سطح وسیعی از آن بهره برگیرند ، مورد نیاز معلّمان و متعلّمان قرار گرفت . در خلال اوراق ، سیر تحوّل «دستور نویسی» به نحو مطلوبی نشان داده شده و از کوششهائی که در بدایت حال برای لغت نویسی و تهیه فرهنگ به کار رفته و در کنار آنها ، قواعد ساده ای از زبان هم که برای نوآموزان و محصلان علاقه مند تدوین شده، یادی رفته است، تهیه نصاب گونه های متعدّد و رواج زبان از طریق اشعار روان و سهل التعلیم خود بخشی از صفحات مان را ورق می زند و از نمونه های مفصّلی هم که مؤلف ذکر کرده اند ، به فراخور بحث ها ، شمه ای در هر باب نقل شده است . به این ترتیب ، کتاب در یك مقدمه و شش فصل به شرح ذیل چهره می پذیرد :

فصل اول – شناسائی کهنترین کتب دستور زبان فارسی که تا پایان سدهٔ دوازدهم هجری در شبه قارّه نوشته شده است .

فصل دوم – معرفی کتابهای دستور زبان فارسی که در سدهٔ سیزدهم هجری نوشته شده است .

فصل سوم – توضیح در پیرامون رساله های مهم دستورزبان که تاریخ تالیف آنها به طور دقیق مشخص نیست ولی علی العموم در سده های دوازدهم و سیزدهم

۱ – و اینها همه البته فرع بر وجود ده ها هزار نسخه نفیس و ذیقیمت دیگری است که از همین منطقه به کشورهای دیگر جهان و از جمله ممالك غربی رفته و خزائن پربار و غنی کتابخانه های مهم دانشگاهی و تحقیقی عالم را زینت و قوت داده است .

تالیف شده است .

فصل چهارم – شناخت رساله ها و کتبی که به زبانهای اردو و انگلیسی در باب قواعد زبان فارسی تدوین شده است .

فصل پنجم – متن جامع نخسترین کتاب دستور زبان فارسی که به نام « اصول فارسی » معروف شده است .

فصل ششم – بررسی کلّی محاسن و معایب دستورها و نقاط قوّت و ضعف مشترك آنها .

محقق محترم با این که تکیه اساسی کارشان بر تصحیح « اصول فارسی» بوده ولی باز همان گونه که در خلال پنج فصل دیگر کتاب نشان داده اند از توجه به منابع دیگر دستوری غافل نمانده اند والحق که این مهمّ عظیم را کماینبغی بررسی و تجزیه و تحلیل کرده اند.

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان چاپ کتاب را به این واسطه نیز معتبر و ضروری می دانست که هنوز تا هم اکنون بسیاری از استادان و مدرسان زبان فارسی در مراکز مختلف درسی از مدرسه تا دانشگاه به شیوه آباء کبار خود کار می کنند و از سبك « آمدنامه ها » و « آمدن نامه ها » ی مورد ذکر در همین کتاب برای آموزش شاگردان بهره می برند شاید که غرائب و تازگیهای این روش برای برخی از معلّمان زبان فارسی در ایران و جهان نیز حائز توجه باشد و در نهایت منابعی از این قبیل بتوانند در آینده برای تدوین راهنمائی جامع و مفید برای محصلان شبه قارّه بی فایده نمانند . اینك از ارباب بصیرت و معرفت انتظار می رود که یکبار دیگر بر رفع نقائص کتب موجود همت گمارند و با تعاطی تجارب و آگاهیهای اصولی ، کتابهای تازه ای برای تعلیم زبان فارسی به دانش طلبان شبه قارّه بنگارند .تنظیم چنان متونی سالهاست که در مدنظر اولیاء و مسؤلان فرهنگی ایران و کشورهای عزیز همجوار ماست و رجاء آن که از این پس با هدایات واسعهٔ الهی ، همت و کوشش دانشمندان محترم بر تدوین آثاری امروزین و مناسب روزگار مقصور و منتهی شود. بمنه و کرمه .

رضا شعبانی

مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

بسم الله الرّحمن الرّحیم

سابقهٔ تاریخی دستور نویسی فارسی

هر زبان برای درست گفتن و نوشتن قواعدی دارد . درطول زمان بسیاری از اهل زبان قواعد و قوانینی را تألیف کرده اند و گاه نیز نیازی به نگارش آن احساس نکرده اند . بیشتر کسانی که به زبان مادری خود سخن می گویند و می نویسند نیازی به دانستن دستور زبان نمی بینند. و بر این اساس دستور فارسی در ایران مرکزی تألیف نگردید. توجهٔ ایرانیان به طور عمده به آموزش زبان عربی بود و تمام تلاش و توانائی خویش را برای تدوین اصول و قواعد و صرف و نحو و لغت عربی به کار می بردند (۱) . قدیمترین کتابی که نگاهی به دستور زبان فارسی دارد ، « المعجم فی معاییر اشعار العجم » تألیف شمس الدّین محمّد بن قیس رازی است که در اوائل قرن هفتم هجری تألیف شده و چون موضوع آن عروض و بدیع و قافیه است ، در ضمن بحث های مربوط به فن قافیه ، فصلی نیز دربارهٔ علامت مصدر ، صفات فاعلی و مفعولی و صیغهٔ تفضیلی و حرف رابطه و تصغیر و علامت دعا و حرف مضارع و حرف تعجب و مانند آن آورده است (۲).

در قرن هشتم هجری ، فقط از کتابی به نام « منطق الخرَس فی لسان الفرس » ذکر می شود که نویسندهٔ آن ابو حیان نحوی (۶۵۴ - ۷۴۵ هـ) است ، امّا این کتاب که ظاهراً به زبان عربی نوشته شده تاکنون به دست نیامده است (۳).

کتاب معروف دیگر این عصر ، «حلیة الانسان فی حلبة اللسان » است که توسط شخصی به نام ابن مهنا که در دورهٔ مغول زندگی می کرده نگاشته شده. در آن قواعد ترکی و عربی را نیز ذکر کرده است ، کتاب حلیة الانسان نیز به عربی است و اطلاع بیشتری از آن در دسترس نیست .

از قرن یازدهم هجری دستور نویسی در شبه قارّه شروع شد و دانشمندان آن سرزمین این

---

۱ - قاسم تویسرکانی ، عدد من بلغا ایران فی لغة العرب ، دانشگاه تهران ،۱۳۳۶ هـ ش و نیز دکتر فیروز حریرچی ، پارسیان عربی نویس ، تهران ۱۳۴۵ هـ ش.

۲ - المعجم به تصحیح مدرس رضوی ، تهران ،۱۳۳۸ ش : ص ۱۵۵

۳ - نام کتاب فوق در سیاهه کتب مندرج فوات الوفیات ابن شاکر کتبی (ج ۲: ۲۸۲ - ۲۸۵) ذکر شده است .

خدمات شایسته را انجام دادند . ابتدا در مقدمه کتابهای لغت مطالبی درباره قواعد فارسی نوشته شد و این را می توان نخستین و مهمترین گام برای تدوین دستور زبان فارسی محسوب نمود. و سپس در قرون بعد مردم شبه قارّه نگارش دستور را به صورتی مستقل ادامه دادند که در ادامه بحث به آن خواهیم پرداخت .

در ایران نخستین دستوری که نوشته شده بر اساس تحقیق استاد جلال همائی عبارتست از :

۱ - قواعد صرف و نحو فارسی : تألیف عبدالکریم بن ابی القاسم ایروانی ، این کتاب در آذربایجان در عهد سلطنت محمد شاه قاجار (۱۲۵۰-۱۲٦٤ هـ /۱۸۳٤م - ۱۸٤۸م) نوشته شده و مؤلف در مقدّمه ذکر می کند که آن را برای فرزند خود میرزا محمد علی تألیف کرده ، کتاب به چهارده قاعده تقسیم شده و به خط نستعلیق و چاپ سنگی منتشر گردیده است ، تاریخ کتاب سال ۱۲٦۲ هـ ق را نشان می دهد .

۲ - صرف و نحو فارسی : تألیف حاج محمد کریم خان کرمانی ، نویسنده مدرس صرف و نحو عربی بوده که ضمناً صرف و نحو فارسی را هم نوشته است ، کتاب در سال ۱۲۷۵ هـ ق، تألیف شده است .

۳ -تنبیه الصبیان : کتاب مختصری است که مؤلف آن در زمان ناصر الدّین شاه قاجار (۱۲٦٤-۱۳۱۳ هـ / ۱۸٤۸ - ۱۸۹٦م) می زیسته و نام وی محمّد حسین بن مسعود بن عبدالرحیم انصاری است ، نامبرده در سال ۱۲۹۸ هـ مدتی در طرابوزان اقامت داشته و شغل وی کارپردازی دولت بوده و چون می خواسته است که زبان فرانسه بیاموزد، احساس نیاز به تدوین قواعد زبان فارسی می کرده و لذا کتاب فوق را تألیف نموده است.

از قرن سیزدهم در ایران فقط سه کتاب یاد شده را سراغ داریم (۱) در اواخر همین قرن و اوائل سدهٔ چهاردهم هـ نیز دو کتاب مهم در دستور زبان فارسی توسط یك ایرانی تألیف شده که به عنوانهای ذیل است .

۱ - دستور سخن

۲ - دبستان فارسی

مؤلف آنها میرزا حبیب اصفهانی است که سالها در مدارس استانبول معلم زبان فارسی بوده است ، کتاب دبستان پارسی را در سال ۱۳۰۸ هـ ق برابر ۱۸۹۰ میلادی در استانبول به چاپ رسانده است در مقدمه آن می نویسد :

من بنده شرمنده حبیب اصفهانی پس از نوشتن کتاب دستور سخن و چاپ کردن آن به

۱ - مقدّمه لغتنامه دهخدا : ۱۲٦

اهتمام بندگان جناب مستطاب اجل اکرم حسن علی خان امیر نظام مدظله العالی چون دیدم که نسخهٔ آن درکار انجام پذیرفتن است و به نظر پاره ئی نسخهٔ آن قدری مطول می نماید، خواستم تا جزو قواعد پارسی آن را با همان زبان در کتابچه ئی سازم که پارسی زبانان عموماً از آن بهره اند و زند و کودکان کتاب و دبستان از آن دستور زبان خویش آموزند، در عبارت قدری از نسخهٔ پیش مختصر ولی در معنی بسیار مکمل تر نوشتم و جزو عربی آن را طرح کردم و این محصول چندین ساله تعلیم خود را مسمی به اسم « دبستان پارسی » گردانیدم .

همانطور که گذشت میرزا حبیب اصفهانی ، در مقدمه دبستان پارسی اسم دیگر تالیف خود را که به نام دستور سخن است ذکر می کند .

استاد جلال همائی به استناد همان مطلب ذکر می کند :

نخستین کسی که کلمه دستور را برای نام کتاب قواعد زبان فارسی اختیار کرده و قواعد فارسی را از عربی جدا ساخته و از دائرهٔ ترجمه و تقلید عرب قدم پا بیرون نهاده و بالجمله برای زبان فارسی مستقلاً تا آنجا که می توانسته اصول و قواعدی مرتب نموده میرزا حبیب اصفهانی است .(۱)

امّا با مطالعه کتابهای دستور که در شبه قارّه نوشته شده مشخص می شود که نخستین کسی که دستور زبان فارسی را به صورت مستقل نوشته حدود دو قرن قبل از میرزا حبیب اصفهانی در ملتان می زیسته و نام وی عبدالصمد زنده طاهر ملتانی ، صاحب کتاب « اصول فارسی » است ، و د ر طول دویست سال چندین کتاب دستور فارسی نوشته شده است که به آن اشاره خواهیم کرد، ولی نخستین کسی که واژه دستور را در کتاب خویش آورده ، سنجر قزوینی است که کتاب وی نیز دستور سخن نام دارد و در سال ۱۲۹٦ هـ ق برابر ۱۸۷۹ م چاپ شده است.

فهرست کلیه کتب و رسائل دستور در « فهرست مشترك نسخه های خطی فارسی پاکستان » جلد سیزدهم آمده است که خوانندگان گرامی بدان مراجعه خواهند فرمود. (۲)
کتابها و رسائل دستور زبان فارسی که به زبانهای فارسی و اردو نوشته شده است در چهار فصل بررسی می شود:

۱ - مقدمهٔ لغتنامه دهخدا : ۱۲۷

۲ - احمد منزوی ، فهرست مشترك نسخه های خطی فارسی پاکستان ، جلد سیزدهم ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد ، ۱۳۷۰ ش .

فصل اول : معرفی کهن ترین کتب دستور زبان فارسی که تا پایان قرن دوازدهم هجری در شبه قارّه نوشته شده است .

این معرفی به ترتیب تاریخی درج می گردد که شامل توضیحی دربارهٔ دوازده جلد کتاب نوشته شده از سال ۱.۳۲ ۱ ھ تا پایان قرن دوازدهم است .

۱ - دیباچهٔ فرهنگ جهانگیری ، نوشتهٔ عضد الدوله جمال الدین حسین انجوی شیرازی . فرهنگ جهانگیری و دیباچهٔ آن در ۸ - ۱.۱۷ ھ /۱٦.۹ م نوشته شده و مؤلف در ۱.۳۲ ۱ھ /۱٦۲۳ م تغییراتی در آن داده و نسخهٔ نوینی پرداخته است .

۲ - اصول فارسی ، نوشتهٔ عبدالصمد ملتانی .
این کتاب در سال ۱۱۱۱ ھ نگاشته شده و دربارهٔ آن در فصل پنجم این کتاب مفصلاً بحث خواهیم کرد .

۳ - رسالهٔ عبدالواسع ، نوشتهٔ عبدالواسع هانسوی حسینی متخلص به « خالص »
رساله وی به نام دستور العمل قواعد زبان فارسی نامیده شده است .

٤ - کثیر الفوائد ، نوشتهٔ سلام الله بن محمد مقیم نارنولی کتاب پیش از ۱۱۳۷هجری/۱۷۲۳ میلادی نوشته شده است .

٥ - مفتاح فارسی ، نوشتهٔ نارنولی ، نویسنده سابق الذکر است و تاریخ نگارش آن ۱۱۳۷ ھ است.

٦ - گلزار دانش ، نوشتهٔ نوازش خان . در روزگار اورنگ زیب (۱.٦۸ - ۱۱۱۸ ھ ق) تالیف شده است .

۷ - جواهر الحروف ، نوشتهٔ منشی تیك چند بهار .
این کتاب در بیان حروف فارسی است .

۸ - نوادر المصادر ، نوشتهٔ تیك چند بهار ، در سال ۱۱٦٦ھ /۱۷٥۳ م نگاشته شده ، در مقدمه مصدر را تعریف کرده و به شرح حاصل مصدر و مضارع پرداخته و به دنبال هر مصدر اشتقاقات آن را آورده است .

۹ - تکملهٔ فارسی ، نگارش قطب علی بریلوی در ۱۷٦۱/۱۱۷٥م است کتاب در هفت باب در دستور فارسی ، صرف و نحو ، عروض و قافیه است .

۱. - جامع الفوائد ، نوشتهٔ نوازش علی خان متخلص به « شیدا » که تا ۱۲۱۲ھ/۱۸۹۸م زنده بوده است . کتاب در یك مقدمه ، پنج فایده ، سه قانون و یك خاتمه است .

۱۱ - مجمع القوانین ، اثر امیر اسد الله است که ظاهرا در پایان قرن دوازدهم در شبه قارّه نوشته شده است .

۱۲ - قواعد زبان فارسی که نام دیگر آن میزان فارسی است ، نوشتهٔ محمد قاسم بن محمود متخلص به « قاسم » از خاندان « ساونی» . وی پس از ۱۱۷۲ ھ/۱۷٥۸م در گذشته است . در تعریف اسم مصدر ، فعل ماضی ، فعل مضارع ، حال ، بنای مستقبل ، بنای مخاطب، جمع ، اسم فاعل ، اسم مفعول و .... است.

فصل دوم : معرفی کتابهای دستور زبان فارسی که در قرن سیزدهم هجری در شبه قارّه نوشته شده است .

در این باب به معرفی کتابهای ذیل می پردازیم .

۱ - تعریفات ، از سده رای دهلوی که در سال ۱۲.. ھ/٥ - ۱۷۸٦ م نوشته شده است .

۲ - چهار گلزار ، اثر نثاری ، نثارعلی دهلوی، در ۱۲۷۳ ھ نوشته شده است .

۳ - زبدة القواعد ، نوشتهٔ میر مهدی متخلص به هلال.

٤ - مجمع الفوائد ، نوشته جمال علی در ۱۲.۲ ھ /۷ - ۱۷۸۸ م .

٥ - قوانین زبان فارسی ، نوشتهٔ میر محمد حسین لندنی حسینی اصفهانی متوفی به سال ۱۲.٥ھ /۱ - ۱۷۹.م .

٦ - تحفة العجم ، از حسین شاه حقیقت ، فرزند عربشاه که در سال ۱۲۲٥ ھ/ ۱۸۱. م نگاشته شده است.

۷ - مصباح المبتدی ، از حکیم محمد رحیم علی خان بن بهرمند خان فرخ آبادی که در ۱۲۱۳ھ/ ۱۷۹۹ م نوشته شده است .

۸ - نهر فصاحت ، اثر میرزا محمد حسین قتیل لاهوری (۱۲۳۳ھ/۱۸۱۸م).
در این کتاب از دستور زبان فارسی هم گفتاری آمده است .

۹ - امتیاز الکلمات ، اثر رحیم خان بن مبارز خان است . در ۱۲۱۹ ھ نوشته شده .

۱. - بحر الفوائد ، اثر منور علی اعظم که در ۱۲۲۲ ھ /۱۸.۷م نوشته شده است .

۱۱ - مخزن الفوائد ، اثر محمّد فایق لکهنوی ، این کتاب به نام «خزینة الاصول» هم خوانده شده و در سال ۱۲۲۵هـ/ ۱۸۱۰ م نوشته شده است .

۱۲ - قواعد فارسی ، اثر روشن علی انصاری جونپوری ، متوفی ۱۲۲۵ هـ/ ۱۸۱۰م است .

۱۳ - جوهر الترکیب ، از شاهجهانپوری ، سیوا رام ، به سال ۱۲۳۵ هـ/ ۱۸۲۰م نوشته شده است .

۱٤ - شرح جوهر الترکیب ، از ، حیدر علی لطیف پوری به سال ۱۲۳٦ هـ/ ۱۸۲۰-۱۸۲۱م .

۱۵ - صفوة المصادر ، نوشتهٔ محمّد مصطفی خان به نام « آمد نامه » هم ذکر شده . تاریخ تألیف در سال ۱۲٦۳ هـ است .

۱٦ - قوانین دستگیری ، از غلام دستگیر حیدرآبادی است و در ۱۲٦۵ هـ/ ۱۸۳۹م نوشته شده است .

۱۷ - گلبن اکبر ، از محمّد عثمان متخلص به قیس در ۱۲٦٦ هـ نوشته شده است .

۱۸ - تعلیم نامه ، از غلام علی شاه کوهاتی عثمانی در ۱۲۷۷ هـ /۱۸٦۱م .

۱۹ - نسخهٔ تعلیمیه ، از مولوی عبدالعزیز آروی است که در ۱۲۹۳ هـ/۱۸۷۷ م. زنده بوده است .

۲۰ - بهار علوم ، میندولال ، متخلص به « زار » این کتاب در ۱۲۸۵ هـ/۸-۱۸٦۹م نوشته شده .

۲۱ - تشریح الحروف ، مؤلف و گرد آورنده آن محمّد عبدالرّحمن بن حاجی محمّد روشن خان است که قواعد فارسی را به صورتی منظوم درآورده است .

۲۲ - تجزیه و ترکیب کریما ، اثر شیخ احمد بن میان شمس الدّین ، نوشتهٔ ۱۲۹۲ هـ .

۲۳ - دستور سخن ، نوشته محمّد تقی سنجر که در ۱۲۹٦ هـ/۱۸۷۹م به انجام رسیده است.

فصل سوم :

معرفی رساله های مهم دستور که تاریخ تألیف آنها دقیقاً مشخص نیست ولی عموماً درقرون دوازدهم وسیزدهم هجری در شبه قارهٔ تألیف شده است .

۱ - آمدن نامه ، فارسی ، نثر ۲ - آمد نامه
۳ - رساله در تشریح حروف مفرده ٤ - مقاله درباره قواعد فارسی
۵ - قانون فارسی (منظوم) ٦ - قواعد زبان فارسی

فصل چهارم : معرفی برخی از رساله هایی که به زبان های اردو و انگلیسی در مورد قواعد و دستور زبان فارسی نوشته شده است .

اردو :

۱ - بنای فارسی اثر حافظ علاء الدّین بن حافظ بهاء الدّین است که در سال ۱۲٦۱ هـ/۱۸۳۵م تألیف شده است .

۲ - مصدر فیوض : اثر نذیر الدّین حسن شایق قریشی معروف به شایق است که در سال ۱۲۳۰ در بریلی هندوستان تالیف شده است کتاب مبسوط و مهمی در موضوع خویش است .

۳ - کثرة الفوائد : اثر شیخ ظهور علی بن حکیم عنایت علی سروهی که در ۱۲۷۵ هـ ق تألیف شده است .

٤ - چهار دانش : اثر جمال الدّین ، تاریخ تألیف ندارد ، امّا در حدود قرن سیزدهم کتابت شده است .

۵ - رساله ای دربارهٔ الفاظ و حروف فارسی به زبان اردو که مؤلف آن مشخص نیست .

٦ - آمد نامه : به فارسی و اردو ، اثر ایزد بخش .

۷ - آمدن نامه : چاپ شده در سال ۱۳۰٤ هـ ق[1] .

انگلیسی :

۸ - «پرشین مُنشی » : نوشتهٔ فرانسیس گلدوین که ابتداً در کلکته چاپ شده و چاپ دوّم آن در لندن به تاریخ ۱۸۰۱م است .

نکته بسیار مهمی که ذکر آن در اینجا ضروری است ، همانطور که در فصل گذشته اشاره شد کلیهٔ کتابها و رسائلی که تا پایان قرن سیزدهم هـ ق در شبه قارهٔ نوشته شده منحصر به کتابهای فوق نمی شود بلکه تعداد آن ها بسیار بیشتر از آنی است که در این فصل توضیح می دهیم تعدادی از آنها به صورت نسخه های خطی در کتابخانه های خصوصی نگهداری می شود دسترسی به برخی از آنها که در فهرست ها آمده مقدور و میسر نیست و معرّفی همین تعداد جهت بررسی آغاز و ارتقاء دستور فارسی در شبه قارهٔ کافی است .

۱ - برخی از این « آمدن نامه ها » مؤلف یا مؤلفین مشخصی ندارد و احیاناً حاصل کار جمعی گروهی از معلمین زبان بوده است .

فصل اول : معرفی کهن ترین دستور زبان فارسی که تا پایان قرن دوازدهم هجری در شبه قارهٔ نوشته شده است .

دیباچهٔ فرهنگ جهانگیری (۱)

(آیین دوم از فرهنگ جهانگیری در بیان چگونگی زبان فارسی) .

این کتاب انتخابی است از مقدّمه فرهنگ جهانگیری تألیف میر جمال الدین انجو (۲) ظاهراً کاتب (احمد الدّین بن سلطان علی) برای اینکه دستور زبان فارسی فرا گیرد ، آن را برای خود کتابت کرده است .

---

۱ - نسخه های خطی فراوان از مقدّمه فرهنگ جهانگیری وجود دارد مانند :

* اسلام آباد ، گنج بخش ۲۸۳۵ ؛ نستعلیق پخته ، سدهٔ ۱۱ - ۱۲ ق . آغاز مقدّمه مشتمل بر دوازده آیین . آیین اول ... ، ۵۵ ص (گنج ۳ : ۹۶ ، ۱) .

* اسلام آباد ، گنج بخش ۹۲ ؛ نستعلیق پخته ، سدهٔ ۱۲ ق . دیباچه و خاتمه است ، آغاز برابر .

* اسلام آباد ، گنج بخش ۱۱۲۷۱ ؛ نستعلیق تحریری ، سدهٔ ۱۲ هـ ، آغاز برابر ، ٤٤ ص .

* لاهور ، دانشگاه ، آذر ۵ ، D ۲۵/۸۵ ؛ نستعلیق خوش ، سدهٔ ۱۲ - ۱۳ ق . آغاز . مقدّمه مشتمل بر دوازده آیین . آیین اول در بیان اطلاق ، اسم پارس بر ملک ایران ، ٦٦ ص .

* کراچی ، موزه ۱ - ۲۶/۹ ، ۹ - M۱۹۵۷ ؛ نستعلیق ، جهانیان ، (۱۲٤۷ ق) (گ ۱ - ۲٤) . آغاز . مقدّمه مشتمل بر دوازده آیین . آیین اول ... (در فهرست موزه ۲ ، . ٤ بنام « آیین زبان فارسی » آمده (نوشاهی ، . ۳۷) .

* اسلام آباد ، گنج بخش ۸۱ ، ۷ ؛ نستعلیق شکسته آمیز ، احمد الدّین ، پیرامون ۱۲۵٦ ق .

۲ - عضد الدوله جمال الدین حسین انجوی شیرازی ، فخر الدین حسن ، از مردم شیراز که به هند آمد و در ۹۳ - ۹۹٤ هـ / ٦ - ۱۵۸۵ م به دربار اکبر شاه (۹٦۳ - ۱٤ ، ۱ هـ ق) راه یافت . فرهنگ جهانگیری را در ۱۷ ، ۱ هـ / ۸ - ۹ ، ۱٦ م نگاشت و سپس در ۳۲ ، ۱ هـ / ۱٦۲۳ م در آن دست بر دو نسخه نویسی ساخت . ر . ک به فرهنگ جهانگیری تصحیح دکتر رحیم عفیفی ، مشهد ، ۱۳۵۱ ش .

اصول فارسی (۱)

این کتاب به عنوان اولین کتاب مستقلی محسوب می شود که دربارهٔ دستور فارسی نوشته شده است و دارای یک مقدّمه و هشت باب است :

باب یکم : در اسامی حروف هجا .
باب دوم : ابدال .
باب سوم : وضع حروف تهجی .
باب چهارم : تعریف کلمات .
باب پنجم : فعلها و مشتقات از آنها .
باب ششم : اسم .
باب هفتم : انواع لغات .
باب هشتم : در مسائل متفرقه .

تمامی متن کتاب با حواشی لازم در فصول آینده خواهد آمد و دربارهٔ آن بحث خواهیم کرد .

اضافه می نماید نسخهٔ گنج بخش تنها نسخهٔ خطی باقیمانده از این کتاب است و ذیل شماره ۲۸۳۹ نگهداری می شود .

در مورد مؤلف نیز اطلاع چندانی در دسترس نیست ، فقط در مقدّمه خود را شاگرد مولوی محمّد مسعود نویسندهٔ کتاب تعرّک می داند .

مؤلف ، کتاب اصول فارسی را بر اساس منابع و مآخذی که در دست داشته تألیف نموده ، مآخذ اصلی کتاب وی ، مقدّمه با مؤخره و واژه های کتابهای لغت است مانند مؤیّد الفضلا ، فرهنگ رشیدی ، شرفنامه ابراهیمی ، تحفة السعاده اسکندری ، مجمع الفرس سروری و ... ، او با اطلاعی که از ادبیات عرب داشته و بر اساس صرف و نحو عربی کتاب را تدوین نموده و مطالبی از شروح کافیه ابن حاجب و دیگر کتب ادبیات عرب آورده است .

در جای جای اصول فارسی ، شعر شعرای گرانقدر به عنوان شاهد مثال ذکر شده است

---

۱ - فهرست مشترک ج ۱۳ ، ۲٤٦۱ - ۲٤٦۲ .

مانند ابیاتی از فردوسی ، حافظ ، سعدی ، امیرخسرو دهلوی ، جامی و مؤلف خود نیز گاه ابیاتی سروده است که از قدرت و استحکام شعری چندانی برخوردار نیست .

رسالهٔ عبدالواسع هانسوی (۱)

رسالهٔ عبدالواسع هانسوی ، بر اساس یك نوع نظم منطقی و قابل درك و فهم تنظیم شده است و مؤلف آن تا اندازه ای بر زبان فارسی آگاهی داشته ، از همان آغاز تصنیف مورد قبول طبقه درس خوانده خاصه فارسی زبانان واقع شده است ، و بارها چاپ شده و نسخه های خطی آن نیز بسیار است . تقسیمات آن بر مقدّمه (چند مقدّمه) و سه باب و خاتمه است در آغاز می گوید : « چون منصب مؤلف در سن جمع و تألیف غیر از نقل ضوابط و قواعد از کلام اعزه واجله عظام برای نفع گرفتن مبتدیان امری دیگر نیست ». بنا بر این هر گاه اشتباهی و تحریف و تصحیف در رساله او باشد ، بر عهده مآخذ و منابع مورد استفاده اوست .

مقدّمه : مشتمل بر چند مقدمات . حروف را به مفرده مبسوطه موضوعه تقسیم کرده است و گوید که بیست و نه حرف است و هر حرف را اسمی است جداگانه و معین (گ ۱٤۸) .تقریباً یك صفحه دربارهٔ حروف الفبایی بحث کرده است ، همانگونه که همه دستور نویسان نگاشته اند،حروف فارسی را هشت حرف نباشد ، چنانکه شرف الدّین گوید :

هشت حرف است آن که اندر فارسی باید همه
تا نیاموزی نباشی اندرین معنی معاف

---

۱ - درباره همه اینها توضیحات مفصلی در فهرست مشترك مجلد ۱۳ :صص ۲٤٦۲-۲٤٦۷ موجود است.

عبدالواسع هانسوی حسینی ، از روزگار اورنگ زیب (۱۰٦۸ - ۱۱۱۸ ق) که از کارهای ادبی بر می آید تخلص شعری او « خالص » بوده است (ذریعه ۹: ۲۸٤) برای کارهایش ر.ك. به فهرست مشترك ج ۷ : ۱۳۷، ۲۸٤ - تذکره روز روشن - ۱۹۵ می نویسد که : « خالص ... در علم فارسی مهارتی کامل داشت رساله دستور القدسی ، در صرف و نحو و بلاغت و عروض فارسی از وی به یادگار است » بایستی همین کتاب باشد.

و نیز حروف مخصوص فارسی چهار است ، شاعر گوید :

حرف مخصوص پارسی هر چار   پ و چ ژ و گ ای مختار
در کلام عرب به غیر بدل   نشود هیچ گاه مستعمل

باب اوّل : در بیان معنی الفاظ مشتمل بر دو فصل ، فصل اوّل در بیان معانی مفرده مبسوطه ، دربارهٔ چگونگی تلفظ و حرکات حروف این الفاظ بحث می کند ، مانند ، اگر ، ابر ، ابا ، اگا که در اصل : اگر و بر و با و بی » بود. فردوسی گوید :

ابر باره جنگ جویی سوار   برون رفت از قلعه دیو سار

و همین طور دربارهٔ دیگر حروف بحث می کند و شواهد شعری می آورد. این فصل بر حسب حروف الفبایی مرتب شده است از الف تا یا » و در آخر می گوید : « باید دانست اگر ما قبل یاء کسره خالص داشته باشد یاء معروف گویند ، چون : پیر و بیر ، وگرنه یاء مجهول چون دیر و شیر ، والله اعلم » (گ ۱۵۲ - ۱۷٤).

فصل در بیان معانی و احکام الفاظ مرکبه ، مثلاً « باء کلمه ای است که افادهٔ معنی مصاحبت و الحاق کند، مانند : « این با آن چنین گفت ».

دربارهٔ حروف مرکبه یا الفاظ مرکبه نیز بر حسب حروف الفبایی بحث میکند چنانچه حروف در آغاز و انجام و اواسط الفاظ را بیان می کند که امروزه آنها را به صورت پیشاوند و پساوند و میانوند وغیره مورد بحث قرار داده اند. مثلاً « بیان کلماتی که افاده معنی خداوند کند . « مند » چون مستمند و ارجمند . یعنی « مست» که غم و گله باشد. به همین ترتیب پساوند : « کار » در خدمتکار . « ور» در تاجور و هنرور » و همانند آن ، گر، آن ، آر ، « مانند : خدمتکار ، شیشه گر ، خندان ، خریدار » (گ ۱۷٤ - ۱۸۱).

باب دوم : در بیان قواعد کلیه و فواید جمع : این « باب » را دربارهٔ تبدیل و اشباع و تخفیف و جرح و تعدیل حروف ترتیب داده و آن بر چند « قاعده» تقسیم شده است . مثلاً : هر گاه بر اوّل لغتی که مصدر به الف باشد، باء زائده و میم نهی و نون نفی در آرند . الف چون بیفکن و میفکن و بیندوخت » (گ ۱۸۲).

باب سوم :دراصلاحات پارسیه و صنایع شعریه : در این باب از عروض و بدیع و قافیه و انواع شعر و مخصوصاً « بحور نوزده گانه » گفت و گو می کند و راجع به صنایعی که در نثر به کار برده می شود ، نیز سخن می گوید، مانند : « کلام مقفی را که بر وزن بحری از بحور نباشد، نثر خوانند » (گ ۲۰۲) ، رباعی ، قصیده ، مثنوی ، قطعه و ... را مورد بحث قرار می دهد و برای همه آنها شواهد شعری می آورد. مثلاً درباره « براعت استهلال » می گوید :

« براعت استهلال عبارت است از آن که متکلم در اوّل مثنوی یا قصیده یا غیر آن الفاظی ذکر نماید که بدان الفاظ اشارت شود ، بدانچه در آن مثنوی و قصیده مذکور خواهدشد چنان که « غنیمت » در اوّل « نیرنگ عشق » که درمیان عشق عزیز و شاهد است ، می گوید ، بیت :

به نام شاهد نازك خیالان　　　عزیز خاطر آشفته حالان

(گ ۸ ، ۲)

کثیر الفوائد (۱)

آغاز : بعد حمد واحد و منقبت و مدح واضح ولایح باد که این چند مصادر ضروریّه جهت افادهٔ مبتدیان قلیل الفهم و غبی الطبع مرقوم نموده شد امید که از مطالعه این زود بهره مراد یابند و مایهٔ استعداد اندوزند. مثنوی :

چو ترتیب این نسخه ام رو نمود　　　مسمّی : کثیر الفوائد ، نمود
هر آنکس که گردد ازین بهره یاب　　　بفیاض الحمد خواند شتاب

بحث حرف صغیر محروف ، مصدر آمدن : نیامدن ، آمد، نیامد، می آمد ، می آید ، نمی آید، نه آمدی ، آمده بود ، نه آمده بود ، آمده است ، نامده است ، آمده باشد ، نه آمده باشد ، خواهد آمد ، نخواهد آمد ، آید ، نیاید ، گو آید ، گو نیاید ، آمده ، نه آمده .

فایده این همه که گفته شده سخت معروف بود چون خواهی که مجهول بناکنی لفظ شد در وی بیافزا ، به ترتیبی که به زیر قلم آید : ...

بحث حرف صغیر مجهول - آمده شدن ، نامده شدن ، آمده شد ، نه آمده شد، می آمده شد، نمی آمده شد، آمده شدی ، نامده شدی، آمده شده بود ، نامده شده بود ، آمده شده است ، نامده شده است ، آمده شده باشد ، نامده شده باشد، آمده خواهد شد، نامده خواهد شد، آمده شود ، نامده شود ، آمده می شود ، نامده می شود ، آمده شود ،

---

۱ - مشخصات نسخه خطی آن به قرار زیر است :
لاهور ، دانشگاه ، شیرانی ۶۳۳۳/٤ - از سدهٔ ۱۳ ق . آغاز برابر نمونه ، نام نگارنده را کاتب فیاض نوشته است . (بشیر حسین ۳:۶۱۱) و فهرست مشترك ۱۳: ۲٤۶۷-۲٤۶۸.

نا آمده شود، گو آمده شود، گو نامده شود ، آمده شده ، نامده شده ..

برگ آخر آن عبارتست از :

در مضارع منقوط باید یای تحتانی مفتوح شود ، به جهت آنکه در مضارع همیشه دال ساکن ما قبلش مفتوح است و در مضارع افکندن و افگندن شدن و آکندن و آکنده شدن و آغندن شدن نون مفتوح شود و افکند و افکنده شود و آکند و آکنده شود و آغند و آغنده شود، آید.

گفته شد در مضارع آشفتن و آشوفتن فاء بر بای موحده بدل شود و آشوبد، آید ، از آشفته شدن ، و آشوفته شدن ،آشفته شود و آشفته شود آید و در افتادن و اوفتادن الف دور شود و فقط افتد و اوفتد آید و از افتاده شدن و اوفتاده شدن افتاده شود و اوفتاده شود آید و در انگاشتن و انباشتن ، شین معجمه به رای مهمله بدل شود ، و انگارد و انبارد آید و از انگاشته شدن و انباشته شدن انگاشته شدن و انگاشته شود و انباشته شود آید ، خلاف افراشتن که در او شین معجمه برای معجمه بدل شود و افرازدآید و از افراشته شدن افراشته شود آید و در افشاندن ، نون مفتوح گردد ، و افشاند آید. و هر مصدر که برین وزن آید؛ یعنی ما قبل دال ماضی او نون باشد ، آن نون همیشه در مضارع مفتوح شود .

راندن و از راندن و افزاندن ، به سین مهمله و افشراندن به شین معجمه و از ماندن و آمرزاندن و آویزاندن و آمرزاندن به فتح اول و سکون رای مهمله و آزاراندن بالمدّ و آویزاندن و آشوباندن و آرنجاندن و رنجاندن به جیم عربی و اندیشاندن و افروزاندن و اندوزاندن و انگاراندن ، و او با ، راندن آشامیدن و امّا ، راندن و افروزاندن و انبازاندن به رای معجمه و انباراندن به رای مهمله و آمیزاندن و آموزاندن و اندوزاندن و گرداندن .

مفتاح فارسی (۱)

عناوین فصل های کتاب بدین قرار است :

فصل اوّل : در بنای ماضی،

فصل دوم : در بنای حال .

---

۱ - نسخه خطی این کتاب در لاهور است با این مشخصات :
لاهور، دانشگاه ، شیرانی ٥/٤٥ ، ٥٧/٢ ، ٥ - (از سدهٔ ۱۳ ق) (بشیر حسین ۳-۶۱۳)، (مشترك ۱۳: ۲٤۶۸-۲۸۷۸).

فصل سوم : در بنای مستقبل.

فصل چهارم : در بنای امر .

فصل پنجم : در بنای نهی .

فصل ششم : در بنای اسم فاعل .

انجام : صفت چنانچه برای بیان حال موصوف بالذات باشد، آن را صفت به حال موصوف گویند ، چون مرد خویش ، همچنین گاهی برای بیان حال موصوف به اعتبار متعلق آن باشد آن را صفت حال متعلّق موصوف خوانند مانند : مرد خوش روی ، که لفظ او با لذات صفت روی است به اعتبار آنکه روی ، روی مرد است صفت مرد واقع شده و این صفت همیشه بر موصوف حقیقی خود مقدّم باشد و آخر او موقوف باید خواند، چنانچه : جامهٔ سرخ رنگ و اسب تیز رفتار و مرد سلیم طبع ، تمّت بالخیر، گاهی جائی که شهود واقع شد منقول عنه غلط بود و نسخهٔ دیگر با هم نرسیده .

گلزار دانش (۱)

آغاز : بسم الله الرحمن الرحیم بعد تحمید مبدع مخلوقات و پس از صلوات بر خلاصهٔ موجودات ، بدانکه : جمله حروف موضوعهٔ مبسوطهٔ متداوله عرب و عجم سی و سه حرف اسست اگر همزه را از الف متمیّز گردانند و الاّ سی و دو حرف ، الف همیشه ساکن باشد و ابتدا ساکن متعذّر است لهذا لام را به مناسبت تباینی که ، دال الف لام و دال لام الف است با الف آمیخته ، لا نوشتند و لام الف خواندند و در اعداد حروف مفرده بشمار نیاید امّا حروف سی و دو گانه : ا ، ب ، پ ، ت ، ث ، ج ، چ ، ح، خ، د، ذ، ر، ز، ژ ، س ، ش، ص ، ض، ط، ظ، ع، غ، ف ، ق، ک ، گ ، ل، م ، ن ، و ، ه، ی امّا حروف سه قسم است کلمه دو حرفی را مسروری و ثنائی خوانند و آن پانزده حرف است ....

۱ - فهرست مشترک ۱۳؛ ۲٤٦۸ - ۲٤٦۹ .بنا به نوشتهٔ بشیر حسین کتاب مزبور قبل از سال ۱۱۳۵ هـ (۱۸۳۲م) نوشته شده که تاریخ نگارش «دقایق الانشا» است و در آن از این کتاب استفاده کرده است. (. شیرانی ج ۳ : ٦۱۲).

انجام : پانزدهم ، یای تعجب در محل خطاب ، تعجب آید .... شانزدهم ، عطف که به محلّ تروید، گویند ، چنانچه : بیت :

که این است حال دهن زیر گل   شکر خورده افکار یا خون دل

جواهر الحروف (۱)

«جواهر الحروف » بر اساس یک مقدمه و دو باب و یک مؤخره تألیف شده است . مقدمه دربارهٔ حروف فارسی و عربی و اختلاف آنهاست ، چنانکه هشت حرف ث ،ح، ص، ض، ط، ظ ، ع ، ق ، مخصوص زبان عربی است .

باب اول : در بیان حروف مفرده : از الف تا ی . در ذیل هر حرف ، خواص آن حرف و شواهد کلمات و نثر و نظم را آورده . مثلاً : « الف » حرفی است معروف که همیشه ساکن است و اینکه همزه را به صورت الف می نویسند ، رسم خط است و فارسیان اطلاق الف بر همزه نیز می کنند ،مثل عرب ، چنانکه گویند : الف وصل ، و الف قطع و الف استفهام ، و این بر طریق توسع بود امّا در حقیقت همان همزه است ». پس از الف دربارهٔ همزه بحث می کند و شانزده برگ دربارهٔ الف و همزه است و تا هفتاد و شش برگ دربارهٔ حروف دیگر است .

اینک مثال ازیای مجهول : « یای مجهول برای تنکیر و وحدت آید و تنکیر گاهی برای تکریم و تعظیم بود و گاهی برای تهویل و ترتیب و گاهی برای تقلیل و تحقیر ، چنانچه می گویند : « فلان مردی است » یعنی « مردی بزرگ و با هیبت » و فلان غلامیست یعنی غلامی حقیر و ذلیل و گاهی برای تعجب است مثلاً در این بیت اوحد الدّین انوری :

مقدری نه به آلت به قدرت مطلق   کند به شکل بخاری چو گنبد ازرق

باب دوم :در حروف صله (حروف اضافه) وغیره است ، مانند : حرف « با» و « از» و «ز» ، مثلاً از ابتدائیه ، و از جز و صفت ، و این محذوف هم آید ، مثلاً :

ازین شعرتر و شیرین ز شاهنشه عجب دارم
که سر تا پای حافظ را چرا در زر نمی گیرد

یعنی « از سر تا پا » . مثال از حرف « در » : « در به معنی « فی » و این محذوف

۱ - فهرست مشترک ج ۱۳، ۲٤۷۰ - ۲٤۷۱.

نیز آید .

درویش والهٔ هروی (گوید) :

واعظ سحری از در میخانه در آمد
سر کرد سخن ها که کند هرزه درایی

یعنی میخانه آمد و شروع کرد به وعظ و نصیحت که پیش رندان هرزه درایی است.

کتاب جواهر الحروف در پایان از اسماء الاشارات یا اسم اشارات مانند : « ام » در امشب و « امروز» و « این » و « آن » گفت و گو می کند و نیز از « حروف روابط » سخن به میان می آورد ، و مثال آن را « است » و « هست » نوشته است . چنان که شیخ شیراز (گوید) فرد :

برگ درختان سبز در نظر هوشیار
هر ورقی دفتری است معرفت کردگار

و « است » به معنی « باشد » خواجه نظامی (گوید) مصراع :

« زن سیمش به که روپین تن است »

کتاب اینگونه پایان می یابد : فرد :

به چار سوی سخن نقد رائجی دارم   نه همچو ماه زر اندوده آفتاب عیار

نوادر المصادر(۱)

بعد العنوان می نویسد : که این مختصریست در بیان مصادر فارسی که تا الآن هیچ یکی از دانشمندان به تدوین آن نپرداخته مسمّی به : نوادر المصادر و مبنی بر : مقدّمه‌ای و بیست و چهار باب و خاتمه، و هر چند منظور آن بوده که بعضی ابواب را که به زیادت و تخفیف و تبدیلِ حروف با بعضی دیگر استعمال یافته اند ، در یکجا ضبط نماید لیکن چون در این صورت بر آوردن حکمات مطلوب به سهولت دست نمی داد و ناچار هر کلمه یا مشتقات آن رعایت حرف اول و ثانی در موقع خود نگاشته آمد و از اطناب می اندیشید ، التماس از صاحبان سخن و استادان این فنّ آن است که به مقتضای بشریت ، بشریت کرده و جائیکه سهوی و خطائی به نظر در آید، اغماض نمایند و تا توانند اصلاح فرمایند که هیچ نفس بشر خالی از خطا نبود.(مقدّمه) در بیان معنی مصدر و اقسام آن و کلماتی که

۱ - فهرست مشترک ۱۳ : ۲۴۷ ، ۲۴۷۱ - ۲۸۸۲ که چند نسخه خطی از آن را نشانی داده است .

افادهٔ معنی حاصل بالمصدر کنند : باید دانست که مصدر : اسمی را گویند که دلالت داشته باشد بر معنی حدثی و آن معنی معلوم و متعارفست و اشتقاق کرده می شود از فعل ماضی و مستقبل و حال و امر و اسم فاعل و اسم مفعول . اخذ کرده شود بعضی اعلام و آخر او نون و پیش از نون دال یا یا باشد ، و اگر این نون را می اندازند آنچه باقی است صورت صیغه ماضی داشته باشد ، چون : آمدن و رفتن و خوردن و خفتن و از این قید خارج شد آردن (۱) بالمد : کفگیر حلوائیان که شکر بدان صاف کنند و کرگدن به فتح کاف اول و فتح کافِ فارسی ، چار پای معروف از خیل کوچکتر و از جاموس بزرگتر ، که سختی دارد .... دسته کاره و شصت و امثال آن از آن سازند ، زیرا که هر چند آخر اینها ، دال مع النونست لیکن هیچ یکی دلالت بر معنی حدثی ندارد و نه مسموع است و نه از اسقاط نمودن آنچه باقیست ، صورت صیغهٔ ماضی ندارد.

فصل - مصدر و چند قسم است یکی مصروف دان بر دو قسم : لازم چون آمدن و رفتن و متعدّی ، چون : خوردن و بُردن و دیگر مجهول چون کُشته شدن و بسته شدن و برمبنی للفاء است و مبنی للمفعول است ، اول چنانکه گفته شود . رزق دادن خدا، مسلم است ، ای رزق دادن او کائنات را و چون تنبیه کردن دزد را واجب است ، ای واجب است که او را تنبیه کنند و چنانچه در این بیت که :

می خواهم از خدا و همی خواهم از خدا
دیدن حبیب را و ندیدن حبیب را

دیدن حبیب را مبنی المفعول و ندیدن حبیب را مبنی الفاعل .

خاتمه - در ذکر بعضی مصادر زند و پا زند منقول از جهانگیری

تکملهٔ فارسی (۲)

این کتاب در هفت باب مُرتّب شده است .

باب اول : در بیان حروف تهجّی و آن را : حروف مقطّعات و مفردات و حروف جمل نیز گویند ، و تبدیل حروف و ضمیر که اکثر به زبان فارسی می آید . باب دوم : الفبا : معنی حروف مرکّب و داخلی و اضافی و ضمیر و شرط و اسم مصدر و آنچه بدو متعلّق است ،

۱ - در برهان قاطع نیز به همین معنی است .
۲ - مشترک ۱۳ : ۲۴۲۲ ، ۲۴۷۲ ، ۲۷۸۹ - استوری ، گرامر : ۱۴۴

باب سوم : در ابراز المجاز ، اصطلاح متعلّق قدمحبوبان باب چهارم : در اظهار اقسام نظم و نثر . باب پنجم : در افتتاح صنعت شعری باب ششم : در استفتاح اسمهای بحور و هر چه به آن تعلّق دارد .

جامع الفواید (۱)

آغاز : بسمله ، آبداری لآلی سخن سنجان ، و رنگ افروزی جواهر معنی پروران ، ثنایش خورشید ستایش پادشاهیست که منشی ارادت بالغه اش بدایع امکانی را به یك جنبش کلك قلم بر صفحه تکوین نقشی بسته و ناظم قدرت کاملهٔ اش عقد دُرر عرفانی و سلك گرحقائی در دامن خلعت بنی نوع انسان گسسته و مشاطهٔ فضایش مُشاهدان سمین بَن اوراق مقدّمه در ذکر فصاحت زبان فارسی وتفصیل آن بر دیگر زبانها مشتمل بر پنج فایده است :

فایدهٔ اول : بعضی از علماء مؤرخین در پارسنامه چنین به قید تحریر آورده اند که پارسی نام پسر پهلو بن شام بن نوح علیه السلام است و او در عهد خود مالك آن مرد بوم بوده و آن خطه به نام او اشتهار یافته از کنار رود جیحون تا لب فرات و از باب الأبواب تا کنار دریای عمان است .

فایدهٔ دوم : در چگونگی زبان فارسی : باید دانست که کلمه مرکب بود از حروف تهجّی که گوینده و شنونده از آن معانی ادراك نماید و اقلّ کلمه دو حرفی باشد ...

فایدهٔ سوم : باید دانست که بنای کلام عرب بر بیست و هشت حرف است آن را سه قسم ساخته اند .

فایدهٔ چهارم : بدانکه نزد عربیان چهارده صیغه متداول است و عجمیان شش صیغه اختیار کرده ، شش صیغه مؤنث غایب و حاضر و دو صیغهٔ مؤنثه را ترك داده اند .

فایدهٔ پنجم : بدانکه علامت دانستن مصدر آنست که آخر او تا و نون و یا دال و نو ن باشد ، چون گفتن ، شنیدن .

۱ - مشترك جلد ۱۳ ؛ ۲۴۷۴ ، ۲۸۴۳ - مشار ۲ ؛ ۱ ، ۱۵ چاپ ۱۲۶۲ هند بی نام نگارنده .

مجمع القوانین (۱)
(نثر و نظم)

مؤلف در مقدمه می نویسد :

« این رساله یی است مُسمّی به « مجمع القوانین » که به استدعای بعضی تلامذه ارادت کیش که از حسن ظن خویش بر قابلیت این درویش اعتماد تمام دارند اکثر قوانین به نظم و نثر که خواندن عبارات و فهمیدن معانی بر آن موقوف بود ، در حیز قلم شکسته در آورد » .

از این معلوم می شود که مؤلف ، استاد زبان فارسی بوده و شاگردانش از وی خواسته اند که این رساله را در موضوع دستور زبان فارسی بنویسد و نام آن را « مجمع القوانین » نهاده است و آن را چنانکه از نام آن بر می آید ، بر « نه قانون » منقسم نموده است بدین ترتیب :

قانون اول : در بیان اضافت و آن نسبت کردن کلمه اولی است به جانب کلمه آخری به حیثی که مخاطب را فایدهٔ تمام و سکوت مالاکلام حاصل آید » .

در اینجا انواع اضافات را با شواهد شعری به دست می دهد و اندکی به زبان عربی نیز اشاره می کند که در عربی مضاف الیه ، مجرور است ، در حالی که در زبان فارسی ، مضاف کسره دارد .

در این قانون ، انواع اضافه را به دست می دهد ، مانند :

اضافهٔ تخصیصی و توصیفی و بیانیهٔ . برای هر یك از این اضافات شواهد شعری می آورد و مفهوم و معنی هر نوع از این اضافات را بیان می دارد ، مثلاً :

۱ - اضافه تخصیصی ، مانند : بنات النعش پروین در این بیت :

بنات النعش پروین لب گشودند — به نظم و نثر خود او را ستودند

۲ - اضافه توصیفی ، مانند : مرد مولاجو ، مرد عاقل .

در این بیت :

۱ - مشترك ، ج ۱۳ ؛ ۲۴۷۵ ، ۲۸۷۵ (مشخصات کتاب مزبور از نسخه خطی مربوط به کتابخانه گنج بخش ، اسلام آباد به شماره ۲۸۳۸ نقل شده است . سال کتابت آن ۱۱۹۶ هـ ق بوده و مشتمل بر سیزده برگ است) .

مرد مولاجو است دایم از حلاوت موج زن
مثل دریایی که او فارغ ز خرج و مدخل است

و در نثر : مرد عاقل که حوادث روزگار را به خاطر نیارد.

۳ - اضافه بیانیه : آن که مُشبَه را به سوی مشتبهٔ به اضافت کنند ، مانند این بیت ، با شاهد : متاع درد ، بازارجان ، جیب زبان ....

ای متاع درد در بازار جان انداخته گوهر هر سود در جیب زبان انداخته

و در نثر : « چشمه آفتاب » و « چراغ هدایت » ضرورت مقدم سازند . و درباره فك اضافت هم گفت و گو کرده از نظامی گنجوی شاهد آورده است ، مانند : تن نازك ،

برنجد تن نازت ار درد و داغ چه خویشی بُوَد باد را با چراغ

قانون دوم : درباره الف و انواع آن و نقش آن در زبان فارسی و انواع شواهد شعر و نثر است مانند : الف ندا در نگارا :

نگارا به غیر از تو یاری ندارم به جز فکر وصل تو کاری ندارم

مثال های دیگر هم به دست داده شده ، مانند : الف موضوع از بهر ندا ، خود ، خدا ، مانند:

« چون منادی خود شود گردد خدا »

قانون سیوم در بیان « با » و آن بر چند قسمت است :
اضافیه ، قسمیه ، ظرفیه ، مصاحبیه ، سببیَه ، زایده ، اتصالیَه .

برای هر کدام از این اقسام « با » شواهد شعر و نثر به دست داده شده است ، مثلاً :
اضافیه : آن که به معنی « بین » آید یعنی « از » در نظم، مانند :

به طفیل همه قبولم کن ای اله من و اله همه

و در نثر ، مانند : به کمال فضل و بلاغت .

قانون چهارم : در بیان « تا» و آن بر چند گونه می آید ، مانند :
شرطیَه ، علیَه ، ابتدائیه ، انتهائیه ، زنهاریه .
مثلاً « تا » در شرطیه آن که جز طلب باشد ، مانند این بیت :

تا تو رفتی از دو چشمم ، چشم من فواره شد
طاعت صد ساله‌ام تاراج یك نظاره شد

و همچنین برای اقسام دیگر نیز ، شواهد نظم و نثریه دست داده شده است .

قانون پنجم : در بیان کاف و آن بر چند طریق می آید ، مانند :
بیانیه ، علیه ، کدامیه ، توصیفیه ، مفاجیه ، ترقیه .

مثلاً « تا » در علیه : آن که ما قبل او سبب باشد برای ما بعد بشود ، مانند :

نیستم گل چین به رویم در مبندای باغبان
می نشینم گوشه یی کاو از بلبل بشنوم

و اقسام دیگر « تا » را به همین ترتیب مورد بحث قرار داده و برای هر کدام شواهد نثر و نظم ذکر کرده است .

قانون ششم : در بیان « واو » و آن بر چند گونه است ، مانند :
واو عطف ، واو استیناف ، واو معدوله ، واو عمرو ، واو معروف ، واو مجهول ، واو ملفوظ .

و امّا واو استیناف آن است که ما بعدش به ما قبل آن بپیوندد و بلکه در حکم دیگر باشد ، مانند: « هر دو خوبانند لیکن آن کجا و این کجا » و برای هر کدام از اقسام دیگر ، تعریف های گوناگون دارد و مثال های نثر و نظم به دست داده است .

قانون هفتم : در بیان « ها » است، چنان که کرده و گفته و خوانده . و اقسام بسیار دارد ، مانند « های خطاب ، های تألیفی ، های اتصالی » ، مانند :

این کار کرده بیا و آن کار ساخته برو

البته در هنگام جمع این « ها » به گاف بدل شود ، مانند : خواجه خواجگان - بنده ، بندگان - پیاده ، پیادگان .

قانون هشتم : در بیان همزه ، و آن بر چند قسم است ، مانند :
همزه معه ها « یعنی همزه و ها در مرده » و همزه وصل . مثلاً :

به هندوستان پرَی از خرفتاد پدر مرده ای را به چین گاو زاد

در این جا نیز ، درباره همزه بحث کرده و اقسام آن را به دست داده و شواهد گوناگون نثر و نظم را آورده است .

قانون نهم : در بیان « یا » و آن بر چند گونه است، مانند: وحدانیه ، نسبتیه ،خطابیه ، مصدریه ، توصیفیه ، اختصاریه ، لایقیه ، ملفوظیه .

مثلاً یای وحدانیه آن است که ما قبل خود را واحد گرداند ، مانند : لاغری و ابلهی در این بیت :

آن شنیدی که لاغری دانا گفت روزی به ابلهی فربه

و در نثر ، مانند شخصی آمد و مردی رفت .

البته برای اقسام دیگر « یا » شرح و بحث کرده و شواهد شعری و نثری به دست داده است ، خاتمهٔ کتاب در بیان الفاظ زایده است (بنا بر قول مؤلف) و برای زینت و تحسین کلام

می آیند و آن ها عبارتند از : بر ، در ، خود ، فرا ، آخر ، باز ، همی ، وغیره .
مثلاً « بر » و « در » .
در این بیت :

شبی بر نشست از فلك در گذشت ‌ ‌ به تمکین و جاه از ملك در گذشت

رساله اینگونه انجام می یابد :
« و حرف شینْ برای ضمیر غایب آید ، مانند :

محمّد کش قلم چون نامور ساخت ‌ ‌ زمیمش حلقه طوق و قمر ساخت

و ساکن چنانچه : کیسوش و بندکیش ...

میزان فارسی [1]

رساله از لحاظ بحث درباره افعال و صرف افعال زبان فارسی جالب است . و می گوید :

« که این چند سطر در بیان معرفت مصدر و ماضی و مضارع و حال و استقبال و مخاطب و متکلّم و فاعل و فعول و امر و نهی و تصریف بعضی مصادر وغیره برای خواندن برادر عزیز وافر تمیز بر طریق هدایت قائم محمد دائم زید حیاته و توفیقه به قلم آمده تا هر که به فهمیدگی آن را یاد کند و در تکلم کلام فارسی چُست و چالاك گردد » .

رساله « در بیان معرفت مصادر و ماضی و مضارع و حال و ... » نام دارد ، و تقسیمات آن بر سه قسم : اسم ، فعل ، حرف ، و این تقسیم بندی همانند عربی است . امّا در لابلای رساله مطالب مورد نظر را بر فصل ، قاعده ، باب ، سوال و جواب نیز تقسیماتی به دست داده است . مثلاً :

۱ - فصل در تعریف اسم مصدر : در این فصل از مصدر و مشتقات آن که فعل ماضی و مضارع و حال و امر و مستقبل است ، گفت و گو می کند و هر بحث را به قاعده ، و هر

---

۱ - فقط یك نسخه خطی از این کتاب شناخته شده که در کتابخانهٔ گنج بخش به شماره ۱۲.۱. نگهداری می شود .(مشترك ۱۳ : ۲٤۷٦).

این کتاب در اواخر قرن دوازدهم تالیف شده است و ظاهراً مشخصی از طرف نویسنده نداشته است ، کاتب آن را به میزان فارسی و فهرست نگاران به قواعد فارسی یا صرف فارسی نام گذاری کرده اند . و نیز این جز « میزان فارسی» است که چند بار چاپ شده است .

قاعده را به سوال و جواب منقسم می کند و شواهدی از شعر و نثر به دست می دهد .

بدین ترتیب ، « فصل در فعل ماضی، چون حروف آخر ازمصدر حذف کنی، ماضی مجرد حاصل آید، چنانچه از آمدن ، آمد » ، و همه صیغه های ماضی را در این فصل آورده است . (گ ۳ - ٤).

۲ - فصل در معرفت فعل مضارع و حال : در این فصل هم بر اساس قاعده و سوال و جواب ، فعل مضارع و حال : « باید دانست که برای بنای مضارع و حال لفظ « ی » بر ماضی مجرد افزایند و آخر حرف ماضی اگر « تا » باشد حذف کنند و به جای آن « دال » نهند و حرفی که در ما قبل « دال» باشد آن را به حرفی دیگر بدل کنند ، چنانچه از آمد ، می آید ، « میم » را به « یا » بدل کردند و از « رفت » می رود، « فا » را به واو بدل ساختند . (گ ٤ - ۱).

۳ - فصل در معرفت بنای استقبال : جهت بنای استقبال لفظ خواهد بر ماضی مجرد افزایند، مانند : خواهد آمد ، خواهد رفت ، خواهد کرد .(گ ۱).

٤ - فصل در معرفت بنای مخاطب : برای بنای مخاطب « یاء مجزوم » در آخر ماضی « ها» و مضارع آرند ، و ما قبل آن یائی مکسور سازند ، مانند : « آمدی ، آمده ، آمده بودی ، آمده باشی ، می آئی » .

۵ - فصل در معرفت بنای متکلم : برای بنای متکلم میم ساکن ، مانند یای مخاطب در اواخرماضی و حال و به جای دال لفظ استقبال آرند ، چنانچه : آمدم ، آمده ام ، آمده بودم ، آمده باشم ، می آیم ، خواهم آمد » .(گ ۱۰ - ۱۱).

٦ - فصل در معرفت بنای جمع : باید دانست که برای بنای جمع ماضی غایب و حال ، لفظ «اند » در اواخر ماضی و حال آرند ، مانند : آمدند ، آمده اند ، آمده بودند، آمده باشند ، می آیند . (گ ۱۱).

۷ - فصل در معرفت بنای اسم فاعل و جمع آن : چون خواهند که اسم فاعل را از فعل مضارع بنا کنند ، لفظ « نده » در آخر مضارع - بعد از حذف دال - در آرند . مانند : « آینده » از آید ، « رونده » از رود - « گوینده » از گوید (گ ۱۱).

۸ - فصل در معرفت بنای اسم مفعول : جهت بنای اسم مفعول بر ماضی مجرد بعد از الحاق « ها» و « ن » لفظ « شد » یا « شده » زیاده کنند ، چنانچه از « کرد» ، « کرده شده » و از« خود» ، « خورده شده » و برای جمع لفظ « اند» در آخر مفعول افزایند ،چنانچه : « خورده شدند و برده شدند » گویند. (گ ۱۲ - ۱۳).

در این فصل از اسم مصدر و افعال نفی و نهی و فعل امر نیز گفت و گو می کند و چند

« قاعده » به دست می دهد که با شواهد شعری همراه است .

۹ - فصل در بیان معرفت مصادر : در این فصل ، مصدر های فارسی را به صورت الفبایی گرد آوری و مرتب و منظم ساخته است از باب الالف تا باب الیاء مثلاً « آسودن ، افزودن ، آلودن» در باب الالف و یافتن در « باب الیاء » آمده است و یك قاعده برای بنا کردن مصدر آورده است و می گوید هر گاه در آخر « امر » ، « انیدن » در آوریم ، مصدر به وجود می آید، چنان که از « میر »، « میرانیدن »، و از « کن » ، « کنانیدن » و از « خور» «خورانیدن » می آید (گ ۱۹).

۱۰ - فصل در تفصیل ابواب مصادر : در این فصل ، افعال بر اساس مصادر آنها صرف می شود . و از مصدر برای نمونه « آراستن » ، تمام صیغه های آن را صرف کرده است : آراستن ، آراست ، آراسته است ، آراسته بود .... الخ .(گ .۲ - ۲۱).

۱۱ - فصل در بیان نهی و نفی : برای نهی میم مفتوح در اوّل امر حاضر و در امر غایب بعد لفظ « گو» و « آ » و « کن » می آورند : مگو ، نگو ، میا ،نیا ، مکن ، نکن ، در این فصل درباره « اشخاص افعال » و مفرد و جمع و متکلم و حاضر و غایب و اسم فاعل و اسم مفعول و غیر هم بحث کرده است (گ ۲۱ - ۲۶).

انجام : از مصدر چشیدن مفرد غایب چشید چشیده است .نفی غایب نچشید نچشیده است .... علی هذا القیاس صرف نماید که نفع کلی حاصل خواهد شد.

فصل دوم : معرفی کتابهای دستور زبان فارسی در شبه قارهٔ در قرن سیزدهم هجری

تعریفات (۱)

مؤلف درمقدّمه می نویسد : بعد از حمد و ستایش ، علامه مفتّح کلام بدان سرو مخفی و محتجب نماند که، برخی محاورهٔ ، تلفّظ و تحریر فارسی صرف از تعذّر است و چون بیشتر اعزّه، بر قواعد عربیّه ، اطلاع ندارند از اغلاط نمی باشد و به ادراك صفحات صرف که فاعل و مفعول معلوم شود و توجیه نمی نمایند و به سبب وقت تکرار و لزوم بحث و استحضار سبك نمك قرار داده اند، حال آنکه نمك خوان سخن است ، الغرض ، در سنهٔ یك هزار و دو صد هجری که اضعف ، سده رای دهلوی به مدد کاری مهاراجه عالیجاه بهادر سندهٔ التزام داشت ، چون گفتند ، مختصری مفید در این باب تسوید می نماید که تا مبتدیان عرض پای سخن به سلاست مانند و از تعلّم و تکلّم به سیر کتب متداوله محتاج نشوند اگرچه این بضاعت قلیل الاستطاعت را طاقت انصرام این همه نیست ، لیکن به پاس ابرام و احکام آن بزرگوار ذوی احترام کمر همّت بر بست و تا عرض سه روز که به قدر هر روز مصروف می باشد و با قاصد ربانی اهتمام این مرام صورت انجام پذیرفت به فارسی شکسته بسته تمام یافته به تعریفات موسوم گردید. از مستعلمان بصیر و معلّمان خبیر ملتمس به ریشخند، این بر . معانی کوشند و همّت و عیب این مذهبی زاد را به ذیل کرم بپوشند . ربط و ضبط و کتابت کلاً حیرتی و تمسخری دارد یا مکروه بوده است در عالم اینکه هر بار هر خونی دارد .

انجام : خصوصاً درمصدر تفاوت اعراب چندان می سازند و بر وزن مفعول آید و .... مثل حدوث و حصول و ظهور و جمع این اسماء فصیح باشد مگر مصادر را جمع می توان کرد و ... و این هم که گفته شد احوال اسماء مشتق بود بعضی اسامی که جامد است ....وزن می شنوند گواه می شوند ، لهذا قد ما در هر حال شرط است بس سخن کوتاه باید.

---

۱ - مشترك ۱۳ : ۲٤۷۷.

چهار گلزار (۱)

مؤلف رساله چهار گلزار ، پس از بیان سبب تألیف وجه تسمیه کتاب و ابواب و تقسیمات آن را اینگونه بیان می دارد :

« ... چون این کلام شنیدم به دل پسندیدم و به جام برگزیدم و این کتاب را تألیف نموده مسمّی به « چهار گلزار » گردانیدم :

گلزار اوّل : مشتمل بر پنج گل .

- گل اوّل در بیان تقسیم اسمای حروف تهجی و تفصیل زبان فارسی.
- گل دوم در اقسام افعال و اسامی و حرکات و سکنات.
- گل سوم در تشریح انواع حروف مفرده و مرکبه و تغییر و تبدیل بعضی از حروف.
- گل چهارم در تقسیم اضافت و قاعده محمول بر قلب.
- گل پنجم در تفسیر اماله و ترخیم و قاعده متفرقات وغیره.

گلزار دوم : مشتمل بر دو گل :

- گل اوّل در صنایع لفظی .
- گل دوم در صنایع معنوی .

گلزار سوم : مشتمل بر دو گل :

- گل اوّل در اقسام نظم و ابتدای شعر .
- گل دوم در عروض.

گلزار چهارم : متضمن بر سه گل :

- گل اوّل در تشبیه .
- گل دوم در استعاره .
- گل سوم در قوافی .

مؤلف چهار گلزار در بیان تقسیم اسمای حروف تهجی می گوید : بدان که اسمای حروف تهجی را استادان عجم بر سه قسم منقسم ساخته اند : اوّل مسروری ، دوم ملفوظی ،

۱ - مشترک ۱۳ : ۲۴۲۹ - ۲۴۳. ۲۷۹۱. کتاب مزبور به اهتمام محمّد عبدالرحمان در سال ۱۲۷۵ هـ ق. در کانپور به چاپ رسیده است .

شاید نثاری ، همان نثار علی دهلوی فرزند عبدالله شاگرد امام بخش (۱۲۷۳/۶-۱۸۵۷) باشد. (مشترک ج/۵ : ۸۵، ۲۵۹ ، ۲۹۱).

سوم مکتوبی .

- مسروری آن بود که به دو حرف نوشته شود ، مانند : با و تا و ثا و حا و خا وغیره.
- ملفوظی آن را می گویند که به سه حرف مرقوم گردد و آخرش مانند اوّل به تلفظ نیاید، مانند : الف و جیم و دال و ذال وغیره.
- مکتوبی آن را نامند که نیز به سه حرف مرقوم شود و آخرش از قسم اوّل باشد ، مانند : میم و نون و و او .

از افعال و اسماء و حروف در همه قسمت های کتاب بحث می کند و شواهد شعر و نثر از شاعران مشهور و ادیبان معروف می آورد . زمان های افعال را مانند : حال (مضارع) و گذشته و آینده و کلیه زمان های هر یك را می آورد و در نفی و اثبات و سوالی شواهد گوناگون می آورد . در تغییر و تبدیل حروف (ص ۷) بسیار بحث می کند و از شاعران مشهور سخن می گوید ، مثلاً در الف مبالغه (ص ۹) می گوید :

الف مبالغه و آن معنی زیادتی پیدا نماید چون بسا به معنی بسابرتر و خوشا به معنی خوشتر و بدا به معنی برتر . سعدی می فرماید :

ای بسا اسب تیز رو که بماند　　　که خرلنگ جان به منزل برد

خاقانی می گوید:

بدا سلطانیا کورا بود رنج دل آشوبی　　　خوشا درویشیا کورا بود گنج تن آسانی

در علوم ادبی ، مانند عروض و بدیع و قافیه و صنایع بدیع و تجنیسات و ترصیعات و تشبیهات و کنایات و استعارات نیز گفت و گو می کند و شواهد شعری و نثری فارسی از شاعران و ادیبان معروف به دست می دهد.

و بالاخره در بحث از نایره در علم قافیه اینگونه پایان می یابد :

« نائره حرفی است که به مزید پیوندد ، خواه یك حرف مانند : شین در این بیت :

دل که به دست تو سپرد ستمش　　　بازده ای جان که نبردستمش

خواه بیشتر مانند میم و شین درین بیت :

آن دل که به دست تو سپردستیمش
ای جان بده اکنون که نبردستیمش

و رعایت این چهار حرف در قافیه از ضروریات است چرا که بی رعایت انها ، قافیه صحیح نمی شود ».

زبدة القواعد (۱)

مؤلف کتاب آن را در یك مقدّمه و دو فصل و خاتمه مبوّب و مرتّب گردانید است.

فصل اوّل : در بیان قوانین ، بدانکه علمای عربی بنای حروف بر بیست و هشت گذاشتند و آن منقسم است بر سه قسم ، اوّل مسروری : و آن دوازده حرف دو حرفی است : با، تا ،ثا، حا، خا، را، زا، طا ، ظا ، ها ، یا - دوم ملفوظی : و آن سیزده حرف سه حرفیست که آخرش از قسم اوّل نباشد. الف ، جیم ، دال ، ذال ، سین ، شین ، صاد ، ضاد، عین ، .غین ، قاف ، کاف ، لام ، سوم مکتوبی : و آن سه حرف سه حرفی است که آخرش از قسم اوّل باشد، میم، نون ، و ا و . از آنجمله هشت حرف در کلام فارسی نمی آید .

فصل اوّل در بیان حرف مفرد ، بدانکه الفی که در اوّل کلمه می آید دو قسم است . اوّل : الف حرفی و حرفی آن را گویند که الف را از کلمه دور کنند ، کلمه درست نماند مانند : است .، دوم : الف زایده، و زایده آن را گویند که اگر الف را از کلمه دور کنند کلمه درست ماند ، بدانکه الفی که درمیان اند ، پنج قسم است : اوّل : الف متّصله ، دوم : الف عاطفه ، سوم : الف استفهامیه ، چهارم الف دعائیه و پنجم الف زایده .

فصل دوم : در بیان حروف مرکب - بدانکه کلمه الف در حروف مرکب برای معنی نیامده یا کلمه است که معنی همراه آید.

انجام : بدانکه کلماتی که گاهی ، جهت نسبت کلام بیاورند و آن کله ، ده کلمه است .اوّل مولوی معنوی فرماید :

دل وقت سماع بوی دلدار برد   جان را بدر پردهٔ اسرار برد

و باید دانست که گاهی هفت را بر موصوف نیز تقدم می افتد ، پس در این صورت هم کسره توصیفی حذف بشود چون گرامی خدمت و آن را قلب توصیف گویند .

---

۱ - نسخه خطی آن در دانشگاه پنجاب لاهور به شماره ،B٥٤/٨٤٨ با مؤرخ ۱۲۲۵ هـ ق. نگاهداری می شود .

(مشترک ج ۱۳: ۲۴۷۸، ۲۸۵۹).

در تذکرها و کتابهای مختلف نشانی از وی به دست نیامده.

مجمع الفواید (۱)

مؤلف تقسیمات مجمع الفواید را این چنین بیان می دارد : « باید دانست که جمع الفاظ فارسی که مطابق عربی نام نهاده می شود به سه گونه است .

اسم و فعل و حرف .

و اسم بر دو گونه است : یکی اسم مصدر و علامت شناختن وی آن است که در آخر او دن و تن باشد، چو : کردن ، و زدن و رفتن و گسستن . دیگر اسم تمام چون : کتاب و کرسی و آدم و زمین و آسمان و سرو و گل. فعل بر پنج قسم است : فعل ماضی و حال و مستقبل و امر و نهی ماضی ، چون : کرد و فعل حال ، چون : می کند ، فعل مستقبل چون خواهد کرد. فعل امر چون بکن، و فعل نهی ، چون مکن (نکن).»

بعد از آن دربارهٔ افعال توضیحاتی می دهد و هر کدام را جداگانه تعریف می کند و مثالهائی به صورت نثر و نظم می آورد . چون تصنیف مؤلف برای یك نفر جوان انگلیسی است (۱) ، ظاهراً با جملات پند و اندرز (نثر و نظم) به او درس ادب و اخلاق نیز می دهد و گاهی تطابق شوق آمیز می آورد. در آخر نسخه از لطایف بدیع معنوی و لفظی (تشبیه و استعاره) گفتگو می کند . داستان سلطان محمود و ایاز را برای بیان مبتدا و خبر و حذف مبتدا وغیره آورده است (گ ۲۸ نسخه) و آنگونه که مؤلف می نویسد ، عباراتی برای شواهد از « شکرستان » انتخاب کرده و نقل نموده است (گ ۲۹) بدین شرح :

« الحال در بیان کردن قواعد صرف و نحو قدری عبارت از نسخه شکرستان بر آورده می نگارد که متعلم از آن چه که ازین قواعد صرف و نحو خوانده است مطابق نماید تا قاعده آن خاطر نشین گردد و در زیر هر الفاظ آن چه در کتب واقع شده است از شنگرف به قلم باریك نوشته می دهد تا اوّل بر قانون مذکوره زود آگاه گردد تا بعد از دریافت از خود خواهد فهمید .» (گ ۲۹-۳۱).

---

۱ - یکی از نسخه های خطی رسالهٔ مزبور مربوط به کتابخانهٔ گنج بخش ، اسلام آباد به شماره ۸ (گ ۶ - ۳۲) نگاهداری می شود . مشخصات کتاب نیز از همان نسخه نقل شده است . (مشترک ج ۱۳: ۲۴۷۸، ۲۸۷۵).

قوانین زبان فارسی (۲)

در مقدّمهٔ (۳) می گوید :

انگلیسیها درکشور هندوستان اکثراً به آموختن زبان فارسی روی داشتند چون این زبان رایج کشور و سازمانهای اداری بود و چون قواعد این زبان آن چنانکه باید نوشته شده بود، من این را برای مستر جانسون رچرد تالیف کردم .

با سر بندهای « باب » و هر باب در چند « فصل ».

باب اوّل :در بیان اقسام اسم . باب دوم : در بیان افعال . باب سوم : در حروف .

آغاز : بعد حمد و سپاس حکیم سخن آفرین ، و درود بر بنده های برگزیده او ، بر لوح بر آن می نگارد، که چون معرفت لغات مختلفه کلید دانش است ... باب دوّم « در حروف و آنچه مشابه آن بُود ، است ، معنی ثبوت بخشد و دو اسم را با هم چنان ربط دهد که کلام از آن ترکیب یابد و سکوت متکلّم ، بر آن صحیح باشد، چنانچه : زید عاقلست و عمر دیوانه است و گویا لفظ است ، در اصل « هست » بود که به جهت تخفیف به همزه بدل شود و نیست در اصل نه است بود که برای سبکی نیست گفته . « را » اکثر علامت مفعول باشد چون زید عمر را زد و در غیر آن نیز آید همچو زید را دشمن بسیار است و کسی را که عقل نیست هیچ نیست و معنی برای آید، نیست .

صفحهٔ آخر : خط پیشانی ، بخت : طالع : اقبال ادبار ، دولت : جاه و مال، متاع : مایهٔ ، سرمایهٔ بضاعت ، خزانهٔ : گنج ، نقد ، جنس خرج مصرف ، دخل : مداخل ، پرورش تربیت تعلیم و تعلّم ، خلق : اخلاق ، خصلت خصال ، خوبی بدخویی ، کج خلقی ، روش : طور اطوار، طریقه ، عادت ، دستور و تیره ، شیوهٔ تمکین وقار متانت ، بردباری ، سفاهت، طیش بستگی عقل برای خردکیاست ، حدس ، ذهن ، ذکا ، سلیقه ، فهم ، شعور، هوش، ادراک ، علم دانش ، تجربه : امتحان ، اطلاع : آگاهی ، وقوف ، جهل :

---

۱ - بنا بر توضیحات کتاب برای یك نفر انگلیسی به نام ولن .

۲ - فهرست مشترك ج ۱۳: ۲۴۷۹، ۲۸۶۸ «قواعد فارسی». میر محمّد حسین لندنی فرزند عبدالعظیم حسینی اصفهانی ایرانی تبار بود و در اودهـ (هند) متولد شده چندی در لندن زیسته و سپس در بنارس در گذشته است.

۳ - توضیحات مربوط به کتاب مزبور از نسخه خطی دانشگاه پنجاب لاهور به شماره ۳۱۹۴/۱۸۹/۳ اخذ شده است .

نادانی ، بلاهت حماقت فراقت کوی بیخردی ،حسّ :محسوس ، محسوسات ،حواسّ خمسه : باهره ، سامعه شائبه ، ذایقه ، لامسه ، حال حالت حالات احوال ، سرور: مسرت ، رساله که بر سبیل عجالت تحریر در آمد ....

تُحفة العجم (۱)

کتاب مشتمل بر مباحث ذیل است :

تُحفهٔ اوّل : در بیان چگونگی این زبان و مایتعلّق بها مشتمل بر دو سوغات

سوغات اوّل : درکیفیت این زبان ، بدانکه آخر جمیع کلمات فارسی ساکن است.

سوغات دوّم : در بیان فصاحت و بلاغت کلمه و کلام .

تُحفهٔ دوّم : در بیان حرف که یکی از سه قسم کلمه است و مایتعلق به مشتمل بر شانزده هدیه است .

تُحفهٔ سوّم : در بیان اسم و مایتعلّق به مشتمل بر یازده ارمغان است .

تُحفهٔ چهارم : در علم صرف و بحث افعال مشتمل بر تصریف و یك مقاله .

تُحفهٔ پنجم : در علم نحو ، مشتمل بر مقدّمه و سه جمله .

انجام : و اکثر از متأخرین یای مجهول را مصروف خوانند و قافیه کنند و بعضی نه ثابت گوید ، بیت :

به آن سماع رسید از کران ظلم اندیش
به رنگ گیسوی آشفته مویموتشویش

و همچو است حال واو مجهول چنانچه گذشت و یای اصلی، کاین عوض همزه آید، همچو بر مغان از ارمغان چنانچه گفته شد و گاهی به عوض های هوز آید همچو شایگان از

---

۱ - فهرست مشترك ج ۱۳: ۲۴۳۶، ۲۴۸۱، ۲۸۳۹- ، ۲۸۴. سید حسین شاه متخلص به حقیقت فرزند عربشاه ، شاعر و نویسنده ای که به دو زبان ، فارسی و اردو آثار دارد . زاده بریلی یا دهلی بوده و تا سال ۱۲۲۵/ ۱۸۱۰م حیات داشت . استوری کارهایش را جز « دیوان» که گویا به دو زبان است چنین بر شمرده است . ۱ - جذبه عشق به اردو ، ساخته ای ۱۲۱۱/۶-۱۷۹۷م ، ۲ - هشت گلگشت مثنوی فارسی در داستان بهرام و گلندام سرودهٔ ۱۲۱۵/۱-۱۸۰۰م ، ۳ - خزینة الامثال ، تالیف ۱۲۱۵/۱-۱۸۰۰م ، ٤ - صنم کده چین . داستانی است به سه زبان ؛ فارسی ، عربی و اردو ، ۵ - هشت گلزار ،در همان داستان بهرام و گلندام به نظم و اردو ، ساخته ای ۱۲۲۵/ ۱۸۱۰م . استوری گرامر ، ۱۲۹.

شاهگان و شایگان چیزی را گویند که لایق شاهان باشد و نیز نام گنجی از گنجهای خسرو پرویز نیز هر گنج بزرگ را شایگان گویند و شایگان قسمی از قافیه است و بر دو قسم باشد خفی وجلی شایگان ، جلی الف و نونی بود که در اواخر اسمها به جهت افاده معنی ، جمع آرند ، همچو یاران و دوستان و غیر این کلمات را به زمان و کمال قافیه نتوانی کرد . و شایگان خفی الف و نونی را گویند که در اواخر کلمات به معنی صفت مشبه اند همچو گریان وخندان ، وغیره و درین یا جز با زبان دهان قافیه نتوان کرد و یا و نون نسبت ، مثل آتشین و سیمین وغیره را نیز ها ...

مصباح المبتدی (۱)

نسخهٔ مصباح المبتدی برای تدریس در مدرسه های اسلامی شبه قارهٔ نوشته شده و مؤلف آن ظاهراً معلم دروس فارسی بوده است و کتاب هایی دیگر هم داشته (۲) که اسامی آنها را در مقدمهٔ مصباح المبتدی آورده است ، مانند: مصباح الصبیان ، منتخب اللطایف بیان می دارد . می گوید راجی رحمت ربّ غفور محمّد رحم علی خان بن بهره مند خان ابن الابن نواب پردل خان مرحوم متوطن قصبه دار سرور سکندرپور مضاف صوبه فیض بنیاد مستقر الخلافه اکبر آباد که بعد تحریر نسخهٔ مصباح الصبیان که مشتمل است بر قوانین صرف فارسی و پس از تسطیر تذکرة الشعراء (۳) مسمی به منتخب اللطایف و بعد اتمام مجموعه خلاصه علوم و مطلوب طالب که مقدمه این هر دو متضمن بیان اصل پارسی و دیگر فواید مناسبه است .»

تقسیمات نسخه « مصباح المبتدی » برحسب « باب » است :

باب اول : در بیان حروف مفرده و مرکبه و دیگر قواعد کلیه و اکثریه (گ٤ - ٦۳).

باب دوم : در بیان قوانین صرف از اشتقاق افعال و آنچه که متعلق صرف است . (گ ٦۳ - ٦٤).

---

۱ - از مصباح المبتدی فقط یك نسخه خطی در کتابخانه گنج بخش به شماره ۱۷٦۱ وجود دارد .
(فهرست مشترك ج ۱۳: ۲٤۸۲ - ۲٤۸۳ . ۲۸۷٦).

۲ - وی دارای تالیف دیگری به نام : «بدیع التحریر» است .
(فهرست مشترك ۱ : . . ٥ و ۱۳ : ۲٤۸۲).

۳ - تذکره مزبور با پیشگفتار تاراچند و با کوشش محمّد رضا جلالی نائینی و امیر حسن عابدی در تهران سال ۱۳٤۹ چاپ شده است .

باب سوم : در بیان قواعد نحو که محتوی است بر احوال مبتدا و خبر و فاعل و مفاعیل و حال و شرط و جزا و موصوف و صفت و اضافت و مرکب اعدادی و مرکب امتزاجی و دیگر مرکبات که در آنها تقدیم و تاخیر و حذف واقع است و ذکر ندا و تمیز وعطف به حرف و عطف بیان و بدل و تاکید و موصول و اسم فاعل و اسم مفعول و صفت مشبهه و اسم تفضیل و مستثنی و قسم و اطلاع آخر کلمات از جهات حرکت که گاهی مفتوح و گاهی مکسور و گاهی مضموم می شود به سلب عوارض . (گ ۸٦ - ۱۲۲).

باب چهارم : در ذکر علم بلاغت که مشتمل است بر فن معانی که حاوی است به احوال اسناد و مسند الیه و مسند و متعلقات آن و قصر و انشاء وصل و فصل و ایجاز و اطناب و فن بیان که متضمن است بر تشبیه و مجاز و کفایت و بر فن بدیع که مشتمل است بر صنایع معنوی و لفظی (گ ۱۱۲ - ۱۵۳).

باب پنجم : در شرح عروض و قافیه (گ ۱۵۳ - ۱۸.).

خاتمه آن در ذکر بعضی اصطلاحات و بعد اتمام « مفتاح الاصطلاح » که مشتمل بر اصطلاح متقدمین و متاخرین است مثلاً در بیان فن معانی و بیان از علم بلاغت (گ ۱۸. - ۲۵۷).

« خاتمه در بیان فن معانی و بیان از علم بلاغت » (گ ۱۸. - ۲۵۷).

این خاتمه را در « فائده ها » تقسیم کرده و در مباحث معانی بیان از اشعار فارسی و عربی و حدیث نبوی و حتی آیات قرآنی استفاده کرده است . و در ورق ۲٤٤ تحت عنوان تقسیم مصباح المبتدی در بیان قدری از مسائل صوفیه بحث کرده و اصطلاحات تصوف را شرح و تفسیر کرده است از جمله درباره « هستی» بحث کرده و مخصوصاً از اشعار عرفانی و فلسفی جامی شاهد آورده است .

نهر الفصاحت (۱)

تقسیمات نهر الفصاحت به موج است و جمعاً « ده موج » دارد :

---

۱ - فهرست مشترك ۱: . ۸٤ و ۲ : ۱.۱۵ و ٥ : ۳۷۱، ۸. ۹ و ۱۳ : ۲٤۳۲ - ۲٤۳۳، ۲۸۲۷، مشخصات کتاب از نسخهٔ چاپی (کانپور، نولکشور ، . . ۱۹م) گرفته شده است .میرزا محمّد حسن قتیل لاهوری متوفی سال ۱۲۳۳ هـ / ۱۸۱۸م دارای تالیفات دیگری هم هست مانند ۱ - چهار شربت ، اشربهٔ محمدیه ، ۲ - رقعات و مکاتیب ، ثمرات البدایع در عروض و قافیه ، ۳ - ضابطه هلالیه ، ٤ - شجره الامانی ، ٥ - مظهر العجایب ، واژه نامه ، ٦ - نهر الفصاحت ، ۷ - هفت تماشا.
(مشترك ۱۳ : ۲٤۳۲).

« مخفی نماند که نسخهٔ مسطور منقسم به ده موج است و موج با نهر و بحر علاقه دارد و اسمی به از نهر الفصاحت که لائق مسمّی باشد به خاطر نرسید و نیز از این سبب که غرض از تالیف آن آمادهٔ قرة العین سابق الذکرست اگر منافع الحسنیه خوانند نیز روا باشد ».

موج اوّل : در تعلیق بعضی چیزها که ترک آن واجب و مستحسن است و امّا آنچه که واجب الترک بود آن است که مخالف محاوره زبانان باشد و هر چه مستحسن الترک است آن بود که فصحا مستعمل نفرموده اند.

مانند: کسی که برای ذوی العقول است : کسی نمی آید و به معنی « چیزی» غلط محض باشد. و مثال های بسیار دیگر ، مانند : کدام ، صاحبزادی ، نور چشمی. در این موج از اوزان عروضی و ارکان و افاعیل عروضی و تقطیع اشعار با آوردن نمونه های شعری بحث شده و برخی ا ز اشعار را نقد ادبی کرده و حتی تفسیر و معنی نموده است (ص ۳ - ۱۲).

موج دوم : در بیان استعمال افعال گفتن و دوچار شدن و سروکار داشتن و مطلب و مرادف آن چون سروکار باشد و ملاقات کردن و آشنایی داشتن و بحث کردن و دور افتادن و مثال های بسیار به نظم و نثر . (ص ۱۲ - ۱۵).

موج سوم : در بیان واجبات و مستحسنات واجب است که بعد چنان و همچنان و به از آن است و بهتر از آن استَ و آن به و همان به و چنان به و برآنم و برینم و درین فکرم و اراده دارم و همانند این ها با شواهد شعری و نثری.(ص ۱۵ - ۲۳).

موج چهارم : در زوائد واجبی ، بدان که چند چیز زائد بر مطلوب است که ذکر آن واجب بود در نثر و آن لفظی چند است که برای مناسبت اوّل چیزها می آرند، مثل : « سر» ، و « راس» از برای اسب و « زنجیر » برای فیل شصت سال متغیر شود. و در هر دوره ستیَن ، فصحا به هم رسند و تصرّفات تازه در آن به کار برند ... (ص ۲۳).

موج پنجم : در بیان مرکّبات چنان در اصل چون آن بود و همچنین ، چون این هر دو لفظ را به فتحهٔ جیم فارسی یا کسرهٔ آن خواندن خطا است و همان و همین در اصل هم آن و هم این و ماند آن . (ص ۲۳ - ۲۵).

موج ششم : در بیان مقدرات و محذوفات ،در نشود چنان مقدراست مثال فلانی هر روز به بیت اللطف می رود نه شود که چند روزگارش به رسوایی کشد یعنی چنان نشود و مانند آن که پیرامون سؤال و جواب می باشد .(صص ۲۵ - ۳٦).

موج هفتم : در علم بیان ، بیان نزد اهل بلاغت عبارت است از ذکر لفظی که دلالت بر معنی غیر وضع واضع بی واسطه . مثلاً : مثیر الرماد ، که به معنی مهمان دوست باشد

و همانند آن در این موج از انواع صنایع معنوی گفت و گو می کند ، مانند : تشبیه ، استعاره، کنایه وغیره (صص ۳٦ - ٤۱).

موج هشتم : در ذکر زبان فارسی می گویم که برای مقلد شعر فارسی ایران و توران هر دو مستند است و از تورانیان زبان آذر بایجان بهتر است و اهل خراسان از اهل آذربایجان فصیح نماند و شیرازیان به از خراسان و صفاهانیان به از همه و اشراف و اجلاف و شهری و کوهی ایران صاحب زبان اند و مباحث دیگر ، (صص ٤۱ - ٤۲).

موج نهم : در بیان فرق اشعار متقدمین و متأخرین و نیز هندیان و اهل زبان بر صاحب خرد مخفی نماید که روزمره ایران بعد از شصت سال متغیر شود و در هر دوره ستین فصحا به هم رسند و تصرفات تازه در آن به کار برند و همانند (صص ٤۲ - ٤۳).

موج دهم : در تعلیم طریق تحریر نثر و آن مشتمل است بر دو فائده و چند چیز ضروری.

امّا فایدهٔ اوّل اینکه اعتقاد باید کرد که هر لفظی که حرفی در آن از این هشت حرف باشد، آن لفظ فارسی نبود ، بلکه عربی بود یعنی ثا و حا و صاد و ضاد و طاء و ظاء و عین و قاف .

فایدهٔ دوّم : تصحیح املا باشد که اکثر صاحبان را با وصف شاعری و انشاء پردازی و مالکیت زبان ، خطا در املا اتفاق افتد . و عجب تر اینکه بعضی علما را با وصف معلومات در الفاظ عربیه مشهور و همین حال او دهد. تصحیح آن منحصر در تامل و مزاولت لغت است . مؤلف نهر الفصاحت دربارهٔ املا و غلط های املایی قواعد گوناگون به دست داده و شواهد مختلف آورده است و معتقد است فارسی ایران و فارسی ترکستان و فارسی هندوستان با هم فرق دارد (ص ۲٦) و در این باره دو رقعه بر وضع هندیان و مغولان و اهل زبان (ایرانیان) آورده و سخن را بسط داده است .

در اواخر این رساله ، مطالب گوناگونی دربارهٔ القاب و آداب و پیشه ها و بازار وغیره آمده است .

مثلاً « رقعه در تعریف قصار » یعنی گازر زهی قصار پسر ماه طلعت که ماه دو هفته محال که پیش او سفید شود و خهی گازر و بچه سرو قامت که داغ عشقش از دل نظارگیان بعد از هزار شست و شو نرود ... ».

انجام : « دیگر برای پیدا کردن فقره از مشاهدهٔ جمال پری پیکران الفاظ نگارین نامه هوش از سرم رفت و بر زمین افتادم و به یاد صحبت های گرامی به نشتر نوک ریز وزیر حروفش رگ دیده را گشادم .

جواب نظارهٔ مه طلعتان معانی نامهٔ سامی که نگارخانهٔ چین بود بیخود شده به خاک

غلطیدم و به خیال جلسه ها و خدمت ملازمان شریف دود دل پریشان رادر گنبد افلاک پیچیدم الفاظ مکتوب را با برگ درختان و ریاحین و بین السطور را نهر و خیابان و معانی را با جواهر و زواهر پری زادان و هر چه مرادف آن ها با مشبه نمایند. ».

امتیاز الکلمات (۱)

مؤلف می نویسد : بدانکه این رساله به چهار باب مبوّب است :

باب اوّل : در بیان حروف مفرد و مرکّب داخل .

باب دوّم در بیان ضمیر متصل و مضمر و منفصل و تبدیل حروف بعضی به بعضی، و بیان اسامی حروف ابجد و معنی حروف تهجّی و معنی ابجد .

باب سوّم : در بیان مصادر لغوی و اصطلاحی و ترکیبی.

باب چهارم : در بیان فعل و اضافات و اسم قطعه .

صفحات آخر این نسخه ، متأسفانه از بین رفته است .

بحر الفواید (۲)

آغاز :

خطابش بود رحمت العالمین	شفیع الورا شاه دنیا و دین
کنون گوهر نظم سازم نثار	به مدح علی صاحب ذوالفقار
در این عالم از قدرت ایزدی	بود ذات او رحمت ایزدی

امّا بعد ، چنین می گوید : منوّر علی، مملوك اهل بیت نبی ، المتخلّص با عظم « فعنی عن جرائمه » که این چند سطریست در قواعد علم فارسی و ضابطهٔ کلّیه آن به استناد اشعار اساتذه و صحاح لغات متعدّده ، بنا بر تعلیم متعلمان این فنّ و طالبان اکمال سخن که به استدعای معدن ذهن و ذکا ، مخزن حلم و حیا محقّق اسرار معانی ، مدقّق غوامض نهانی، غواصِ محیط سخنوری ، واسطة العقد نکته پروری ، مخلص مونسی ، شیخ انوری « ابلغه الله صراط المستقیم و ارشده مسلك القویم ، از جلباب فضای فکر ناقص به صفحهٔ

۱ - بشیر حسین ، شیرانی ۳: ۶.۴

۲ - مشترك ۱۳: ۲۴۸۴ ۲۸۳۸ - بشیر حسین ، شیرانی ۳: ۶.۵

قرطاس به ظهور آمده و مسمّی گردانیدم این را ، بحر الفواید ، امید از ناظران این تحریر است که مؤلف هیچمدان ژولیده بیان را که به کمال تشتّت بال و اختلال احوال به حکم « المامور معذور » تسویدش اتفاق افتاده به اخفای خطا ، و امن اصلاح را کوته نفرمایند.

بحث این رساله مشتمل است بر یك مقدّمه و پنج باب و خاتمه :

باب اول : در حروف .

باب دوّم : در بحث اسم .

باب سوم : در بحث فعل .

باب چهارم : در بحث اصطلاحات و کنایات پارسیه .

باب پنجم : در ذکر صنایع شعری.

مخزن الفوائد (۱)

مؤلف مخزن الفواید علاوه بر نثر نویسی ، شاعر هم هست و شعر می گوید . پس از نگارش دو صفحه دربارهٔ فارسی و نعت حضرت رسول اکرم (ص) و مدح حضرت علی (ع) ، سبب تالیف کتاب خود را اینگونه بیان می کند :

« ... چنین گوید خوشه چین ارباب تحقیق و زله ربای خوان اهل تدقیق کمترین خلایق خادم الفقراء محمد فائق ... بعضی از تلامذهٔ صاحب ذکاء و مستفیدان طبع رسا دست اصرار به دامن این [بی] مقدار زدند که آن چه از قوانین زبان فرس هنگام درس و تدریس به پای بیان می آیند اگر حواله قلم نموده آید طالبان این فن را نهایت مفید افتد ».

مؤلف معذرت می خواهد . چون قبلاً در عهد پدرش چند رساله دربارهٔ قواعد و دستور زبان فارسی تصنیف کرده بوده و لیکن خانه شان آتش گرفته و همه آن رسایل به همراه اثاثهٔ خانواده شان سوخته است ، بدین جهت دیگر نمی تواند بنویسد، و در ضمن از بعضی از مصنفان هندی انتقاد می کند که سواد فارسی ندارند امّا به زور زبان عربی رسائلی

۱ - فهرست مشترك ۱۳: ۲۴۸۴، ۲۸۱۸،چند چاپ دارد ، مشخصات مزبور از نسخه چاپی لکهنؤ ، سال ۱۲۶۷ هـ ق اخذ شده .مولوی محمد فایق بن مولوی غلام حسین بن محمد عظیم بن محمد شرف بن عبدالرشید بن عبدالمجید ، لکهنوی (م ۱۸۲۶/۱۲۴۱م) از فرزندان شیخ کبیر الدین اولیای ترمذی بوده و در لکهنؤ می زیسته است.
ذریعه ج ۹ : ۸.۷ دیگر آثار وی را ذکر می کند که عبارتند از : دیوان ، انشای فائق ، بهار معنی ، شکار معنی ، روضة الشهداء.

نوشته اند که در آنها اختلاف بسیار یافته است . امّا چون عبدالاحد اصرار می ورزد، می گوید:

« خواهی نخواهی آن چه در صفحهٔ خاطر فاتر مرتسم و مدام در مزاولت بود نه تالیف آن پرداختم و در همان سال که یك هزار و دو صد و بیست و پنج هجری بود به اتمامش رسانیدم و نامش مخزن الفوائد و تاریخ تالیف خزینة الاصول داشتم . قطعهٔ تاریخ :

کردم چو شبی خیال تاریخ ‌‌ ‌ ‌ از عالم غیب سال تاریخ
در گوش ضمیر من به تعجیل ‌ ‌ ‌ فرموده جناب پاك جبریل
این نسخه که گوهر قبول است ‌ ‌ ‌ تاریخ « خزینة الاصول » است

۱۲۲۵ هـ ق

تقسیمات مخزن الفوائد بر یك مقدّمه و دوازده باب تقسیم شده است بدین ترتیب :

مقدّمه در تعریف اصول و قوانین حروف و شرح و تفسیر آن را با شواهد شعر و نثر ، مانند شکل حروف مفرده مبسوط و جدول حروف ابجد.

مؤلف می افزاید : « از اهل مطایبه مشهور است که عربی لفظ است فارسی شکر است هندی نمك است ترکی هنر است باقی گوزخر است ».

و نیز می گوید : « چنان که تحریر یافته و نزدیك بعضی زبان عربی مقدم است . بر زبان فارسی،و نزدیك بعضی زبان فارسی مقدم است بر زبان عربی.والله اعلم بالصواب » (صص ۱ - ۹).

باب اوّل : در بیان حروف تهجی و معانی و تبدیل آن ها . (صص ۹ - ۳۳).

در این باب از حرف الف یا « ی» را مورد بحث قرار داده و برای هر کدام فواید لغوی و شعر و نثر آورده است .

باب دوّم : در بیان قوانین صرف فارسی و استخراج افعال از مصادر به همراه شواهد شعر و نثر و بحث دربارهٔ آنها . (صص ۳۲ - ۳۹).

باب سوم : در بیان نحو فارسی که شامل ترکیبات و تحقیقات مسائل نحو فارسی می شود (صص ۳۹ - ٤۹).

باب چهارم : در زیادت و محذوفات و مقدرات و الفاظ مخصوص اوّل و آخر کلمه به همراه شواهد شعر و نثر (صص ۵۰ - ٥٤).

باب پنجم : در تشبیهات و مناسبات و استعارات و مبالغات و رعایات . در این باب انواع تشبیهات را با الفاظ مناسب تشبیه با شواهد شعری آورده است و همچنان استعاره و کنایه

و رعایات (صص ٥٤ - ٦۲).

باب ششم : در صنایع و بدایع کلام فارسی به قدر ضرورت مانند تجنیسات و ترصیعات و سیاقة الاعداد و توشیح و متضاد و مقلوب ولف و نشر (صص ٦۲ - ۷۲).

باب هفتم : در بیان فضیلت شعری و شاعری و کیفیت و فضیلت شعر و شاعری و اقسام شعر و عیوب و حسنات آن (صص ۷۲ - ۹۲).

باب هشتم : در بیان چندین ضرب المثل زبان فارسی بر اساس حروف الفبایی از حرف الف تا ی و ضرب المثل های گوناگون. (صص ۹۲ - ۱۰۱).

باب نهم :در بیان بعضی قوانین علم نجوم به طریق اختصار و اصطلاحات علم موسیقی . در این باب انواع الفاظ موسیقی و اصطلاحات نجوم و تعبیرات موسیقی و نام گوشه ها و اسامی آوازها وغیره را آورده است (صص ۱۰۱ - ۱۱۱).

باب دهم : در تاریخ و لغز . در این باب ، از قوانین تاریخ گویی و اقسام تاریخ و لغز یعنی چیستان گفت و گو شده (صص ۱۱۱ - ۱۱٦).

باب یازدهم : در علم عروض ، که شامل اصول سه گانه و ارکان سه گانه و ارکان هشتگانه و اصول هشتگانه و همچنین بحور عروضی را در فصول مختلف مورد بحث قرار داده است(صص ۱۱٦ - ۱۳۷).

باب دوازدهم : در علم قافیه . در این باب اشتقاق قافیه و حروف قافیه را با شواهد شعری به دست داده شده و هر بحث را مشتمل بر فصلی کرده است ، مثلاً فصل ردیف را و فصل عیوب قوافی را مورد بحث قرار داده . و بالاخره اینگونه پایان می یابد:

« ایطاء خفی آن بود که تکرار آن مخفی باشد مثل دانا و بینا و سیراب و شاداب و گلاب و آب و شاخسار و کوهسار و این چنین قافیه را در یك شعر آوردن جایز داشته اند.

ایطا در لغت به معنی قدم بر قدم دیگر نهادن است و در اصطلاح یك قافیه به جای قافیهٔ دیگر آوردن است ».

قواعد فارسی [1]

آغاز : پس از « بسمله » : « مخفی نماند که این رساله ایست موسوم به قواعد فارسی متضمن اکثر قواعد و ضوابط اهل فارس تصنیف روشن علی انصاری متوطن جونپور، مشتمل بر مقدّمه و ابواب یازده گانه و خاتمه . مقدّمه در بیان مفردات حروف تهجی و بعضی قواعد مرکبات و حقیقت مصدر و مشتقات سوای صیغهٔ مضارع که بعد ازین در ابواب مذکور شود . ابواب یازده گانه در بیان مصادر و اشتقاقات صیغهٔ مضارع و حقیقت لازم و متعدی و امثلهٔ آن . خاتمه در بیان خواص حروف تهجی و معانی اسمهای آن ها و ذکر بعضی کلمات که افاده بعضی معنی دهد.

همانگونه که در صفحهٔ آغاز آمده ، این کتاب بر اساس « مقدّمه» و « باب » و « خاتمه » تقسیم شده و به طور کلی ، قواعد فارسی را همانند زبان عربی بر سه قسم نموده است : « اسم و فعل و حرف » در این زمان ، این تقسیم بندی مورد قبول دستور نویسان و زبان شناسان نیست . در مقدّمه چند فایده و چند قاعده دارد و نیز صرف افعال ماضی ، ماضی استمراری ، فعل مستقبل ، اسم مفعول ، فعل مضارع ، فعل حال ، فعل امر ، فعل نهی ، فعل امر مدامی، اسم حالیه ، و اسم فاعل را آورده است.

باب اوّل درباره مصدر است و دو فصل دارد : فصل اوّل درباره حذف علامت مصدر و شرایط آن و افعالی که از مصدر می آیند با قاعده و ترتیب خاص ، مانند: افتادن که « ا» می افتد . فصل دوّم درباره افعالی که از مصدر می آید و در آن ها تبدیلات و تغییراتی داده می شود ، مانند : دادن و دهد که « ا » « به » «ه» بدل شده است .

باب دوّم درباره مصادری که حرف « خ» «به » «ن » تبدیل می شود ، مانند : افراختن : افرازیدن . البته همواره این تبدیل در فعل مضارع است و دارای سه فصل است .

---

١ - فهرست مشترک ١٣: ٢٤٨٥ - ٢٤٨٦ ، ٢٨٦٧. مشخصات کتاب از نسخه یی چاپی گرفته شده است که به اهتمام مسیح الزمان در کلکته به چاپ رسیده و سال چاپ را ندارد . (نوشاهی ، چاپی ١ : ٣٥٢). روشن علی جونپوری متوفی سال ١٢٢٥ هـ / ١٨١٠م است ، دارای تالیفات دیگری مانند :

١ - رساله تخفیف همزهٔ اعلال و ادغام (برای تجوید) ٢ - تعلیلات .
٣ - قواعد روشن علی ٤ - تصریف محسنی .
٥ - زبدة الرمل . ٦ - سراج الرمل ،
٧ - خلاصة الحساب، ترجمه . ٨ - قواعد فارسی .
(مؤلفین ، مشار ، ج ٣ : ٢٣٥ - استوری ، گرامر : ١٦٦)

« خ به ز » و فصل دوّم « خ» به « س» و فصل سوم به طور قیاسی تبدیل می شود ، مانند: سنجیدن و سختن .

باب سوم : دربارهٔ مصدرهایی که قبل از علامت مصدر «د» می آید، مانند : گستردن و دارای دو فصل است . فصل اوّل دربارهٔ مصدرهای با قاعده . و فصل دوم دربارهٔ مصدرهای بی قاعده یا شاذّه، مانند : کندن که مضارع آن « کند » می شود و در هندوستان و شبه قارّه به غلط ، « کنائیدن » هم می گویند .

باب چهارم : دربارهٔ مصدرهایی است که قبل از علامت مصدر، « ز» است ، مانند زدن و مضارع آن « زند » است .

باب پنجم : دربارهٔ مصدرهایی که قبل از علامت مصدر ، « س» و مشتمل بر هفت فصل است ، فصل اوّل : ریختن ، ریزید ، فصل دوّم ، مانند : کاستن ، کاهد . فصل سوم ، مانند : آراستن ، آراید ، فصل چهارم ، مانند : جستن ، جوید، فصل پنجم ، مانند : شکستن ، شکند . فصل ششم ، مانند: بایستن ، باید .فصل هفتم ، مانند: پیوستن ، پیوند .

باب ششم : دربارهٔ مصدرهایی که قبل از علامت مصدر حرف « شین » باشد ، و آن ، سه فصل دارد . فصل اوّل آن مصدری که «ش » به « ر» تبدیل می شود ، مانند : کاشتن و کشتن ، کارد . فصل دوّم ، مانند : نوشتن و نبشتن ، نویسد، کشتن ، کشد، کشتن و گردیدن ، گردد. فصل سوم ، مانند : سرشتن ، سرشد ؟).

باب هفتم : دربارهٔ مصدرهایی که پیش از علامت مصدر ، حرف « ف » باشد، و پنج فصل دارد . فصل اوّل دربارهٔ مصدرهایی که حرف « ف » به «ب» تبدیل می شود ، مانند : کوفتن ، کوبد ، فصل دوم ، مانند : رفتن، رود. فصل سوم آن که حرف ، « ف» بدل نشود ، مانند : « کافتن » و « کافد » فصل چهارم ، مانند: خفتن ، خفتد ، خوابد . فصل پنجم ، مانند : نهفتن که فعل مضارع از آن نیامده است .

باب هشتم : دربارهٔ مصدرهایی که ، قبل ازعلامت مصدر، حرف « میم » است . مانند: آمدن ، آید ، باید.

باب نهم : دربارهٔ مصادری که قبل از علامت مصدر « ن » ساکن است و در هنگام بنای مضارع ، مفتوح می شود ، مانند : افگندن ، افگند.

باب دهم : دربارهٔ مصدرهایی که قبل از علامت مصدر ، حرف « دال » است و دو فصل دارد . فصل اوّل ، مانند : گشودن ، گشاید . فصل دوّم ، مانند : غنودن و شنودن ، که «و» پیش از علامت مصدر تغییری نمی کند، مانند : غنود، شنود.

باب یازدهم : دربارهٔ مصدرهایی که پیش از علامت مصدر ، حرف « ی » است و دارای دو فصل است . فصل اوّل ، مانند : بریدن ، برد . که حرف « ی » حذف شده است . فصل دوم ، مانند : دیدن ، بیند و گزیدن ، گزیند .

خاتمه : دربارهٔ اشکال حروف تهجی و خواص و معانی آن ها از « الف » تا « ی » .

مؤلف ، هر حرف را جداگانه مورد بحث قرار می دهد و نقش آن حرف را در نگارش نثر و نظم بیان می کند و با شواهد شعری و نثری ، سخن خود را به اثبات می رساند ، مثلاً حرف « گ » : این حرف خاصّه فرس است .در لغت عرب نیامده و مردم فارس بعضی از کلمات را به گاف فارسی خوانند و اهالی ماوراء النهر به کاف تازی، چون:گشاد ، کشاد » .

کتاب « قواعد فارسی » باوجود حجم اندکی که دارد یعنی هجده صفحه . امّا بسیار پر مطلب و غنی است ، چنان که از فصول و ابواب آن معلوم است و انجام می یابد دربارهٔ مبحث « اماله » :

« فایده ، بدان که اماله در لغت فرس بسیار است ، چه درالفاظ فارسی و چه در الفاظی که از لغت تازی در کلام خود استعمال کنند از آن جمله اسمای حروف تهجی است که در آخر آنها حرف است و آن دوازده حروف باشد « با ، تا ، ثا » و غیر آن و هم چنان است الفاظ حسیب و کتیب و رکیب ، و ازین باب است ازیر یعنی ازار که با « سیر » قافیه کرده اند » .

جوهر التركیب(منظوم) (۱)

این نسخه شامل یك قصیده است که شاعر دستور زبان فارسی و اصطلاحات دستوری و صنایع ادبی را در آن به رشتهٔ نظم کشیده است :

بعد حمد و نعت و مدح ظل سبحان کرام
خوان ز جوهر این قصیده « جوهر التركیب » نام

---

۱ - فهرست مشترك ۱۳: ۲۴۸۹ ، ۲۸۴۵ « جوهرالترکیب » ،سیوا رام شاهجهانپوری متخلص به جوهر ، در بریلی سپس شاهجهانپور می زیسته است . وی فرزند لکهی لال بن موهن لال قوم کایتهه . در روزگار اکبر شاه دوم (۱۲۲۲-۱۲۵۳ ق) ، به سال ۱۲۳۵ ق/۱۹- ۱۸۲۰ م کتاب فوق را سروده است دو اثر دیگرش به نامهای « املای جوهری و جوهر التعلیم» است. (نوشاهی چاپی : ۳۳۵ و نیز در آنجا چند چاپ از این کتاب را معرفی کرده است).

با همه تحقیق بهر مبتدی و منتهی
منتظم کردم اصول نحو در فارسی کلام
گرکنی حفظش شود در بحر مغلوبت حریف
در جواب بیست بحثی هم شوی غالب مدام
مجمل این باشد مفصل دان کتاب من دلیل
کان غنی سازد ز چندین سهوهایت در انام

تقسیمات این منظومه جالب دستوری بر اساس موضوعاتی است که شاعر برگزیده است امّا بیشتر بر اساس تقسیمات صرف و نحو عربی است .

از آنجائی که این مجموعه نخستین قصیده برای آموزش دستور زبان فارسی است و در طول دهها سال در مدارس مورد استفادهٔ دانشجویان و علاقه مندان زبان فارسی قرار می گرفته و از نظر صناعات ادبی از استحکام برخوردار است و نیز به دلیل اهمیت فراوان آن ، شرح شده و تحت عنوان شرح جوهر التركیب موجود است و توضیح مختصر آن به دنبال خواهد آمد ، سزاوار است بخشی از ابیات این قصیده را بر اساس نسخه خطی کتابخانهٔ گنج بخش به شماره ۶۱۳۷ و شرح آن از نسخه گنج بخش ۸۸۳ شماره آورده شود (۱) اصل قصیده ، میمیه و دارای ۳۷۵ بیت است :(۲)

بعد حمد و نعت مدح ظل سبحان کرام
خوان ز جوهر این قصیده جوهر التركیب نام
با همه تحقیق بهر مبتدی و منتهی
منتظم کردم اصول نحو در فارسی کلام
گرکنی حفظش شود در بحر مغلوبت حریف
در جواب بیت بحثی هم شوی غالب مدام
مجمل این باشد مفصل دان کتاب من دلیل
کآن غنی سازد ز چندین سهوهایت درانام

---

۱ - این شرح را حیدر علی بن شجاع الدین محمد لطیف پوری در سال ۱۲۳۶ هـ ق/ ۱۸۲۰-۱۸۲۱م، در پنج باب تدوین کرده است . (مشترك ۱۳: ۲۴۹).
۲ - کتاب مزبور چند بار در شبه قارّه چاپ شده است و به یقین ارباب معرفت و علاقه مندان می توانند به نسخ مطبوع آن هم مراجعه فرمایند.

تعریف کلمه و کلام و تقسیم آن به اقسام

نظم الفاظ است صرف و نحو دان نظم سخن   پس سخن بی نحو باشد بی نمک گویا طعام

در بیان معانی حروف معانی

کثرت چون بسا او! مصدر درازای اتصال
مثل دو شادوش عطف آمد شبا روزی همام
دان قسم حقا و متکلم ولاهم زایده
شد به رستاخیز و اشکم آشکارانی ظلام
هم ندا چون داوراند به دریغا فاعلی
مثل دانا پس دعا ماناد آنکس تا قیام

بیان حروف عطف واستثناء واستدراك و تشبیه و استفهام و شرط و علت و ندا

از حروف عاطفه واو و الف ها پس سپس
نیز هم دیگر دگر یا بلکه بل چون روم و شام
این حروف اکثر کند یکجا به حکمی چند چیز
یا کند تردید آن کس پخته باشد یا که خام
بلکه بل اضراب دارد چون امیرم بل فقیر
یا ترقی چون برو زین پیش گامی بل دو گام
حرف استثنا بدان الا مگر غیر و سوای
جزو رای و دون برون چون هر کسی الا غلام

بحث اسماء

اسم باشد کلمه‌ای در معنی خود مستقل
بی زمانی مثل وحش وطیر و بخشش اهتمام

هم شود مسند به جمله هم شود مسند الیه
جز و زائد هم مرکب صرفی و ناقص مدام

ضمائر

ههست مضمر یا که مظهر اسم مضمردان ضمیر
منفصل یا متصل با فعل ای خیر الکلام
مستتر بارز چو گفت و گفتم آنگه هر یکی
فاعلی مفعولی و دیگر اضافی بردوام
واحد و مجموع و متکلم مناطب غایب است
مثل گفتم گفتی و گفتا و گفتیم ای امام

اسمای اشاره

از ضمایر هست اسمای اشاره این و آن
جمع اینان نیز آنان نیز آنها در عوام
این اشارت بر قریب و آن اشارت بر بعید
خاص در محسوس اکثر شاذ در ذهنی مرام
ذره و خورشید یکجا آن دهان این روی تو
طرفه این کز ذره شد شهد و نمک با هم به کام

بیان مرجع ضمیر

از ضمایر هر یکی راجع به اسم مظهر است
مرجع خود راز تکرار است صاین در کلام
منفصل در ابتدا و هم جواب و عطف خاص
من غریبم کیست عاجز من تو و دشمن به کام

ببیان اسم مظهر ذاتی

ذاتی مظهر یکی مصدر که گویم بر محل
دومی مشتق یکی آلت دگر ظرف است عام

در بیان مظهر وصفی

جنس ذاتی چون مفصل گفتمت اکنون شنو
جنس وصفی کآن ز اعراض و صفت باشد مدام
نیست مضمر لیك مظهر زان یکی مشتق بدان
مشتقات فارسی در فعل گویم بر مقام

در بیان تصغیر و جمع و اوزان مصدر و صفت مشبه

در عرب تصغیر چون لفظ حسین و در عجم
باغچه طفلك دگر مشکیزه و پسر و تمام
جمع سالم دان به تازی ناظمون و ناظمین
ناظمات و در عجم جاندار و بیجان را دوام

اوزان مصادر عربی

از ثلاثی مجرد مصدر آمد سی و پنج
قتل و فسق و شغل و لیان باز حرمان وردام
رحمت و نشدت صهوبت کدورت و غفران طلب
محمدت مسعات مرجع مدخل و دعوی حجام

اوزان صفت مشبه

داخل فاعل صفت باشد مشبه ز اهل فن
چون حسن صعب و کریم و احمر و عریان کرام

جید و عطشان و عطشی صلب و صغر است و غیور
هم خشن دیگر ندس چون روز روشن بی غمام

اوزان جمع و مصادر مزید وغیره

جمع بر دو قسم باشد جمع سالم وان گذشت
جمع تکسیر است دیگر چون بدر نوب و عوام
اذرع و اغاق و غلمه ارفقه خمر و حمیر
شهد و جهل و حملان و سلاطین و کرا

در بیان مسائل علم نحو شروع از مرکبات ناقصه

اسم را تعریف و تخصیص و دگر توضیح و عطف
نیز استثنا بود ترکیب ناقص در کلام
پس مرکب ناقص افتد نیز جزو جمله ها
اسم مفرد را درین معنی بود قائم مقام
گاه جمله هم فتد جزوش مرکب یا بسیط
نیز اقسامش بسیط و ممتزج دان بالدوام

مرکب اضافی

از بسائط قسم اول خوان اضافت کآن به لفظ
یافت ترکیبش به پارسی پنج گونه انتظام
گاه با از گاه را که یاوهای نسبتی
مثل تخت از آبنوس و اسب را زین ولجام
طبل جنگی پارچه مردانه گه بی حرف دان
مثل روی یار و زینها مستوی اکثر به نام

در بیان ترکیب توصیفی و حال و بدل

قسم ثانی دان صفت انواع آن چندین بود
عام موصوف و صفت باشد چو اسب تیزگام
اسب را موصوف دان در آخرش کسره بخوان
تیزگام آمد صفت پس مستوی این راست نام

ذکر مستثنی و مستثنی منه

قسم ثالث هست استثنا بر آوردن ز کل
هست مستثنی بر آورده ز جمعی ای همام
صد درم الاعشر هم شانزده الا چهار
قوم الا زید هر کس با وفا الا غلام

بیان عطف و اجزای مقصوره ضمه

قسم رابع عطف دان از بهر جمع وردشی
مثل سال و ماه و روز و شب ترده یا قیام
هست موصوف و مضاف اعنی حقیقی هم بدل
نیز معطوفین از این اقسام مقصوده کلام

در اقسام مرکبات ممتزجات

ممتزج میدان از این اقسام اربع مختلط
هست اضعافش کثیر و در دلیلم خوان تمام
مثل تار زلف پیچان بت هندی نژاد
عشوه و ناز نگار تلخ رو شیرین کلام

در بیان فعل و اقسام آن

هرچه آید دفعۀ از ذات چیزی در ظهور
در زمانی نام آن فعل است ای عالی مقام
ماضی انواع حال آینده اقسامش بود
هم مضارع امر و نهی وفتی و دیگر مدام

مصدر و حاصل مصدر

کلمه ای را گر بیابی دال تنها بر حدوث
هم بود اصل صیغه مصدر بخوانندش عوام
بر ثبوتی هم اگر دال است داخل صیغه نیست
حاصل بالمصدرش نام است ای خیر الوسام

اسمای مشتقه

اسم مشتق آن که از مصدر بر آید چار قسم
اسم فاعل اسم مفعول و صفت حالیه نام
اسم فاعل دال بر فاعل چو داننده بود
اسم مفعول است بر مفعول دال ای شادکام

اقسام فاعل و مفعول

فاعل آن چیزی که فعل از ذات وی یابد ظهور
هست مفعول آن که یابد فعل بروی انصرام
فاعل و مفعول اسم مظهر و مضمر شود
هست مضمر غایب و حاضر و متکلم مدام

در تعریف لازم و متعدی

فعل در جمله اگر با فاعل تنها بود
نی به مفعولش ضرورت لازمی دانیش نام
مثل می رفتیم و او برخاست دیوار اوفتاد
بلبلان گریند و گل خندد رسیده وقت شام

جمله فعلیه و اجزای اصلی آن

فقرهای امثله بالا نه هر سه قسم فعل
جمله فعلیه دان لیکن مجرد انضمام
فعل و فاعل فعل و مفعول است اصل فعلیه
یا که فعل و فاعل و مفعول یکدو لا کلام
لیك گر فعل دو مفعول است مجهول ای اخی
دومی مفعول با فعل است مسند به مدام
چون که بد گفته شد و این کار بد دانسته شد
زر به فقرا داده شد یا گفته شد او را سلام

افعال ناقصه

لازمی دو قسم دان یك تام کآن بالا گذشت
دیگری ناقص که رابط می شود اندر کلام
مصدر آن بودن و گشتن شدن گردیدن است
نیز هستن نزد بعضی نامی ذوالاحترام

تنبیه

گه ضمیر متصل کافی ز فعل هست واست
که مقدر هر دو باشد خاص در نظم و نظام

چون تویی دانا و تو فرزانه جانانه یی
هم تو خوبی من بدم ایشان بتان ماییم رام

معرفه و نکره

اسم ذاتی یا که اسم معرفه دان مبتدا
وصفی و نکره خبرگه بر خلاف و عکس کام
معرفه اسم معین نا معین نکره است
معرفه هفت است ز آنها یك علم چون نوح و حام
دومی مضمر چو او ایشان و ما و من شما
تو سوم اسم اشاره همچو آن این سبز فام

در بیان کلی و جزئی

کلی آن اسمی که دارد اشتراکی بر کثیر
ورنه دارد اشتراکی فرد یا جزئی است نام
جنس آن کلی که باشد مشترك بر مختلف
همچو حیوان مشترك برانس و طیرود دودام

خواص اسم ذاتی و وصفی

اسم ذاتی آن که موصوفش توان کردن چو اسب
اسم وصفی آن که او گردد صفت چون تیزگام
اسم ذاتی نیز عینی نام وصفی عرضی است
اسم در انگلش بر این دو جنس یابد انقسام

احکام جمله

بعد از این تمهید بشنو شرح جمله این چنین
آب باشد سرد آتش گرم و دولت بی قیام

آب و آتش نیز دولت اسم ذاتی مبتدا
سرد و گرم و بی قیامش دان خبر وصفی تمام

بیان فرق در جمله فعلیه و اسمیه

فعل ناقص یا متمم لیك با مسند الیه
می دهد از جمله فعلیه ات بی شك پیام
فعل هر یك با ضمیر متصل فعلیه است
چون بیاو می بخور گر خورده شد گشتم به کام

در بیان زواید جمله

چند قسم آمد زواید در تمامی جمله ها
این همه مثل توابع یا لواحق در انام
اولین ظرف مکان راست چپ نزدیك و دور
زیر و بالا اندرون بیرون دگر خلف و امام

بیان تقدیر اجزای جمله

این همه از اجزای جمله زائد است
بعض جزو از اصل و زائد شد مقدر بر مقام
گه ز مسند به مقدر گاه از مسند الیه
گاه هر دو گه زواید گه ز ادوات و حطام

بیان ترتیب اجزا

گه بود تقدیم و تاخیری به اجزا یکدیگر
فهم اگر حیران شود می فهم تعقید و سقام

چشم او صید افکن و صیدا فکن آمد چشم او
شد رهد چون دل به دام و چون رهد دل شد به دام

بیان جمله خبریه و انشائیه

دان بسیط آن جمله کآن باشد مجرد یا مزید
برد و جنس آید بسائط را به معنی انقسام
هست خبریه چو شد بر صدق و کذب آن محتمل
مثل دیدم زید را قائم میان ازدحام

در ذکر اقسام جمله مرکب

دو بسیط ار هست با نوعی علاقه مجتمع
آن مرکب را بدان متشابهت اندر نظام
هم علائق را به نحو اجناس و انواع است چند
کز همه متشابهه گیرد به اسمی انقسام

تنبیه

عدت اجناس مشهوره شمردم تا به نسبت
ما سوایش هم علایق هست دیگر در کلام
چون تقابل عکس و الفاظ شمار بیش و کم
هم معاذ الله و حاشا هم مبادا ای کرام

در اقسام عبارت

چند از این اجناس یکجا متحد یا مختلط
دان عبارت کش بود منظوم یا منثور نام
جمله معترضه آن حشوی است عارض در سخن
گر بر آری نیز در معنی نیفتد انخرام

شرح جوهر الترکیب (۱)

مؤلف می گوید :« بدان اسعدك الله تعالی فی الدارین که ، این شرح ضروری است بر اکثر مقامات قصیدهٔ جوهر الترکیب تصنیف منشی شیوارام جوهر تخلص متوطن بریلی و شاه جهان پور از احقر العباد شیخ حیدر علی ابن شجاع الدین محمد لطیف پوری که هنگام استفاده صحبت مصنف مذکور بر اکثر نکات و غوامض آن وا رسیده ، مبوّب و مفصّل ».

تقسیمات آن براساس « باب» و « فصل » و « ترتیب ابیات قصیده » است .

« باب اول در بحث صرف » باب دوم در بحث اسم ، باب سیوم در بحث مرکبات ناقص ، باب چهارم در بحث فعل و جملهٔ بسیطه ، باب پنجم در جمله های مرکب و عبارت.

و هر باب در چند فصل است .

این نسخه از لحاظ موضوع بسیار ارزنده است . در هنگام شرح به نکات دقیق ادبی، لغوی، اشتقاق صنایع بدیع و صنایع معنوی، صنایع لفظی ، مخصوصاً دستوری کاملاً توجه شده است و تقریباً همه مباحث دستوری برپایهٔ صرف و نحو زبان عربی استوار است . شاعر قصیده ، نسخه یی دیگر داشته به نام « جواهر التعلیم » که در این نسخه از آن یاد کرده است . در آغاز و انجام این نسخه یادداشت های ادبی و اشعار پراکنده و اسامی بروج دوازده گانه و ماه های قمری و تعویذات و نسخه نویسی طبی آمده است .

صفوة المصادر (۲)

مؤلف کتاب می گوید: که چون خواندن کتب فارسیه و حصول استعداد ترجمه عبارات و خطوط نویسی موقوف بر دانستن معانی مصادر و قوت اشتقاق صیغه ها بود، لهذا چند مصادر مشهوره مع معانی متعارفه و صرف صغیر ضروری هریك به ترتیب حروف تهجی به طرز مرغوب در جداول خوش اسلوب جمع نموده « صفوة المصادر » نام نهادم ، و صرف کبیر یك مصدر لازم و دیگری متعدی هم به طریق نمونه بیان کردم تا طفلان را به آسانی تمام به

۱ - مشترك ۱۳: ٢٤٩٠، ٢٨٤٥. یکی از نسخه های خطی این کتاب در کتابخانهٔ گنج بخش به شماره ۸۸۳ نگاهداری می شود.

۲ - از این کتاب نسخه های خطی و چاپی فراوان وجود دارد . (الذریعه ۱۵ : ۵۱).

سوی استخراج معانی و اشتقاق صیغه ها ، رهبر شود به دست روزگار از این خاکسار ماند » .

رساله صفوة المصادر برحسب حروف الفبایی تقسیم شده و تحت عنوان « صرف کبیر » و « صرف صغیر» همه صیغه های افعال را صرف کرده است و در جداول هفت ستونی و ده ستونی آن ها را تنظیم کرده است و در کنارهٔ صفحات نیز بعضی از الفاظ و افعال و مصادر دیگر را معنی کرده و یا اضافه نموده است.

مثلاً « باب الف ، « صرف کبیر » . مصدر لازم : آمدن . حاصل مصدر : آمد این مصدر آمدن را اینگونه به غایب و حاضر و جمع و متکلم تقسیم کرده است .

ماضی مطلق : آمد، آمدند، آمدی ، آمدید ، آمدم ، آمدیم .

ماضی قریب (نقلی) : آمده است ، آمده اند ، آمده ای ، آمده اید ، آمده ام ، آمده ایم .

ماضی بعید : آمده بود ، آمده بودند ، آمده بودی ، آمده بودید ، آمده بودم ، آمده بودیم.

ماضی ناتمام (استمراری) : می آمد، می آمدند ، می آمدی ، می آمدید، می آمدم ، می آمدیم.

ماضی احتمالی (التزامی) : آمده باشد ، آمده باشند ، آمده باشی ، آمده باشید، آمده باشم، آمده باشیم.

ماضی تمنایی : آمدی ، آمدند ، آمدمی.

مضارع (التزامی) : آید ، آیند ، آیی، آیید ، آیم ، آییم .

مضارع (حال) : می آید، می آیند ، می آیی، می آیید، می آیم ، می آییم .

مستقبل (آینده) : خواهد آمد ، خواهند آمد ، خواهی آمد ، خواهید آمد ، خواهم آمد، خواهیم آمد.

امر : بیاید ، بیایند ، بیا ، بیایید ، بیایم ، بیاییم .

نهی : نیاید ، نیایند ، میا ، میایید، نیایم ، نیاییم .

اسم فاعل : آینده ، آیندگان.

« صرف کبیر » مصدر متعدی « آوردن » . حاصل مصدر : آورد و هر یك از زمان ها را به غایب و حاضر و جمع و متکلم و مفرد (واحد) تقسیم کرده است .

۱ - ماضی مطلق معروف : آورد، آوردند، آوردی ، آوردید ، آوردم ، آوردیم .

۲ - ماضی مطلق مجهول : آورده شد، آورده شدند ، آورده شدی ، آورده شدید ، آورده شدم ، آورده شدیم .

۳ - ماضی قریب معروف : آورده است ، آورده اند ، آورده ای ، آورده اید، آورده ام ، آورده ایم.

٤ - ماضی قریب مجهول : آورده شده است ، آورده شده اند ، آورده شده ای، آورده شده اید ، آورده شده ام ، آورده شده ایم .

٥ - ماضی بعید معروف : آورده بود ، آورده بودند ، آورده بودی ، آورده بودید، آورده بودم، آورده بودیم .

٦ - ماضی بعید مجهول : آورده شده بود ، آورده شده بودند ، آورده شده بودی، آورده شده بودند، آورده شده بودم ، آورده شده بودیم .

۷ - ماضی ناتمام معروف : می آورد ، می آوردند، می آوردی، می آوردید، می آوردم ، می آوردیم .

۸ - ماضی ناتمام مجهول : آورده می شد، آورده می شدند ، آورده می شدی، آورده می شدید ، آورده می شدم .

۹ - ماضی احتمالی معروف :آورده باشد، آورده باشند ، آورده باشی، آورده باشید، آورده باشم ، آورده باشیم .

۱۰ - ماضی احتمالی مجهول :آورده شده باشد ، آورده شده باشند ، آورده شده باشی، آورده شده باشید، آورده شده باشیم ، آورده شده باشیم.

۱۱ - ماضی تمنایی معروف : آوردی ، آوردندی ، آوردمی.

۱۲ - ماضی تمنایی مجهول : آورده شدی، آورده شدندی، آورده شدمی.چنان که ملاحظه می شود در اینجا ۱۲ ماضی معرفی شده است .

۱ - مضارع معروف : آورد، آورند ، آوری ، آورید، آورم ، آوریم .

۲ - مضارع مجهول : آورده شود، آورده شوند، آورده شوی، آورده شوید،آورده شوم، آورده شویم .

۳ - حال معروف : می آورد ، می آورند ، می آوری ، می آورید ، می آورم ، می آوریم.

٤ - حال مجهول : آورده می شود ، آورده می شوند ، آورده می شوی ، آورده می شوید،آورده می شوم ، آورده می شویم .

مستقبل معروف : خواهد آورد ، خواهند آورد، خواهی آورد، خواهید آورد، خواهم آورد، خواهیم آورد.

مستقبل مجهول : آورده خواهد شد، آورده خواهند شد، آورده خواهی شد، آورده خواهید شد، آورده خواهم شد ، آورده خواهیم شد.

امر معروف : بیارد ، بیارند ، بیاری ، بیارید، بیارم ، بیاریم .

امر مجهول : بیاورده شود، بیاورده شوند ، بیاورده شوی ، بیاورده شوند ، بیاورده شوم ، بیاورده شویم .

نهی معروف : نیارد، نیارند ، میار، میارید ، نیارم ، نیاریم .

نهی مجهول : نیارده شود ، نیاورده شوند ، میاورده شو، میاورده شوید ، نیاورده شوم ، نیاورده شویم .

اسم فاعل : آورند (مانند : زور آور) آورندگان (آورنده ها).

اسم مفعول : آورده ، آوردگان (= آورده ها).

تنبیه : صیغه های نفی را با اثبات قیاس باید کرد . زیرا که برای نفی فقط حرف نون نفی و برای نهی (میم نهی) در آغاز صیغه های اثبات در می آورند.

صرف صغیر : در این بخش مؤلف ، به طور خلاصه افعال را صرف کرده است ، بدین ترتیب که نخست مصدر را در یك ستون آورده به صورت الفبایی ، سپس معنی را به زبان « اردو » بیان نموده و همهٔ زمان های افعال را در ستون های دیگر به دست داده است ، مانند: مصدر ، معنی مصدر به اردو ، حاصل مصدر ، طریق تعدیه ، ماضی مطلق ، حال ، امر ، اسم فاعلی قیاسی ، اسم فاعل سماعی ، اسم مفعول .در حدود بیست و دو مصدر فارسی را در هشت ستون به ترتیب حروف الفبایی و به طرز ویژهٔ خودش صرف کرده است و این می رساند که مؤلف واقعاً در عصر و زمان خود برای تدریس دستور زبان فارسی کوشا بوده است .

این کتاب حدود سی بار چاپ شده است (۱).

۱ - در مشارح /۳ ص ۳۳۹۹ مشخصات چاپی برخی از نسخه های آن آمده است .

قوانین دستگیری [1]

این کتاب یکی از مفصل ترین کتابهای دستور زبان فارسی است که در شبه قارّه تألیف شده است کتاب در دو مجلد است و هر جلد چهار باب و هر باب چند فصل دارد .

مؤلف برای مقاصد خود ، اصطلاحاتی را انتخاب کرده ،مانند :مخفی نماند ،آگاه باش ، پوشیده مباد، خاء (= خاطر) ، یعنی ، اعنی . امّا تقسیمات متن کتاب « قوانین دستگیری » بدین شرح است :

باب اول محتوی بر شانزده فصل :

فصل اوّل : در تعریف علم تصریف و امور متعلق به آن از مصادر و افعال لازم و متعدی، و علامت دو « تا » : تام و ناقص و افعال قلوب مسمی به شك و یقین و مشترك و مترادف و افعال مشتق از مصدر که شش اند و هر یك از اینها معروف است و مجهول و صیغه اینها که چهارده اند در عربی مجازا و شش در فارسی حقیقه وتصریفات ماضی و مضارع عربی و امر و نهی اینها .

فصل دوم : در بیان فعل ماضی و هشتم قسم آن و صرف اینها.

فصل سوم : در بیان فعل مضارع و تبدیل حروف در نه قاعده و صرف آن .

فصل چهارم : در بیان فعل حال و استقبال و صرف آن .

فصل پنجم : در بیان فعل و صرف آن .

فصل ششم : در بیان امر و شرح تصریف قاعدهٔ پارسی از امیر هند و قاعده خوشاسیف مشتمل بر هفت نوع و صرف آن .

فصل هفتم : در بیان نهی و صرف آن .

فصل هشتم : در بیان افعال و شبه آنها و مصادر با اصل های مختلف.

---

۱ - دو نسخه از قوانین دستگیری در کتابخانه گنج بخش وجود دارد (مشترك ۱۳:۲٤۹۸). مشخصات :

اسلام آباد ، گنج بخش ۲.۸۵ - نستعلیق پخته ، ۱۲۵٦ ق به خامه نگارنده ، ۱۲٦۵ ق. جلد یکم، ۸.۵ ص.

توضیحات کتاب از همین نسخه گرفته شده است .

اسلام آباد ، همانجا ۳۹٦۷ - همان نستعلیق ، نگارنده ، ۱۹ ج ۱۲٦۵/۱ ق ، مجلد دوم ، با فهرست باب پنجم آغاز می شود ، ۷۱٤ ص (گنج ۱۲۲۲:۳)

فصل نهم :در بیان اماله و منسوب و مصغر .

فصل دهم :در تعریف مثنی و مجموع و بیان اسم جنس و اسم جمع و علم شخص و علم جنس و تبیان اسامی کتب و علوم که از کدام قسم است و تثنیه و جمع و مفرد آوردن فعل و خبر و صفت و غیر آن و تنبیه بر این .

فصل یازدهم : در فارسی یك لفظ گاهی مفرد آید و گاهی جمع و استعمال لفظ صاحب، و قبله و جناب و من و بنده و فقیر و مخلص و مثلها ، و بیان بعضی الفاظ که در فارسی به معنی اضداد آیند.

فصل دوازدهم : در بیان مخارج و صفات حروف.

فصل سیزدهم : در املا و تعریف خط .

فصل چهاردهم : در الفاظ و حروف که برای اقتصاد عبارت مقرر کرده اند و ذکر صراح و صحاح و سؤال و جواب در حل قاموس از قابوس و نه اعتراض از صاحب منتخب اللغات بر قاموس و دفع آنها و ده اعتراض بر منتخب اللغات .

فصل پانزدهم : در ترکیب دو کلمه و معنی ادغام لغوی و اصطلاحی و تبدیل نون و با ، موحد به میم و تقدیم با بر نون وقتی که مقارن شوند .

فصل شانزدهم : در بیان چند قواعد و فوائد متعلق به املا و اعراب ترکی اکثر به حروف و تعریف ممدود و مقصور در ضمن اینها.

باب دوم : محتوی بر بیست و پنج فصل :

فصل یکم :در تعریف کلمه و بیان اختلاف در واضع بر یك قول و پنج مذاهب و تعریف اسم و فعل که مشتمل است بر سه معانی و تعریف حروف و بیان آن که درعربی اسم و فعل از سه حروف تا هفت آید و در فارسی از دو تا ده حرف آید و معنی کلام و اسناد و جمله که مرادف آن است بر چهارقسم باشد.

فصل دوم : در بیان جملهٔ اسمی و تعریف مبتدا و خبر و تقدیر بر طرف به فعل و شبه آن .

فصل سوم : در بیان جمله فعلی و شرطی .

فصل چهارم : در جمله های مستعمل در محاورهٔ اهل لسان .

فصل پنجم : در بیان فاعل و نائب آن و تنازع دو فعل یا دو شبه فعل و معنی قرینه و در فارسی اکثر فعل موخر آید از فاعل نزد فصحای پارسی .

فصل ششم : در بیان ضمیر و مضمر و اقسام این .

فصل هفتم : در بیان اسم اشارت و فرق میان این و ضمیر و چند فواید از شرح جواهر.

فصل هشتم : در بیان موصول وصله.

فصل نهم : در بیان کنایت به طرز نحو و اهل بیان .

فصل دهم : در بیان معرفه و نکره و وضع که بر چهار قسم است و بیان معرفه که شش قسم است .

فصل یازدهم : در بیان انواع لغت عرب که هشت باشد و تحدید زمین عرب .

فصل دوازدهم : در بیان آن که کلمه بر سه قسم است : یکی مصدر و حاصل به مصدر و فرق میان این دو تا ، دوم مشتق ، سوم جامد و فرق میان دو تا .

فصل سیزدهم : در بیان اسم فاعل و صفت مشبهه.

فصل چهاردهم : در بیان اسم مفعول.

فصل پانزدهم : در بیان اسم تفضیل و مبالغه .

فصل شانزدهم : در بیان اسم آلت و بیان اسم زمان و مکان و ظرف و اقسام آن .

فصل هفدهم : در بیان مفاعیل که پنج اند : یکی مفعول مطلق . دوم مفعول به و منادی، سوم مفعول فیه . چهارم مفعول له ، پنجم مفعول معه .

فصل هجدهم : در ملحقات به مفعول : یکی حال است . دوم تمیز. سوم مستثنی ،متصل و منفصل.

فصل نوزدهم : در بیان اضافت و تقسیمش به سوی معنوی و لفظی و تعریف وصف و اقسام آن و فرق میان این و حال .

فصل بیستم : در بیان مرکب غیر کلامی که شش قسم است : مرکب اضافی و اقسام آن
و معنی استعارهٔ بالکنایه و استعارهٔ تخیلی با چند قواعد و فوائد
مرکب صوتی مرکب تضمینی و تعریف حساب و موضوع آن و تعریف عدد
و قانون تقدیم و تاخیر اسماء الوف و مآت و عشرات و آحاد
مرکب اسنادیمرکب مزجی.

فصل بیست و یکم : در بیان توابع که پنج هستند : نعت و معطوف به حرف و تفصیل حروف عاطف تاکید : با دو قسم آن که لفظی و معنوی است . بدل که چهار قسم است و عطف بیان ».

فصل بیست و دوم : در بیان الفاظ تتابع .

فصل بیست و سوم : در بیان تعریف و تفریس و فایده از سراج اللغة .

فصل بیست و چهارم : در بیان جنس هایی که علاقه به علم نحو دارد و فایده کثیر الافاده .

فصل بیست و پنجم : در بیان مقدار زمان میان آدم و محمّد و انبیاء دیگر علیه و علیهم الصلوة و والسلام بیان کتب و صحف نازل بر انبیاء و تاریخ ظهور کیان و عمر ایشان و تعداد آیات قرآن و حروف و کلمات آن و ذکر اثلات قرآن و ارباع آن و نصف آن .

باب سوم : مشتمل بر پنج فصل است :

فصل یکم : در بیان اطلاق اسم پارس بر ملك ایران و معنی عراق و تعداد زبان فارسی که هفت است : سه از آن مستعمل و چهار متروکه و در ضمنش تفضیل نثر بر نظم از پنج وجه. و زبان فارسی با عربی از کدام وقت مخلوط شده .

فصل دوم : در بیان جواز شعر گفتن ، و اوّل کسانی که شعر گفته و بیان شعراء عرب که چهار طبقه هستند و بعض شعراء پارس.

فصل سوم :دربیان ماهیت حرف در اصطلاح حکما و بیان حروف مفرد که بیست و نه اند .

فصل چهارم: جمله حروف تهجی سه قسم اند یعنی ، سروری ، ملفوظی، مکتوبی، با وجه تسمیهٔ اینها و هشت حروف که در فارسی نیایند مگر بر سبیل قلّت و شرح نکته از عبدالواسع هانسوی ، و چهار حروف که مخصوص به فرس اند .

فصل پنجم : در دو سه قاعده کل و معنی زبر و بینه ابتداء و بیان حروف بیست و هشت گانه با شرح معانی و تبدیلات اینها و قواعد و فوائد در ضمن اینها و معنی حصر با در قسم این تحت حرف الف و معنی اقسامش زیر حرف با و فایدهٔ عجیب از مفتی سعد الله تحت حرف لام . و بیان معنی ابجد و فواید آن از مختصر شافی در فقه حنفی.

باب چهارم مبنی بر بیست و چهار فصل :

فصل یکم : در بیان حروف و کلماتی که بلا معنی برای حسن کلام یا نه جهت ضرورت شعری آیند و گاه معنی نیز دهند .

فصل دوم : در بیان حروف و کلمات که در اواخر اسماء و افعال برای حصول معانی گوناگون در آرند و بدون ترکیب افاده معنی نکنند مشتمل بر دوازده قانون.

قانون اوّل : در بیان کلماتی که معنی خداوندی و صاحبی از آن مستفاد می شود .

قانون دوم : در بیان کلماتی که افادهٔ معنی بسیاری و انبوهی و جای انبوهی دهد.

قانون سوم : در بیان کلماتی که افادهٔ معنی شبه و مانند بخشد.

قانون چهارم : در بیان کلماتی که افادهٔ معنی تصغیر دهد.

قانون پنجم : در بیان کلماتی که فایدهٔ معنی علت و دلیل دهد.

قانون ششم : در بیان کلماتی که افاده معنی لیاقت بخشند .

قانون هفتم : در بیان کلماتی که مفید معنی نسبت باشد.

قانون هشتم : در بیان کلماتی که افادهٔ معنی محافظت دهد.
قانون نهم : در بیان کلماتی که مفید معنی لون و رنگ باشد.
قانون دهم : در بیان کلماتی که افادت اتصاف به چیزی دهد .
قانون یازدهم : در بیان کلماتی که افادت معنی حاصل به مصدر دهد.
قانون دوازدهم : در بیان کلماتی که افادهٔ معنی ظرفیت کند.

فصل سوم : در بیان الفاظ رابط.
فصل چهارم : در بیان حروف نفی .
فصل پنجم : در بیان حروف و کلمات متفرق که اکثر در عبارت پارسی آیند.
فصل ششم : در بیان اصوات که بر سه گونه آیند.
فصل هفتم : در بیان حروف تشبیه .
فصل هشتم : در بیان کلمات و حروف تنبیه .
فصل نهم : در بیان الفاظ مدح و ذم .
فصل دهم : در بیان حروف ایجاب .
فصل یازدهم : در بیان حروف ردع .
فصل دوازدهم : در بیان حروف شرط و جزا و کلمات و مجازات .
فصل سیزدهم : در بیان حروف تاکید.
فصل چهاردهم: در بیان حروف و کلمات تفسیر .
فصل پانزدهم : در بیان معانی الفاظ متفرق ، مانند :آراستن ، پیراستن هر هفته هفت در هفت نوروز، نوروز بزرگ مهمان و ضابطه و قاعده و اصل .
فصل شانزدهم : در بیان محذوفات و مقدرات و زیادت حروف در کلمات و الفاظ تاج الکلام.
فصل هفدهم :در بیان مرکبات غیر تام از نهر الفصاحه با شرح بعضی الفاظ .
فصل هجدهم :در بیان مقدرات و محذوفات از نهر الفصاحة با شرح بعضی الفاظ.
فصل نوزدهم :در بیان سه ثمره از شجرة الامانی با شرح بعضی الفاظ :
ثمره اول :در زبان تورانیان .
ثمره دوم :در فارسی ایرانیان .
ثمره سوم :در فارسی اهل هند و تنبیه از تحقیق القوانین .
فصل بیستم : در بیان چند لفظ و تصحیح آنها .

فصل بیست یکم : در بیان الفاظی که اکثر اشیا را به آنها مصدر نموده نویسند .
فصل بیست و دوم : در بیان اوزان فلزات نه گانه .
فصل بیست و سوم : در بیان اسماء الله تعالی اکثر به زبان فارسی و غیر آن .
فصل بیست و چهارم : در بیان اسماء مخصوص به پادشاهان ممالك خاص و بیان عالم که هشتده هیجده : هزار اند و بیان قوم نالگا و نوائث (؟).

خلاصه اینکه ، قوانین دستگیری از لحاظ دستور زبان فارسی و اصطلاحات گوناگون ادبی و دستوری ، آگاهی های بسیار در اختیار خواننده و خواهندهٔ نظم و نثر فارسی و عربی می گذارد. در هنگام بحث از کلیه موضوعات دستوری ، صرف و نحو (آیین جمله بندی) و بحث از حروف و صنایع لفظی و معنوی عروض و بدیع و قافیه وغیره، شواهد شعر و نثر از بزرگان شعر و ادب بسیار آورده است و همواره کوشیده است که مآخذ خود را ذکر کند و مخصوصاً سعی می کند که آن چه دیگران نگفته اند .

گلبن اکبر (۱)

گلبن اول : مشتمل بر دو غنچه است :
غنچهٔ اول : در تحقیق زبان فارسی ، و معنی و استعمال حروف تهجی از اسم و مسمی و امثال آن .
غنچهٔ دوم : در تشریح علم صرف و نحو فارسی و تشریح آن .
از اقسام مصادر معروف مجهول و حاصل بالمصدر معروف و حاصل بالمصدر مجهول ومصدر الفاعل و مصدر المفعول واقسام مصدر معروف که جعلی است یا اصلی که متعدی است یا لازم یا مشترك و بیان ماضی که چند قسم است و اختلاف به تاویل حروف مضارع و تفصیل آن در چهار تخم و هشت میوه .
گلبن دوم : مشتمل است بر چهار شکوفه : شکوفهٔ اول در ترکیب اسم با امر وغیره که چند قسم است. شکوفهٔ دوم در بیان اضافت که بر چند نوع. شکوفهٔ چهارم مشتمل بر چند فوائد و خاتمهٔ کتاب .
کتاب گلبن اکبر را ، علی محمد خوانده و از آغاز تا انجام به بهترین طریقه، آن را حاشیه نویسی کرده و لغات و ترکیبات و تعبیر آنان را شرح و تفسیر نموده است و اضافات

۱ - مشار : ۱۲۶۲ - مشترك ۱۳: ۱. ۲۵. نوشاهی چاپی : ۳۵۴ چاپ ۱۲۷. هـ ق.

و تصحیحات خو را بر اساس مراجع مهم یاد آوری کرده است . و نام خود را ، در جای جای نسخه گلبن اکبر « علی محمّد عفی عنه » آورده است.

متن کتاب گلبن اکبر ، آمیخته با اشعار فارسی با ذکر نام شاعر است و نثر فارسی آن، سبك هندی دارد و فعل امر « بشنو » را برای تأکید و تصویب مقصد و هدف خود ، همواره به کار می برد.

تعلیم نامه (۱)

آغاز : بسمله ، بعد حمد بیحد ایزد صمد لم یلد و لم یولد و بعد نعمت سید امجد (ص) اضعف عباد خادم اله الامجاد اعنی غلام علی شاه کوهاتی عثمانی چنین گوهر که روزی این اضعف را مستفیدان مقتبسان انجمن ضعیف ارشاد فرمودند که برای ضبط قواعد کلیه و ترکیب عبارات فارسی و تبدیل حروف و انواع اسامی و افعال و اضافت و صنایع و بدایع لفظی و معنوی و استفاده و تشبیه و کنایه و تخفیف و ترخیم به عبارت مختصر مرتب شود تا طالبان بخوانند ، و تشبیه و کنایه و تخفیف و ترخیم به عبارت مختصر مرتب شود تا طالبان به خواندنش زغبت نمایند ، و این را مسمّی به تعلیم نامه کردم مشتمل گشت بر پنج فصل .....».

فصل اوّل در اقسام کلمهٔ ، این سخن ثابت و باز دو نوع تقسیم شده است و تحت عنوان الفاظ و حروف تقسیمات دیگر دارد .

فصل دوّم : در بیان فعل است که بر حسب زمان های افعال تقسیماتی دیگری می یابد مانند : ماضی مطلق ، ماضی بعید ، ماضی نقلی و غیر هم . و برای هر کدام شواهدی می آورد.

۱ - تعلیم نامه در ضمن مجموعه ئی است که در کتابخانهٔ گنج بخش .۱۸ صفحه است و جزوهٔ شماره ، تعلیم نامه در سی صفحه است . تعداد دو نسخه خطی از کتاب فوق در دست است :
۱ - کتابخانه گنج بخش به شماره ۲۱۱۳ که توضیح آن درج گردید.
۲ - سیالکوت ، رنگپوره ، کتابخانه حسن علی ، نستعلیق پخته شکسته آمیز، واجب علی، ۱۳۷۹، ٤۳ص (فهرست مشترك ، ج ۱۳ : ۲۵.۲، ۲۸٤۲، ۲۸٤۳).
غلام علی شاه کوهاتی ، از اولاد حاجی بهادر صاحب کوهاتی است و علاوه بر کتاب فوق کتابهای دیگری هم دارد : ۱ - اباحت سماع ۲ - فرهنگ بوستان.
(مشترك : ۳ : ۱٥٦٥ و ۱۳ :۲۵.۲).

فصل سوم : در بیان معنای لفظ و سخن و این بر چند نوع است و حروف مفرده را ، با ، اندر ، در ..... » مورد بحث قرار داده و برای هر کدام شواهدی می آورد.

فصل چهارم : در بیان صرف و نحو زبان فارسی ، که در حقیقت صرف همان صرف کردن افعال را . گوید و نحو ترتیب یا آیین جمله بندی را در نظر دارد .

فصل پنجم : در بیان حروف معانی ، که بر حسب الفبایی ترتیب یافته و برای هر کدام مثال زده است ، مانند ، چون ، چو ، پی ، با ، تا ، و غیر هم ، در این فصل دربارهٔ کلمات گوناگون بر حسب معانی که در جملات فارسی دریافته ، آگاهی هایی به دست داده است و مثلاً درباره حروف « ندا » « منادی» شواهدی آورده و مطالب را خوب فهمانده است .

انجام : بی دوست زندگانی ذوق جهان ندارد . و این را مقلوب مستوفی خوانند و مقلوب مستوی آن است هر گاه آن [را] پشت بگردانند همان شود .

تعلیمیه (۱)

از مطالعه متن رساله تعلیمیه چنان معلوم می شود که : این کتاب سوال و جواب است به نثر و نظم فارسی به طریقه بی جالب ، مثلاً سوال : سلام علیکم. جواب : و علیکم السلام.

سپس برای لفظ « سوال » ، « س » و برای لفظ « جواب » ، « ج» انتخاب کرده و اینگونه بیان می کند :

س : بیا و بنشین . ج : می آیم و می نشینم.
س : چیست نام شما ؟ ج : غلام علی است نام ما .
س : اسم والد و جد تو چیست ؟ ج : اسم پدرم غلام نبی است

و جالب این که در کنار صفحات نسخه تعلیمیه ، معانی لغات و تعبیرات و اصطلاحات و نکات دستوری را نگاشته است و این حواشی را ظاهراً سید وارث علی شاه نوشته است .

۱- نسخهٔ چاپی آن در کتابخانهٔ گنج بخش نگاهداری می شود .(نوشاهی چاپی : ۳٦۹ - مشترك ۱۳: ۳. ۲۵).مولوی عبدالعزیز آروی تا سال ۱۲۹۳ هـ / ۱۸۷۷ م ، زنده بوده است .
(فهرست مشترك ، ج ٥ : ٤۳۲).

بهار علوم [1] (منظوم)

این کتاب دربارهٔ دستور زبان فارسی و بیان و شرح حروف فارسی با شواهد شعری سروده شده است و مصنف یا سرایندهٔ آن « منشی میندولال» ، متخلص به « زار» هندو مذهب است . بهار علوم هشتاد و سه عنوان دارد. نخستین عنوان آن « بیان تقسیم اسمای حروف و تفضیل زبان فارسی » و آخرین «خاتمهٔ کتاب » است . هر عنوان را « مضمون » نامیده است . چون این کتاب منظوم است و بر وزن هفت پیکر نظامی سروده شده است یعنی « مفعول مفاعلن فعولن (مفاعیل).

اینگونه آغاز می گردد :

بعد حمد خدای برتر و پاك
و ز پس نعت صاحب لولاك
می کند زار چند شعر بیان
که به صبیان رسد فواید از آن
نام او کرده ام بهار علوم
تا کـه گردد قواعدش مفهوم

بیان تقسیم اسمای حروف و تفضیل زبان فارسی ، حرف سروری ، حرف ملفوظی، حرف مکتوبی ، بیان حروف عربی، بیان حروف فارسی ، بیان حرکات و سکنات و اقسام افعال . بیان اسم و فعل و حرف . بیان صرف افعال . بیان صیغه های ماضی. صورت صیغه های ماضی مطلق ، صورت ماضی قریب و بیان صیغه های ماضی بعید . صورت صیغه های ماضی بعید ، صورت صیغه های ماضی استمراری ، صورت صیغه های ماضی مظنون ، صورت صیغه های ماضی تمنایی و بیان مستقبل ، صورت صیغه های مستقبل ، بیان مضارع ، صورت صیغه های مضارع ، بیان حال و صورت صیغه های حال ، بیان امر،

۱ - کتاب مزبور در سال ۱۳۰۳ هـ ق / ۱۹۰۱ م ، تولکشور لکهنو چاپ شده است . (مشترك ۱۳ : ۲۵۰٤) « زار » شاگرد شاعری به نام بخشی نونده رای متخلص به « وقار » بوده است، دارای تالیف دیگری به نام طلسم است .

فهرست مشترك ، ج ۱۳ : ۲۵۰٤ ، ۲۷۸۵

صورت هر سه امر ، صورت صیغه های امر حاضر ، صورت صیغه های امر غایب ، بیان نهی ، صورت صیغه های نهی حاضر ، صورت صیغه های نهی غایب . بیان اسم فاعل ، بیان اسم مفعول ، بیان مصدر متعدی به صرف معروف و مجهول ، صورت صیغه های ماضی مطلق مجهول از مصدر متعدی ،صورت صیغه های ماضی قریب مجهول . صورت صیغه های ماضی بعید مجهول ، صورت صیغه های ماضی استمراری مجهول ، صورت صیغه های ماضی مظنون ، صورت صیغه های ماضی تمنایی که شمار آن در مفعول می شود . صورت صیغه های مستقبل مجهول . صورت صیغه های مضارع مجهول ، صورت صیغه های حال مجهول ، بیان توضیح ، بیان الف ، بیان بای موحده ، بیان تای فوقانی ، بیان ثا مثلثه بیان جیم تازی ، بیان جیم فارسی ، بیان حای حطی ، بیان خای معجمه، بیان دال مهمله ، بیان ذال معجمه، بیان رای مهمله ، بیان زای معجمه ، بیان سین مهمله ، بیان شین معجمه ، بیان صاد و ضاد و طاء و ظاء و عین ، بیان غین معجمه ، بیان حرف فاء ، بیان قاف ، بیان کاف تازی ،[بیان کاف معجمه] بیان لام، بیان میم بیان نون ، بیان واو ، بیان های هوز ، بیان لام الف ، بیان همزه ، بیان یای تحتانی ، بیان حروف مرکب ، بیان با ، بیان تا، بیان خا، بیان رای مهمله ، بیان زای معجمه ، بیان سین مهمله ، بیان شین معجمه ، بیان صاد مهمله ، بیان ضاد معجمه ، بیان عین مهمله ، بیان فا، بیان قاف، بیان کاف، بیان نون ،بیان های هوز، بیان یای تحتانی ، بیان حروف روابط ، قطعه انصاب ، بیان اسما، بیان قاعده ایجاز و بیان قاعدهٔ اماله و ترخیم ،بیان هر چهار علت ، بیان عرض و جوهر ، بیان سبعهٔ سیاره ، بیان امهات سفلی یعنی اربعه عناصر ، بیان موالید ثلثه ، بیان بروج فلك ، بیان زبان تازی و فارسی ، بیان کیفیت اضافت ، بیان محمول هر قلب ، بیان ترکیب بدل مبتدل منه ، بیان فك اضافت ، بیان هفت اقلیم ، بیان صنایع لفظی و معنوی کلام، بیان صنایع لفظی ، نام علی مرتضی (ع) از سر حروف اول هر مصرع بر می آید، بیان صنایع معنوی ، بیان شعر و اقسام نظم ، بیان علم تاریخ گویی، بیان قافیه ، بیان قافیه ورزی، بیان حروف قافیه ، بیان ردیف ، بیان قید ، بیان تاسیس ، بیان دخیل ، بیان وصل ، بیان خروج ، بیان مزید ، بیان نائره ، بیان اوصاف روی، بیان حرکات قافیه ، بیان توجیه ، بیان حذف ، بیان اشباع، بیان مجری ، بیان نفاذ ، بیان القاب قافیه ، القاب قافیه به حسب وزن ، بیان عیوب قافیه ، بیان علم عروض ، خاتمهٔ کتاب :

تشریح الحروف (۱) (منظوم)

این منظومه زیبا و دلآویز بیشتر بر مبانی حروف و معانی و مفاهیم آن ها در دستور زبان فارسی بحث می کند . شاعر علاقه ویژه ای به زبان فارسی داشته و همه حروف و مسائل دستوری را به نظم آورده و سپس حرف به حرف آن ها را شرح و تفسیر کرده است و اینگونه آغاز می شود :

« گوییم توحید خدا ، من بعد نعت مصطفی (ص)
پس بهر نفع طالبان مقصود را سازم ادا »
فاعل تکلم اتصال اشباع قسم مصدر دعا
مفعول زائد حسن بس نسبت لقب ندبه، دعا
تصغیر، استمرار ، تدوین جمع عطف و شکل یا
مبدل به حرف چار دال و واو یا من بعد ها
مع باوجود آغاز از سو قدر پی تجرید در
زائد تقابل و فقرا قرب و سبب تشبیه بر
در معنی فاعل بود گر آر آن ای دلربا
لاخ و ستان و بار و سار و زار در معنی به جا

کار عجیب و شگفت آور، شاعر این است که از حرف الف تا حرف یا ء همه را به نظم آورده بعد از آن همه این حروف را یك به یك با شواهد گوناگون و مفاهیم ادبی و شعری و معانی لغات و تعبیرات ، شرح و تفسیر نموده و از اشعار شاعران شاهد آورده است، مانند :

فاعل ، متکلم ، اتصال ، اشباع ، قسم ، مصدر ، دعا .
مفعول ، زائد ، حسن ، بس ، سبت ، لقب ، ندیم ، یدا

در حقیقت کلیه حروف اضافه را در زبان فارسی به صورت الفبایی منظوم کرده و سپس

---

۱ - این کتاب با « تشریح الحروف » نوشتهٔ میر حسین دوست سنبهلی حسینی در سال ۱۱۷۳ ﻫ/ ۱۷۶۰م فرق می کند ، کتاب همین در دست نیز در صرف زبان فارسی و صنایع و بدیع و عروض و قافیه است . ازین کتاب فقط به یك نسخه خطی سراغ داریم .
لاهور ، علماء اکیدمی ، شاهی مسجد ، نستعلیق ، ۱۲۷۲، ۱۸ ص.
فهرست مشترك ،ج ۱۳: ۲۵۱۸ ، ۲۸٤۱ « مؤلف ناشناخته ».کتاب مزبور در سال ۱۲۹۲ ﻫ . ق. در کانپور چاپ شده است (مشار : ۱۳٤۹).
مؤلف کتاب مزبور ناشناس است.

به شرح و تفسیر آن ها پرداخته و برای هر کدام شاهد آورده است . مثلاً در مورد الف ندبه می گوید : دریغا ، حسرتا ، افسوس و آها .

رفیق ها ، کس در بلاها .

و در مورد الف ندا از سعدی شاهد آورده است :

الها ، قادرا ، پروردگارا ، کریما ، منعما ، آمرزگارا

و در مورد الف تنوین ، مانند :

عملاً ، یقیناً ، مطلقاً ، قطعاً ، اصلاً .

تقسیمات این منظومه بدین ترتیب است : بحث الف (ص ۲) بحث بای موحد ، (ص ۳) ، بحث تای مثناه فوقانی (ص ٤) ، بحث جیم فارسی ، بحث میم ، بحث نون ، بحث واو ، بحث ها ، بحث یا ، بحث حروف زائده ، بحث کلمات به معنی فاعل ، کلمات به معنی جای و انبوهی ، کلمات تشبیه ، کلمات به معنی رنگ ، کلمات به معنی پر ، کلمات به معنی تمنا ، کمات به معنی تنبیه ، کلمات استفهام ، کلمات شرط ، کلمات استدراك ، کلمات ایجاب ، کلمات تحسین ، کلمات استثنا ، کلمات به معنی نسبت ، کلمات به معنی صاحب ، کلمات شایستگی و دارنده ، کلمات تعلیلیه ، کلمات تشبیه ، مفاعیل خمسه (ص ۱۵).

مفعول پنج آمد بدان مطلق ، له ، مع ، فی ، و به
دانا مثال جمله در گوش جانت جای ده

شرح پند نامه سعدی شیرازی (۱) (تجزیه و ترکیب کریما (۲))

این شرح ظاهراً « دستور زبان فارسی » نیست، و لیکن در هنگام شرح و توضیح اشعار « کریما ».

---

۱ -مشخصات نسخه خطی شرح کریما به قرار زیر است :
اسلام آباد ، گنج ۵.٦۱ - نستعلیق ، نور محمد سدهٔ ۱۳ ق، ۱۵۱ ص .مشخصات کتاب مزبور از همین نسخه اخذ شده است .
۲ - کریما منسوب به سعدی است ، مقاله استاد منزوی « سعدی بر مبنای نسخه های خطی پاکستان » : ۹۰
۳ - ظاهراً متوفی ۱۲۹۲ﻫ / ۱۸۷۵ م بوده و در همان شهر پسرور مدفون است .
(فهرست مشترك ، ج ۷: ۳.۷ و ۱۳ : ۲۵.۵، ۲۸٤٦).

«کریما ببخشای بر حال ما که هستیم اسیر کمند هوا»

همه حروف و کلمات را از لحاظ دستور زبان فارسی و لغات و معانی و مفاهیم آن ها مورد توجه قرار داده و ضمناً از افعال و اسما و صفات و قیود و ضمایر و اسم اشاره وغیره سخن به میان می آورد. مثلاً :

کریما : الف برای ، کریم منادی ، ندا و منادی قائم مقام جمله فعلیه شد.

ببخشا : صیغه امر حاضر ضمیر « تو » در آن دایماً مستتر (یعنی فعل با فاعل).

بر : جار (مطابق زبان اردو) یعنی « یا » حرف ربط.

حال : مضاف .

ما : مضاف الیه . مضاف و مضاف الیه حکم یك کلمه پیدا کرده مجرور جار شد . و جار معه مجرور حکم یك حرف پیدا کرده متعلق به فعل شد. بدین جهت باید این نسخه را مورد توجه قرار گیرد و از لحاظ زبان فارسی و مخصوصاً الفاظ اهمیت آن دانسته شود .

آغاز :« بسمله ، رب یسر ، بعد الحمد و الصلوة بر ضمایر اولی الابصار روشن ».

این رساله برای دانشجویان و دانش آموزان و فارسی آموزان تدوین شده است . مؤلف می گوید « سؤالات روزمره » را گرد آوری نموده است و این مساله می رساند که مردم پیوسته از مؤلف یعنی شیخ احمد پسروری ، درباره فارسی سؤالی می کرده اند و جواب می خواسته اند و این « شرح کریما » در پاسخ سوالهای آنان بوده است .

تقسیمات این شرح بر اساس «ابیات کریما» است ، یعنی از همان آغاز پند نامه سعدی ، تا انجام آن ، شرح می دهد و تفسیر می کند و همه مطالب از لحاظ معنی و دستور زبان و صنایع بدیعی و معنوی وغیره به دست می دهد و اینگونه پایان می یابد :

منه دل بر این دیر ناپایدار
ز سعدی همین یك سخن یاد دار

« منه : فعل با فاعل . دل : مفعول . بر : جار . این : اسم اشاره : دیر ناپایدار : موصوف و صفت . مشارالیه « این » شد . پس اشاره معه مشاره الیه مجرور جار شد . متعلق به فعل شد. پس جمله فعلیه انشائیه شد. دار : فعل با فاعل همین اسم اشاره یك سخن . مشارالیه مفعول اول شد. یاد مفعول ثانی . ز : ربط . سعدی : مربوط متعلق را به فعل شد . جمله فعلیه انشائیه شد .».

دستور سخن [۱]

کتاب دستور سخن به عنوان اولین کتابی که واژه دستور را در عنوان خود جای داده اهمیت ویژه یی دارد .

از حاظ محتوی نیز در ارتقاء، دستور نویسی زبان فارسی درجه اوّل را احراز کرده است.

اگر آغاز دستور نویسی فارسی را با تدوین کتاب اصول فارسی عبدالصمد ملتانی بدانیم باید ارتقاء دستور نویسی را در کتاب دستور سخن جستجو کرد.

در صفحهٔ عنوان اینگونه آمده است :

« دستور سخن » تالیف حاجی میرزا محمّد تقی کمال الدّین المتخلص به سنجر ایرانی،(شعر) :

دستور سخن کتاب خوش آیین است   این است مفید خلق عالم این است
جشن از پی تاریخ نوشت این مصرع   « قانون گهریز کمال الدین است »

آن گونه که مؤلف می نویسد ، وی برای گردش و سیر و سیاحت به هندوستان آمده و در حیدرآباد رخت افکنده بود. چون مردم مشغول تحصیل علوم و فنون به زبان فارسی بودند و لیکن از لحاظ طریقه و دستور ضعیف بودند بر آن شده که دستور سخن را تالیف و چاپ و منتشر نماید و در اختیار دوستداران زبان فارسی قرار دهد و از عهده کار خوب بر آمده است .

سنجر ایرانی علت تالیف کتاب خود را اینگونه بیان می دارد : « ... پس از سخنگو را فصیح ندانند و هر ناطق را بلیغ نخوانند مگر بعد از آموختن و دانستن قواعد و قوانین مضبوط آن از اهل لغت چون خاکسار اقل خلیفه محمد عبدالعطوف زندالملقب به کمال الدّین المتخلص به « سنجر ایرانی » به جهت سیر هندوستان و سیاحت آن ملك جنت بنیان از وطن مالوف بر آمده روزگار شهر به شهر و دیار به دیارم دوانید، عاقبت عنان عزیمتم را به

۱ - کتاب مزبور در سال ۱۲۹٦ هـ ق در حیدرآباد دکن چاپ شده است (نوشاهی ، چاپی :۳۳۸). میرزا محمّد تقی سنجر بن میرزا خسروخان زند قزوینی ظاهراً از ایرانیان فرهیخته ای بوده که به حیدر آباد آمده و کتاب مزبور را نوشته است اطلاع بیشتری از شرح احوال وی به دست نداریم .

حیدرآباد فرخنده بنیاد دکن کشانید، اهل آن ملك را به زبان پارسی طلب و آشنا دیده بر خود لازم شمردم که رساله یی در قواعد زبان دری به جهت ارباب درایت از روی اصطلاح و استعمال و قواعده مقرره مدونه مضبوط پارسیان عذب البیان نگاشته به یادگار بار گذارم بنابر این به ترقیم این رساله نیکو مقاله مبادرت رفت .... و این رساله را « دستور سخن » نام نهادیم .... ».

مؤلف دستور سخن را برای تقسیمات آن اینگونه می نویسد :

« و این رساله مشتمل است بر یك مقدمه و چهارده دستور و یك خاتمه . امّا مقدمه در بیان معنی پارسی و انواع آن است .

دستور اوّل : در بیان چگونگی اصطلاح پارسی است .

دستور دوم :در بیان تعداد حروف تهجهی است آن چنان که پارسیان بدان تکلم کنند .

دستور سوم :در بیان تفرقه دال و ذال .

دستور چهارم :در بیان کلمه و کلام و مصدر و مشتق و جامد و علامت مصدر و متعدی و لازم و معروف و مجهول .

دستور پنجم : در بیان علامت های هر یك از صیغه های ماضی و مضارع و اسم فاعل و اسم مفعول و امر و نهی وجحد و نفی و استفهام .

دستور ششم : در بیان صیغه های افعال پارسی.

دستور هفتم : در بیان اسم مکان و زمان و حروف تشبیه و ادوات اشاره در نزد پارسیان.

دستور هشتم : در بیان ضمایر است .

دستور نهم : در بیان جواز تبدیل بعضی از حروف مصادر و ماضی به بعضی دیگر در مضارع و امر در کلام پارسی.

دستور دهم :در بیان جواز تبدیل هر یك از حروف بیست و چهارگانه به حروف دیگر از آن .

دستور یازدهم : در بیان حروف مفرده که در اوایل و اواخر کلمات به جهت افاده کردن معانی گوناگون در آورند.

دستور دوازدهم : در بیان حروف و کلماتی که از برای حسن و زینت کلام در می آورند که به هیچ وجه به معانی دخلی ندارد.

دستور سیزدهم : در بیان معانی و حروف و کلماتی که به جهت حصول معانی گوناگون در آخر کلمات در آورند.

دستور چهاردهم:در بیان چگونگی املاء است که ارباب قلم و نویسنده گان را به کار است .

خاتمه : در بیان بعضی ازحکایات و کلمات موعظه و نصیحت و لطافت حکمت انگیز پارسی ازمتقدمین به نظم و به نثر .

انجام : « حکمت : رحم آوردن بر بدان ستم است در حق نیکان وعفو کردن از ظالمان جوراست بر درویشان ، آری :

ترحّم بر پلنگ تیز دندان ستمکاری بود بر گوسفندان

انجام : ... امر معروف بیار بیارند امر مجهول با آورده شود نهی معروف نیارد نیارند نهی مجهول نیاورده شود نیاورده شوند اسم فاعل آورند آورندگان ».

رساله در تشریح حروف مفرده (۱)

در این رساله بر اساس حروف الفبایی ، حروف را مورد بحث قرار داده است . مثلاً دربارهٔ معنی و مفهوم الف می گوید: « بدان که الف بر سیزده نوع است: اول اصلی و آن عبارت است از نفس کلمه مثال :

انفجار ، به معنی خشم و التجا یعنی امید . و این الف حذف نشود مگر به ضرورت چند جا در فارسی حذف گردد. مثلاً در کلمه استخوان و افتادن (ستخوان و فتادن) حذف کرده شود و به همین ترتیب برای حرف ، مثالی می آورد تا « حرف یاء » و آن را هم بر سیزده نوع تقسیم کرده است و درباره هر نوع یک بیت می آورد ، اول ترديد :

روی او دیدم و گفتم تازه گل در گلشن است
یا قمر یا مشتری یا آفتاب روشن است

انجام :

هشت حرف است آن که اندر پارسی ناید همی
تا نیاموزی نباشی اندر این معنی معاف
بشنو اکنون تا کدام است آن حروف و یاد گیر
ثاء و حاء و صاد و ضاد و طاء و ظاء و عین و قاف

---

۱ - دربارهٔ تشریح حروف چند نسخه خطی وجود دارد که هر کدام را با دیگری اختلافی است ، نویسنده آنها نیز مشخص نیست ، توضیح مزبور از رسالهٔ خطی شماره ۵۱۳۱ گنج بخش استخراج گردیده است ، نشانی یکی دیگر از این نوع : کراچی ، انجمن ۳ ق ف ۱۴۲ = نستعلیق ، محمد صالح ، ۱ بهادون ۱۲۵۷ ق ، ۱۲ ص در فهرست به نام « قواعد فارسی » آمده است . (نوشاهی ، انجمن : ۸۴).

فصل سوم : معرفی کتابهای دستور زبان فارسی که تاریخ تألیف آنها دقیقاً مشخص نیست ولی عموماً در قرون دوازدهم و سیزدهم هجری در شبه قارهٔ تألیف شده است .

آمدن نامه (۱)

نام مؤلف شناخته نشده ، این کتاب برای تعلیم مبتدیان نوشته اند و تقسیمات آن از آمدن است تا هراسیدن . در کنارهٔ صفحات و در لابلای الفاظ بعضی کلمات را به اردو یا هندی ترجمه کرده اند.همه مصادر آورده شده را تقریباً مطابق تعریف افعال فارسی صرف کرده اند .

آغاز : بسمله ، آمدن ، آمد ، آمده است، آمده بود ، می آمد، خواهد آمد ، چه آمد ، چگونه آمدی، بیا ، میا، بیاید ، نیایدی.

انجام : « هراسیدن ، هراسیده ، هراسیده است ، هراسیده بودی ، هراسد، خواهد هراسید، بهراس ، مهراس ، بهراسد ، هراسیدن ، درنان ».

در این کتاب صرف افعال برای یاد گرفتن و شناختن زمان های افعال نسخه بسیار سودمند است .

آمد نامه (۲)

بیشتر راجع به صرف افعال است و همچنین زمان های افعال را نشان می دهد . مؤلف یا کاتب و نیز تاریخ تألیف و کتابت ندارد .

آغاز : بسمله ، آمدن شش صیغه ، ماضی مثبت صرف دو صیغه غایب آمد ، آمدند ، دو صیغه حاضر آمدی آمدید و صیغهٔ متکلم : آمدم آمدیم ... ».

---

۱ - نسخهٔ خطی آن در کتابخانهٔ گنج بخش به شماره ۷۳۳۹ (گ ۷۹ - ۱۰۰) نگاهداری می شود . نام مؤلف و کاتب و تاریخ تالیف و کتابت ندارد ، امّا در مجموعه به تاریخ ۱۱۳۳ هـ آمده است.

۲ - این آمد نامه که مؤلف آن ناشناخته است ضمناً مجموعه است در کتابخانه گنج بخش به شماره ۸۹۹۶ که از صفحه های ۸۷ تا ۹۷ قرار گرفته است .

دستور زبان فارسی (۱)

(مقاله یی است دربارهٔ قواعد فارسی)

بر حسب مطالب دستوری زبان فارسی ، مطالبی در بردارد و اینگونه آغاز می شود :

آغاز : « اسماء حروف تهجی بر سه قسم اند :

سروری، ملفوظی، مکتوبی.

سروری آن است که به دو حرف نوشتهٔ شوند و آن دوازده حرف است .با ، تاها،خا ، را ، زا، طا ، ظا ، قا ، ها ، ما .

ملفوظی آن را گویند که بر سه حرف مرقوم گردند و آخرش مانند اوّل نباشد و آن سیزده حرف است . الف و جیم و دال و سین شین و صاد ضاد عین غین قاف و کاف لام ... » .

مکتوبی آن است که بر سه حرف مرقوم شوند و آخرش مثل اوّل باشد و آن سه حرف است. میم و نون و واو ، و این چنین الفاظ را در فن صنایع مقلوب، مستوی خوانند» .

---

۱ - چنین رساله های مختصر ، با اندك اختلاف در فهارس کتابهای خطی فراوان به چشم می خورد ، به عنوان مثال :

کراچی. انجمن ۳ ق ف ۳۵۷ - نستعلیق ، سده ۱۲ ق آغاز - بدانکه بنای صیغه های مضارع اکثر قیاس است ، یعنی برای آن قانونی مقرّر است (۷ص) در فهرست بنام « قواعد فارسی » آمده .(نوشاهی انجمن : ۸٤).

اسلام آباد ، گنج بخش ۷٦٥٤ - نستعلیق شکسته آمیز ، سدهٔ ۱۱ - ۱۲ ق - آغاز و انجام افتاده با سربندها « فایده » فایده ۱ در بیان حروف مفرد که در اوایل و اواسط و اواخر کلمات بیاورند ، فایدهٔ ۲ در ضمایر ، فایدهٔ ۳ در تعداد حروف تهجّی و فرق میان دال و ذال ، فایده ٤ در تجویز تبدیل هر یك از حروف بیست و چهارگانه به حرف دیگر ، ۲٤ ص (گنج ۳ - ۱۱۲٦).

کراچی ، انجمن ۳ ق ف ۱۳۲ - نستعلیق ، ۲ رمضان ۱۲٤۹ ق ، آغاز بدانکه مضاف به معنی نسبت کرده شده ، و مضاف الیه ، ۸ ص . (نوشاهی انجمن : ۸٤).

کراچی ، ناظم آباد ، کتابخانه همدرد ، نستعلیق خوش ، ٥ رجب ۱۲٥۷ ق / ٥ جلوس محمّد بهادر شاه) .

اسلام آباد ، گنج بخش ۹.۱. - نستعلیق ، سدهٔ ۱۳ هـ بی دیباچه . آغاز - اسمای حرف تهجی به سه قسم اند . سروری ، ملفوظی ، مکتوبی ، سروری آن است که بدو حرف نوشته شوند و آن دوازده حرف است . با ، تا .... سپس اسامی حرکات و سکنات نامبوب ، ۱٤ ص ۱۲ - ۱٥ س. (توضیح در متن کتاب از این مقاله است).

لاهور ، دانشگاه ، شیرانی ۵۲۱۳/۲۲.۳ - از سده ۱۳ ق ، آغاز و انجام افتاده . در فهرست بنام : مسوده مشتمل بر دستور فارسی » با مطالبی دربارهٔ تاریخ و اقسام عروض و معمّا آمده است .

قانون فارسی (منظوم)(۱)

نام سراینده این منظومهٔ جالب در لابلای اشعار و یا در آغاز و انجام آن نیامده است همه حروف فارسی و همه حروف اضافه و مباحث مختلف دستوری و حتی اعراب کلمات را مورد بحث و شرح قرار داده است و اینگونه آغاز می گردد:

بعد حمد مبدع طرز قوانین جهان — نعت خیر المرسلین کافزونست ازحدّ بیان

بهر از بر خواندن فرخنده سر — گویم از قانون فارسی چند بیت مختصر

هست الف بهر قسم تکمیلی و دیگر دعا — اتصال و عطف و کثرت فاعل و ندیه ندا

چنان که دیده می شود در بیت دوم نام منظومه را در موضوع « قانون فارسی » گفته است .

منظومه قانون فارسی « یکصد و بیست بیت دارد در قالب مثنوی بر وزن « فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات » بحر رمل محذوف ، مقصور سروده شده است . لابلای ابیات و کناره صفحات توضیحات فراوان دارد و از همه بالاتر اینکه تمام دستور زبان فارسی را با نشان معلوم کرده است و بعضی را هم به شماره بر شمرده است ، مثلاً در بیت انجام ، « چهارده حرف » را نشان داده است که اوّل آن « در » و آخر آن فرا است.

قواعد زبان فارسی (۲)

مؤلف از معلمان گمنام فارسی دوست و فارسی دان است که بعضی از « قواعد و کلیات » فارسی را برای سه فرزندش تدوین و تالیف کرده است :

۱ - ابوالحسن حسام الدین محمّد.

---

۱ - نسخه خطی از قانون فارسی در کتابخانه گنج بخش به شمارهٔ ۸۹۹٦ به خط نستعلیق پخته وجود دارد که در مجموعه ئی با پنج رساله دیگر آمده است ، قانون فارسی رسالهٔ چهارم مجموعه مزبور است که از صفحه های ۷۲ - ۸٦ را شامل می شود .

۲ - نسخه خطی آن در کتابخانه گنج بخش به شماره ٤۹۷٥ وجود دارد.

(مشترك ۱۳: ۲٥۲۳).

قواعد زبان فارسی در ضمن مجموعه ئی است که سه رساله را شامل می شود ، و این یکی رساله اوّل است .

۲ - ابوالفضل امام الدّین احمد .

۳ - ابو الفرج نظام الدین محمود .

باوجود اینکه مطالب این رساله مختصر است امّا می رساند که زبان فارسی تا چه اندازه مورد توجه بوده است و مسلمان و هندو در شبه قارّه بدان نیازمند بوده اند تا بتوانند در دستگاه های دولتی و شاید هم درمیان تاجران و بازرگانان کاری بیابند.

می نویسد :

چهار خصلت ای برادر در جهان   با اسف آن را ابی دارد زبان

نصف این نسخه شعر است که همه اشعار آن درباره حروف است و حروف آن نیز در معنی و مفهوم شعر داخل شده است . مثلاً :

هست مستعمل الف اندر کلام   از برای چند معنی مستدام

فاعل و عطف و دعا و اتصال   جمع و تحسین ندای خوش مقال

کلیه اشعار این رساله در قالب مثنوی سروده شده و در پایان منظومه آمده است .

همان نعم : آری ، بلی ای خوش کلام

از حروف ایجاب آمد والسلام

فصل چهارم : معرفی برخی از رساله هایی که به زبانهای اردو و انگلیسی در مورد قواعد و دستور زبان فارسی نوشته شده است .

الف - اردو

بنای فارسی (۱) (نثر و نظم)

آغاز : حافظ علاء الدین ابن حافظ بهاء الدین طالب انام غفر الله ... می گوید که بدر الدین برادر حقیقی بنده ... در عهد محمد شاه پادشاه دهلی اوایل شروع ربیع سنه یک هزار و یک صد و سی هفت از حضرت نبوی به سبب تعلیم دادن محکم سنگه ابن هربیب سنگه در موضع جگنیر پرکنه رجپوته که در بنده ... تمام داشته استدعا می نمودند ... بنیاد فارسی از سر بستم و بنای فارسی این را نام نهادم تا که این را بخواند به فضل الهی به مدت قلیل بهره ور گردد...».

تقسیمات این نسخه بر حسب فصل است و دارای مطالب گوناگون دستوری و املائی و صرف افعال و حروف و انشای فارسی و صنایع ادبی است فصل اوّل دربارهٔ صرف افعال است از آمدن تا حرف یا ، بعد از فصل اوّل نشان فصل ندارد امّا تمام کتاب صرف افعال است و از چند صفحه به آخر ماند ، اکثر مصادر و افعال را به زبان هندی بر می گرداند.

روی هم رفته این نسخه را باید شبیه « آمد نامه » و « مصادر فارسی دانست چون تمام کتاب صرف یا گردانِ افعال فارسی است و در بخش دوم نسخه به زبان هندی هم ترجمه شده است .

مصدر فیوض (۲)

کتاب اینگونه آغاز می شود :

کروں پہلی اسم خدا ورد جاں   کئی فعل اور حرف جس سے عیاں

---

۱ - فقط یک نسخه خطی از بنای فارسی در فهارس ثبت شده است و آنهم متعلق است به کتابخانهٔ گنج بخش با شماره ۸۹۲۲. (مشترک ۱۳: ۲٤٦۷). شرح احوال مؤلف ناشناخته است در مقدمه کتاب مزبور از خود به عنوان عادم قدوة العارفین ، زبدة الواصلین ، حضرت شیخ الاسلام ، شیخ سلیم چشتی یاد کرده است و ساکن فتحپور بوده است .

۲ - کتاب مصدر الفیوض چند مرتبه چاپ شده است. مؤلف دارای تالیف دیگری به نام « دو پیکر » است که درعروض و قافیه است.

(مشترک ، ج ۱۳ : ۲٤۸۸ ، ۲۸۷۷).

کروں بعد اس کی بہندی زبان کئی قاعدے فارسی کے بیان
کہ ہندی زبانوں کو ہو فائدہ لگی ہاتھویہ فرس کا مائدہ

سپس نذیرالدین حسن شایق مؤلف کتاب می نویسد که در شهر « بریلی » دوست و رفیق و کارمند نواب احمد یار خان بوده است . چون مردم را نیازمند یاد گرفتن زبان فارسی دیده ، این رساله مصدر فیوض را در سال ۱۲۳۰ به دستور و همکاری همان نواب تالیف کرده است . زبان تالیف را بدان جهت « اردو » انتخاب کرده تا مبتدی ، مشکلات فارسی را به آسانی یادگیرد.

رساله در یك مقدمه و سه باب و یك خاتمه است .

مقدمه در بیان چند اصطلاح دستوری و لغوی است نقل این اصطلاحات سودمند به نظر می رسد، چون که در این وقت ، کسی آنها را نمی شناخت و یا اگر می شناخت به مفهوم و معنی دیگری به کار می برد :

حرکت : پیش ، زبر ، زیر .

متحرك : آن حرف که (پیش ، زبر ، زیر) داشته باشد .

ضم ، ضمه : پیش .

فتح ، فتحه : زبر

کسره : زیر

مضموم : آن حرف که « پیش » داشته باشد.

مفتوح : آن حرف که « زبر » داشته باشد.

مکسور : آن حرف که « زیر » داشته باشد.

سکون : جزم.

ساکن : زده ، آن حرف که جزم داشته باشد.

الف ممدوده : آن الف که با الف دیگر یکجا شده باشد، مانند الف ممدود در « آ » آمد.

الف مقصوره : آن الف که با الف دیگر نباشد، مانند الف «ا» در « اگر ».

تشدید : دو حرف هم جنس در یك جا ، مانند « حقا » که دو قاف در یك جا شده .

مشدد : آن حرف که روی آن تشدید باشد، مانند : فرخ ، و « حقا » .

ماقبل : آن حروف که پیش از حرف دیگر باشد، مانند : «ر» پیش از حرف «ب » در کلمه «رب ».

مابعد : آن حرف که بعد از حرف دیگر باشد ، مانند « ب » که بعد از حرف «آ» در کلمه «آب » است .

موقوف : آن حرف است که خود حرف و پیش از آن متحرك نباشد ، مانند : «د» در « زرد» و « ست » در «دوست ».

معجمه یا منقوطه : آن حرف که نقطه داشته باشد، مانند : ب ، ت ، ث ، ج ، چ، خ، ذ، ش، ض ، ظ، غ، ف ، ق ، ن ، ی .

مهمله یا غیر منقوطه : آن حرف که نقطه نداشته باشد، مانند : ا ، ح، د، ر، س ، ص، ط ، ع، ك ، ل ، م ، و ، ه .

فوقانی : آن حرف که روی آن نقطه باشد، مانند : حرف « ث » که روی آن دو نقطه دارد.

تحتانی : آن حرف که زیر آن نقطه باشد، مانند « ی» که زیر آن دو نقطه دارد .(توضیح: امروزه ، زیر « ی» نقطه ندارد).

تازی : آن حرف که در زبان عربی می آید، مانند : ث ، ح ، ص ، ض ، ط، ظ ، ع ، ق .

عجمی : آن حرف که در زبان عربی نمی آید و مخصوص زبان فارسی می باشد ، مانند : پ،چ ، ژ، گ ، البته این حرف ها را ، « فارسی » نیز می گویند .

موحده : آن حرف که یك نقطه دارد، مانند حرف « ب» که یك نقطه دارد .

مثلثه : آن حرف که سه نقطه دارد ، مانند حرف « ث» که سه نقطه دارد.

واو معروف : آن حرف « و او » که ما قبل آن ضمه خالص (کشیده) باشد، مانند: « و او » در« نور».

واو مجهول : آن حرف « و او » که ما قبل آن ، ضمه غیر خالص (کوتاه) باشد، مانند: « واو » در کلمه « کور» (توضیح : در تلفظ اردو زبانان).

یای معروف : آن حرف که ما قبل آن ، کسره خالص (کشیده) باشد، مانند « ی» ، « نبی».

یای مجهول : آن حرف که ما قبل آن کسره غیر خالص (کوتاه) باشد ، مانند «ی» در « یکی» و « بسی» (توضیح : در تلفظ اردو زبانان).

حذف : اندوختن یا افتادن یك حرف .

محذوف : آن حرف که افتاده یا حذف شده باشد.

ملفوظ : آن حرف که خوانده شود یا تلفظ شود.

غیر ملفوظ : آن حرف که خوانده نشود یا تلفظ نشود ، مانند حرف « و او » در « عمرو ».

واو معدول : آن « و او » که نوشته می شود ، امّا خوانده نمی شود ، مانند : خود و خویش (که خوانده می شود خد و خیش).

های مختفی : آن حرف « ها» است که برای بیان حرکت در آخر کلمه می آید ، مانند : پروانه (حرف ه = ـه در اخر پروانه).

متشابه : آن حرف که در صورت شبیه حرف دیگر باشد، مانند : « ب ، ت ، ث » که در صورت شبیه و در نقطه مختلف هستند.

مخفف : آن کلمه است که ممکن است از آن حرفی یا بیشتر کم شده باشد، مانند : بد مخفف بود.

صیغه : شکل یا هیئت لفظ یا کلمه را می گویند.

مشتق : آن کلمه است که از کلمه دیگر جدا و یا ساخته شده باشد، مانند : آمد ، آمده ، از : آمدن ، و رفت، رفته از : رفتن .

غایب : آن است که دربارهٔ آن یا او حرف زده می شود .

مخاطب : آن شخص است که با او سخن می گویند (از روبرو یا مقابل).

متکلم : گوینده یا سخن گوینده (آن شخص که خودش گوینده است).

مرادف : دو لفظ که هم معنی باشند و لیکن هم شکل نباشند ، مانند : رخ ، مرادف ، «روی » و « چهره» ، مرادف ، «صورت » و بالعکس .

نکره : آن کلمه یی است که به چیزی یا کسی غیر معینی گفته شود ، چنان که « زن» یا « مرد» یا « کتاب» و « میز» که شامل همه زنان و همه مردان وغیره می شود و ناشناخته (نکره) است .

معرفه : آن کلمه یی است که به چیزی یا کسی معیّن گفته می شود ، مانند : «زید» که به نام همان ذات « زید» معلوم و معروف است و به کسی دیگر گفتن « زید» درست نیست .

مقدر : آن حرف یا کلمه است که در عبارت یا جمله نیاید و در معنی واضح و آشکار باشد، مثلاً « ابتدا می کنم » در این مصراع ، مقدر است:

« به نام جهاندار، جان آفرین .

« یعنی « ابتدا می کنم به نام جهاندار جان آفرین ».

اشباع : پرکردن و پرشدن است ، امّا دراصطلاح دراز کردن و کشیدن حرکت است ، مانند : ضمه که هرگاه اشباع گردد ، « و او » می شود و فتحه که هر گاه دراز گردد ، الف می شود و کسره که هرگاه یای تحتانی اشباع گردد ، « یاء» می شود ، مانند : افتاده : اوفتاده ، اچار:آچار ، آتش : آتیش .

ترخیم : دور کردن و بریدن دنبال حرف است در کلمات از آخر ، و آن کلمه را مرخم می گویند، یعنی دنبال بریده ، مثلاً : مان، مرخم مانند است ، و « گوز» مرخم « گوزن » است . مثال ساده تر : جنگجوی مرخم جنگجوینده ، آب رفت مرخم آب رفته (از آب رفتن).

تقسیمات مصدر فیوض برحسب باب و جمعاً سه باب دارد :

باب اول : در ذکر الفاظ مفرده که بیان کلمه و تصریف افعال و معمولات افعال در آن است . در این باب چند فصل دارد.

فصل اول : در تعریف کلمه ، که آن را مطابق زبان عربی به سه قسم منقسم کرده است: اسم ، فعل و حرف .

اسم آن است که معنی داشته باشد ، امّا زمان نداشته باشد ، و نشان آن : در ، بر ، برای وغیره ، چنان که باغ و تخت و گل : زید در باغ برتخت برای گل .

فعل آن است که علاوه بر معنی زمان هم داشته باشد، مانند : پرورد ، (فعل ماضی)، می پرورد (فعل حال) ، خواهد پرورد.

حرف : آن است که بدون کلمه دیگر معنی نداشته باشد، مانند : از، تا، مثلاً : از این جا تا آنجا رفتم .

در همین فصل درباره جامد و مشتق نیز سخن رفته است .

فصل دوم :

در بیان مصدرهای کثیر الاستعمال یعنی آن مصدرهایی که در خواندن و نوشتن بسیار به کار برده می شود. مؤلف این مصدرها را برحسب حروف الفبایی(از الف تا ی) ترتیب داده و مصدر ، معنی مصدر به اردو (هندی) و مضارع آن را به دست داده است ، مثلاً (آرمیدن - آرام پانا، آرمد) (آزمودن - آزمانا، آزماید) ، (انجامیدن - آخر هونا ، انجامد) ، (پیراستن = سنوارنا ، پیراید) و این مصدرهای کثیر الاستعمال و مشتقات و معانی آنها به زبان اردو از صص ٦ تا ١٨ ادامه دارد . در ص ١٨ تحت عنوان « فائده» می گوید گاهی از الفاظ عربی و علامت مصدر فارسی ، مصدر می سازند ، مانند : فهمیدن ، رقصیدن ، طلبیدن ، و گاهی لفظ هندی و علامت مصدر فارسی ، مصدر فارسی می سازند ، مانند : چلیدن که از « چلنا» ساخته شده است ، گاهی مصدر مرکب ، ساخته می شود ، مانند : گوش کردن ، نقش کردن ، امید داشتن .

فصل سوم : تصریف افعال و بنای آنها :

در این فصل ، بنای افعال در زمان های سه گانه : گذشته ، حال و آینده مورد بحث

قرار گرفته است و انواع آنها را در زمان های گذشته و حال و آینده به دست داده است ، مثلاً : ماضی مطلق ، ماضی قریب ، ماضی بعید ، ماضی استمراری ، ماضی شکّیة ، ماضی تمنی ، ماضی معطوفه ، ماضی مطلق، مانند : خورد، از خوردن ، پرورد، از پروردن .

ماضی قریب : مانند : پرورده است ، خورده است .

ماضی بعید : مانند : پرورده بود ، خورده بود .

ماضی استمراری : می پرورده ، می خورده .

ماضی شکیه : پرورده باشد، خورده باشد.

ماضی تمنی : پرورده شدی، پروردی، خورده شدی، خوردی.

ماضی معطوفه : (= وجه وصفی) پرورده رفت ، خورده رفت . در این ماضی راجع به حرف عطف « و » که در هندی یا اردو « اور » می شود و نیز درباره حروف اثبات و نفی نیز بحث شده است و تحت عنوان « پوشیده نرهی» یا « مخفی نرهی » نیز مطالبی دربارهٔ ضمایر افعال و حروف نفی و نهی آورده است که برای هندی زبانان یا اردو زبانان مفید است .

فعل مستقبل : مانند : خواهد پرورد، خواهد خورد.

جالب است که یك « نظم » دربارهٔ صرف افعال در صیغه های گوناگون و قانونی ساختن انواع ماضی را به زبان اردو به دست داده و این کوشش برای یاد گرفتن زبان فارسی شده است .

فارسی اور هندی اور تازی مین یار جز هی سب فعلون کی مصدر آشکار

سپس جدول افعال و صرف آنها به زبان فارسی و هندی یا اردو (صص ٢٦ - ٣١) آمده است اصل مصدر را پروردن (پالانا یا پالنا) قرار داده و در نفی و اثبات و معروف و مجهول وغیره آنها را در جدول هفت ستونی صرف کرده است .

فعل مضارع ، مانند : چیند ، افروز، سوزد ، شناسد، فروشد.

در این بحث ، مؤلف می گوید از تغییر حروف « شرفم از سخن وی » در فعل ماضی، فعل مضارع به وجود می آید ، مانند : افروخت ، افروزد، سوخت : سوزد ، هشت : هلد، کوفت ، کوبد، کاشت ، کارد، گماشت : گمارد. و در این باره شواهد گوناگون به دست داده است و جدول تغییر حروف را در هنگام تشکیل زمان های مختلف فعل به دست داده است .

فعل حال : از فعل مضارع با اضافه کردن « می » ساخته می شود ، مانند :

می پرورد، می خورد، می چیند ، می سوزد، می فروشد (ص ٣٦)، فعل امر حاضر ، نهی حاضر ، امر غایب ، نهی غایب ، امر استمراری ، نهی استمراری را با جداول مختلف نشان داده و محل استعمال هر یك را به دست داده است و برای هر یك قواعدی ترتیب داده است (صص ٣٧ - ٤١) اسم فاعل ، مانند : پرورند ، اسم مفعول ، مانند: پرورده ، و جمع آنها پرورندگان ، و پروردگان است .(ص ٤١).

اسم تفضیل ، مانند : پرورنده تر ، و جمع آن پرورنده تران و علامت آن « تر ».

اسم ظرف ، مانند : پروردن گان ، و علامت آن ، « گاه » .

اسم حال ، مانند : پروران ، و علامت آن ، « ان» است .

فصل چهارم در شناخت فعل های لازم و متعدی ، و متعدی کردن لازم ، و متعدی کردن متعدی : زدن مصدر متعدی است که از آن افعال متعدی در زمان های گوناگون ساخته می شود ، مثلاً حسن او را زد. دیگر پروردن مصدر متعدی است ، پدر پسر را پرورد. امّا فعل لازم ، مانند : رفتن ، مصدر لازم است که از آن افعال لازم در زمان های مختلف ساخته می شود مانند : حسن رفت ، حسین خفت ، در زبان فارسی علامت شناخت فعل متعدی « را» است و در زبان اردو ، علامت شناخت فعل متعدی « نی» می باشد. نشان دیگر فعل متعدی در زبان فارسی آن است که جمله ، از فاعل و مفعول و فعل تشکیل می شود و فعل لازم ، فقط از فعل و فاعل تشکیل می گردد (مانند مثال های مزبور).

گاهی با اضافه کردن « ان ی » در فاصله ریشه مصدر و علامت مصدر ، مصدر متعدی ساخته می شود ، مثلاً از مصدر لازم « ترسیدن »، ترساندن می آید . گاهی از مصدر متعدی نیز ، به همین طریقه، متعدی بنا می شود ، مانند : سرایندن : سرایانیدن ، شستم ، شویانیدن ، شویاندن ، پوشیدن ، دوختن ، دوزیدن : دوزانیدن ، دوزاندن ، دوزانیدن .

فصل پنجم در شناختن فاعل هر فعل: شناخت فاعل هر جمله ازصیغه های مختلف است و در هنگام صرف افعال به همراه ضمایر متصل به فعل ، معلوم می شود ، مثلاً : « رفتم »، صیغه متکلم وحده ، فاعل آن « م » . « رفتی» فاعل آن « ی » است و به همین ترتیب در همه صیغه های افعال . البته ضمایر متصل به فعل ، « م ، می ، د ، ت ، یم ، ید، ند » است که همه آنها فاعل واقع می شود در حالی که کلمات دیگر هم فاعل واقع می شوند که شناخت آنها آسان است . مانند : حسن رفت ، حسین شنید ، و با ضمایر

منفصل : او رفت . ما آمدیم ... الخ . » (ص ٤٦).

فصل ششم در شناختن مفعول هر فعل متعدی که در عبارت واقع می شود آن گونه که مؤلف می گوید ، فعل متعدی همیشه در جوابِ چه چیزی و چون و چرا « کیا ، کس کو » واقع می شود و همین راه شناختن ، فعل متعدی است، مثلاً : «زید غذا خورد» ، « زید چه چیزی را خورد ؟ ».

جوابِ : طعام را (غذا را). « زید یکی را زد » ، « زید چه کسی را زد ؟ » .

جواب : یکی را (مفعول) . این مساله را باید توجه داشته باشیم ، که برخی از افعال ، دو مفعول می گیرند ، مثلاً : « دانستم زید را دانا » . مؤلف عقیده دارد که : دانستم ، فعل و فاعل ، « زیدرا » مفعول به و دانا مفعول ثانی است . سپس این مصدر را شامل دو مفعولی می داند ، دانستن ، یافتن ، انگاشتن ، نگریستن ، دادن ، بخشیدن ، گردانیدن ، البته انواع مفعول ها را بیان می دارد و می گوید ، علاوه بر مفعول به ، مفعول فیه ، مفعول معه ، مفعول له ، مفعول مطلق . و مقوله هم از جمله متعلقات جمله سازی است. دربارهٔ مفعول های گوناگون تحت عنوان « به بهی یاد رهے » «این نیز به یادتان باشد » و یا « مخفی نه رهے » ، « پوشیده نباشد » مفصلاً بحث کرده است ، یك جدول نیز در معانی مفعول ها و معانی آنها به هندی ، به دست داده است .

فصل هفتم افعال ناقصه : در افعال ناقصه ، فاعل یا مفعول وجود ندارد ، و آنها عبارتند از: بودن ، شدن ، گردیدن ، گشتن ، هستن، استن (هست ، است ، نیست) در افعال ناقصه ، اسم و خبر است ، مثلاً : زید داناست . « زید» اسم و « دانا » خبر است .

فصل هشتم در بیان حال : دربارهٔ « حال » می توان گفت که همان وجه وصفی است : زید را زدم ایستاده . مؤلف دربارهٔ « حال » عقیده دارد که نوعی مفعول است و شاید بتوان گفت که همان « مفعول به » است . اینك یك جمله دیگر در بیان حال که « واو حالیه » دارد ، مثلاً : دیدم زید و پدرش ایستاده . (صص ٥١ - ٥٢).

فصل نهم در بیان ضمیر : دربارهٔ ضمیر می گوید که یك نوع اسم است که به جای حاضر و غایب می نشیند و به حاضر و غایب و متکلم وحده و متکلم مع الغیر تقسیم می شود و هر کدام یا متصل است و یا منفصل . و در حالت های فاعلی و مفعولی و اضافی نقش دارد . مؤلف برای ضمیر ، دو جدول ترتیب داده است (صص ٥٢ - ٥٣).

باب دوم در ترکیب و مرکب : از دو کلمه و بیشتر را که باهم بیاید ، ترکیب می گویند و مرکب ، دو کلمه با هم را که در یك جمله می گویند.

مرکب بر دو قسم است (ترکیب و مرکب ، در حقیقت جمله و جمله بندی است).

قسم اول آن مرکبِ است که هنگام ترکیبِ معنی آن کامل و تمام باشد، مانند : زید آمد ، بکرنیك است (هر دو یك مرکبِ کامل است).

قسم دوم آن مرکبِ است که در هنگام ترکیب ، معنی آن کامل و تمام نباشد، مرد نیك، غلام زید(صفت و موصوف و مضاف و مضاف الیه).

مؤلف می گوید ، مرکب که کلام تام یا جمله کامل است بر دو قسم است : اولّ جمله فعلیه ، دوم جمله اسمیه (ص ٥٤) جمله فعلیه آن است که از فاعل و مفعول و فعل (یا از فعل و است) ترکیب شده باشد. و جمله اسمیه ، آن است که فقط از اسم ترکیبِ یافته باشد. دربارهٔ این جمله ها و ترکیبات در سه صفحه بحث شده است و از شعر و نثر ، شواهدی به دست داده و جمله فعلیه انشائیه و جمله شرطیه و مقوله را نیز مورد بحث قرار داده است و جمله شرطیه همواره با « اگر » و یا الفاظی به همین معنی می آید . مثلاً این بیت از غنیمت کنجاهی :

مرا خود عرصهٔ اندیشه تنگ است ترا گر با قضا یا رای جنگ است

و حروف شرط را نیز برشمرده است . مانند : اگر ، گر ، ار، چون ، چو ، وقتی که ، روزی که ، هنگامی که از آنها معنی شرط مفهوم می شود .

فصل دهم در بیان جمله اسمیه : جمله اسمیه از دو اسم و یا بیشتر تشکیل می شود و باید در آن معنی و فایده باشد و هر کس آن را می شنود و مطلب را خوبِ دریافت کند. اسم اوّل را مبتدا و اسم دوم را خبر می گویند. مثلاً : زید نیك است و عمر و بد ، درباره جمله اسمیه و متعلقات مربوط به آن خبر می دهد و علامت جمله اسمیه است ، اند، ی، ید، م، یم » که در جملات : خدا کریم است ، جوانان خرم اند ، تو سروری ، شما سرورید، من گنهکارم ، ما گنهکاریم » آمده است . مؤلف مصدر یك جدول کامل برای اقسام مبتدا ، اقسام خبر و علامت جمله اسمیه ترسیم کرده است (ص ٦١).

جمله معترضیه : دربارهٔ جمله معترضه نوشته است که آن را درمیان دو جمله می آورند، مثلاً : « یار من - چشم بددور - خوبِ است . یا مثال دیگر : شکر فروش - که یادش بخیر - باد چرا :

شکر فروش که یادش بخیر باد چرا تفقدی نکند طوطی شکر خارا

گاهی مبتدا حذف می شود ، مانند : دزد ! دزد! یعنی : این دزد است و گاهی در پاسخ حذف می شود ، مانند : رستم پسر کیست ؟ پسر زال است . رستم (مبتدا محذوف) ، پسر زال (خبر) ، است (علامت جمله اسمیه). (ص ٦٢).

جمله بیانیه : جمله بیانیه آن است که اسم را بیان کند ، مثلاً : کجا رفت ؟ یاری که جان

من است » یعنی کجا رفت یاری که از جان من است » در هر جمله بیانیه یك « که » بیانیه می توان گفت . اینك مثال دیگر : « رفیق من سواری است که اسبش کمیت است ».

درباره جمله بیانیه باز هم گفت و گو کرده است (صص ٦٢ - ٦٣).

فصل یازدهم در بیان مرکب اضافی : نسبت کردن یك اسم را به اسم دیگر ، اضافت می گویند و این دو اسم را مرکب اضافی می گویند . اسم اوّل را مضاف و اسم دوم را مضاف الیه می گویند . علامت اضافه در فارسی کسره (-) است . علامت اضافه (یعنی کسره)نباید حذف شود ، امّا در بعضی موارد، خود به خود حذف می شود ، مانند : صاحب دل ، سرخیل علامت کسره در زبان هندی عبارت است از : را ، رت ، ری ، نا، نی، نی ، کا ، کی ، کی . بنابر این می توان گفت که اضافات بر نه قسم است و در مصدر فیوض (ص ٦٦) یك جدول برای آنها ترتیب یافته است .

در سه جا ، علامت اضافه بالاجبار، حذف می شود و آن سه جا این است :

نخست : اضافت مقلوب ، مانند : « جهان شه » که اصل آن « شاه جهان » است .

دوم : مضاف الیه ، ضمیر متصل است ، مانند : غلامم . غلامت ، غلامش ، در اینجا «م» و « ت » و «ش » مضاف الیه است .

سوم : علامت « را» در آخر مضاف الیه باشد. مثلاً : زید را غلام و یا « تو غلام هستی زید را » یعنی : « غلام زید » و یا « تو غلام زید هستی ». دربارهٔ اضافات گوناگون در زبان فارسی و انواع اضافهٔ مقلوب و نیز فك اضافه ، مؤلف بحثی مستوفی کرده و شواهد شعر و نثر به دست داده است و تحت عنوان « یاد رکهو » و « پوشیده نه رهے » یعنی « به یاد بسپارید » و از شما پوشیده نباشد . مطالبی ارزنده درباره اضافات نوشته است .(صص ٦٧ - ٦٩) .

اقسام اضافه : مؤلف دربارهٔ اضافه و اقسام آن می نویسد که « اضافت به اعتبار معنی بر چند قسم است :

١ - اضافت تخصیصی ،٢ - اضافت تملیکی ، ٣ - اضافت توضیحی ، ٤ - اضافت تبیینی، ٥ - اضافت تشبیهی ، ٦ - اضافت ابنی ، ٧ - اضافت ظرفی ، ٨ - اضافت استعاری ٩ - اضافت حقیقی ، ١٠ - اضافت مجازی .

اینکه توضیحاتی چند دربارهٔ هریك از این اضافات آن گونه که مؤلف مصدر فیوض نوشته است ، بیان می شود .

١ - اضافه تخصیصی ، مانند : « سردار لشکر » یعنی سردار خاص لشکر.

٢ - اضافه تملیکی ، مانند : « باغ وزیر » و یعنی باغ که در ملکیت امیر است .

٣ - اضافه توضیحی ، مانند : « شهر بریلی » ، یعنی شهری که روشن می شود و واضح می شود نامش « بریلی» است و در هندوستان است .

٤ - اضافه تبیینی ، مانند : « شیخ آهن » ، که نوع و جنس « شیخ » معلوم و مبین می کند .

٥ - اضافه تشبیهی ، مانند : « نرگس چشم » یعنی چشمی که مانند نرگس است ،در اضافه تشبیهی ، مضاف را مشبه به و مضاف الیه مشبه است . مثال های دیگر: « مار زلف» ، چاه غبغب » ، سیب زنخ ، لعل لب ، و غیر هم.

٦ - اضافه ابنی ، مانند : « عباس علی » یعنی « عباس ابن علی » یا عباس پسر علی، دیگر « خالد ولید » یعنی خالد بن ولید ، یعنی خالد پسر ولید و غیر هم .

٧ - اضافه ظرفی ، مانند : « آب دریا » اینگونه اضافت را ظرف زمان و یا ظرف مکان هم می گویند : مانند : « سردی زمستان » ظرف و مفهوم زمان ، « ساکن شهر ، ظرف و مظروف مکان ، لفظ ساکن مظروف مضاف ، شهر ظرف مکان مضاف الیه است . دربارهٔ این اضافه ،در مصدر فیوض بیشتر بحث شده است .(ص ٧١).

٨ - اضافهٔ حقیقی : اضافه های ملکی ، تخصیصی، ابنی ، تشبیهی ، ظرفیت ، توضیحی و اضافه بیانی را که در مضاف و مضاف الیه حقیقت داشته باشد، همه آنها را اضافه حقیقی می گویند .

٩ - اضافه مجازی : هر گاه مضاف و مضاف الیه در حالت اضافه ، حقیقت نداشته باشد، آن را مجازی می گویند ، مانند سرپوش ، پای فکر.

١٠ - اضافه استعاری : همان اضافه مجازی را ، اضافه استعاری نیز می گویند ، مانند : بازوی علم ، ید نعمت . (صص ٦٩ - ٧٢).

فصل دوازدهم : مرکب وصفی، مانند : مرد دانا ، زن بینا . و این را ترکیب وصفی نیز می گویند . این حالت را در زبان فارسی صفت و موصوف می گویند . امّا هر گاه الفاظ اسم فاعل و اسم مفعول کلمات تشبیهی و استعاری وغیره مضاف الیه واقع شوند ، در این صورت ، مرکب اضافی یا ترکیب اضافی می گویند . گاهی ممکن است ، تتابع صفات و اضافات واقع شود ، مانند : مرد دانای خردمند شیر دل ... یا مرد میدان اسلام (صص ٧٥ - ٧٦).

فصل سیزدهم در بدل و مبدل منه : مانند : « زید برادر تو آمد » در اینجا « زید» مبدل منه « و» برادر تو بدل است ، و گاهی آن را عطف بیان می گویند ، مانند : امام من ، علی اسد الله است که « اسد الله » عطف بیان از « اسد الله » است ، یعنی

« علی » و « اسد الله » هر دو یکی هستند . (ص: ۷۷).

فصل چهاردهم در بیان مستثنی و مستثنی منه : مانند : «آمدند همه دوستان مگر علی . الفاظ : مگر، جز، الا، ماسوا، سوا » در جمله استثنا می آیند . مثلاً : همه دشمنان را زدم مگر زید را « مستثنی آن چیز یا آن شخص است که از میان چیزها و اشخاص دیگر جدا بشود و آن چیزها و اشخاص را « مستثنی منه » می گویند و آن جمله را « استثنا » و آن کلمات را که برای استثنا کردن می آیند ، حروف استثنا، می نامند (صص ۷۷ - ۷۸) (مانند : کسی پیش من نیامد جز زید).

فصل پانزدهم در بیان اسمای اشارت : مانند : « آن ، این » این دو کلمه را « اسم اشاره» می گویند (آن چه و آن که بدان اشاره می کنند ، مشارالیه می نامند ، مانند : این مرد ، آن مرد (ص: ۷۹).

فصل شانزدهم در بیان جار و مجرور: (= حروف اضافه). مؤلف درباره جار و مجرور بحث می کند (جر و جار و مجرور در عربی) امّا در حقیقت همان حروف اضافه است در بیان فارسی ، مانند : برای ، بهر ، پی، از برای ، جز ، بجز ، چو ، چون ، یا ج به ج در ، اندر ،بر ، از ، تا ، یا ، را . دربارهٔ همه این حروف ، مؤلف داد سخن داده و تحت عنوان : «فایده » و به یادداشته باشند «و » پوشیده نباشد، جملات و شواهد گوناگون که در آنها حروف اضافه ذکر شده است ، بر حسب معنی و مفهوم آورده است ، مثلاً : « به نام جهان دار جان آفرین » که حرف « به » را در نظر دارد ، امّا می گوید : « ابتدا می کنم » در « بنام » مقدر است .

فصل در بیان موصول وصله : بعد او هر اسم موصول ، هر جمله که بیاید ، صله نام دارد، اسم های موصول عبارتند از : آن که ، آنان که ، هر آنکه ، هر که ، کسی که ، کسانی که، شخصی که ، امری که ، چیزی که . مؤلف می گوید ، هر جمله و لفظ که پس « آن که » بیاید ، صله نام دارد .

دربارهٔ « موصول » مثال های گوناگون آورده و بعضی از مثالهای منظوم را « تجزیه وترکیب » کرده است . مثلاً :

۱ - مثال ضمیر صله که مبتدا و محذوف است ، مانند : « آنکه ستمکار است گنهکار است .» (ص ۸٤).

۲ - مثال ضمیر صله که مفعول است و محذوف ، مانند : « آن را که فلك به مسند عشق نشاند .» (ص ۸۵) یعنی : « آن که او را فلك بر مسند عشق نشاند ».

۳ - مثال ضمیر در صله که مضاف الیه است و محذوف، مانند : «کسی را که اقبال باشد غلام » (ص ۸۵) یعنی « کسی که اقبال غلام او باشد ». « کسی » موصول ، که برای صله است ، در اینجا ضمیر « او » حذف شده است . در اینجا مؤلف دربارهٔ موصول وصله جواب صله مثال های گوناگون آورده است . مانند : « یار آن است که دیدی ». «یار » ، « مبتدا » ، « آن » ، « موصول » ، «که » برای صله ، «دیدی ، فعل با فاعل ، صله برای موصول است .

فصل در بیان عدد و معدود : مانند : صد روپیه ، «صد» عدد است و « روپیه » معدود است. به عبارت دیگر « عدد » صفت معدود است یعنی لفظ « روپیه » با لفظ « عدد » توصیف شده است . در صفحه های ۸۸ تا ۹۰ جدول اعداد فارسی و هندی آمده است و تمام اعداد را به نوزده طبقه منقسم کرده است از « آحاد » تا « عشرات سنکهر » ، و در تقسیم اجزاء اعداد از « یك = ایك » تا « صد = سو » .

فصل در بیان عطف و معطوف و معطوف علیه : معطوف را کلمه بعد از حرف می گویند و کلمه پیش ازحرف عطف را ، معطوف علیه می نامند . حروف عطف عبارتند از : واو نیز ، یا ، هم ، نون نفی ، مانند : « آن که ذاتش کریم است و لطفش عمیم ، خداوند ماست . » مثال دیگر : « زید آمد عمر و نیز ، بکر هم آمد ».

باب سوم ، در ذکر معانی حروف مفرده و حروف مرکبه و معنی بعضی از کلمات است . و چند فصل دارد . فصل اوّل : از « الف» آغاز می کند تا حرف « ی »، معانی حروف مفرده را به ترتیب شماره بیان می دارد و برای هر کدام معنی و شاهد می آورد ، می گوید : « همزه » در آغاز « امزه» بوده است . زیرا که به « همزه » ، الف نیز می گویند برای حروف مفرده بر حسب الفبایی چند جدول ترتیب داده است ، برای حرف « الف » ، هشت معنی به دست داده ،مانند : الف ندا : جنایا ، الف دعا : کناد ، الف فاعل : دانا ، الف عطف ، تکاپو ، الف کثرت : خوشا، الف دعا : بادا ، الف صدا : رستاخیز، الف در ماضی مطلق گفتا . الف در آخر اسماء : مخدومنا « الف در اول اسماء : اسکندر (= سکندر) ، الف در آغاز حروف : ابا ، ابی ، ابر (= با ، بی ، بر) . برای معانی « ب » بیست و پنج معنی ، برای معانی « ت » ، سه معنی، برای معنی « ك »، چهارده معنی، برای معانی « م » ،چهار معنی، برای معانی « ن »، دو معنی ، برای معانی « ن » شش معنی ، برای معانی حروف ، مثال ها و شواهد گوناگون آورده است . که بیشتر می توان آن ها را « توجیهات عامیانه » نامید (صص۹۱ - ۱۱۱).

فصل دوم : در ذکر تبدیل حرف مفرد به حرف دیگر ، برای تبدیل حروف به یکدیگر ، جدولهای گوناگون ترتیب داده است ، مثلاً : بای موحده به فا : زبان : زفان ، بای موحده

به م : غژب : غژم (دانه انگور) . « یا »، جیم در سریانی و انگلیسی : یوسف : جوسف. یونس : جونس . البته مؤلف تذکر داده است که بعضی از این تبدیلات حروف را ، استادان و زبان شناسان قبول ندارند (صص ۱۱۱ - ۱۱۵).

فصل سوم : در ذکر معانی حروف مرکب : در این فصل نیز جدول های مختلف ترتیب داده و حروف اضافه مرکب را از آغاز تا انجام بر حسب حروف الفبایی آورده و برای هر کدام معنی و شاهد به دست داده است ، مثلاً : از : برای ابتدای زمان : « از صبح حاضرم » . یعنی از ابتدای صبح و چهار معنی برای آن آورده است .

در : برای ظرفیت . « مال در کیسه دارم و نظر در کتاب » . « مال و نظر » هر دو مظروف اند و کیسه و کتاب هر دو ظرف.برای « در» سه معنی و مفهوم به دست داده است . به همین ترتیب برای دیگر حروف مرکبه اضافه ، معانی و شواهد گوناگون آورده و جدول هایی ترتیب داده است .

فصل در اصناف کلمات که هر صنف برای معنی خاص مقرر است : به عقیده مؤلف کلمات و الفاظ و جملاتی وجود دارد که برای زینت کلام و سخن می آیند و در معنی کلام دخالت ندارند ، مثلاً منت بر خدای را « یعنی منت خدا را» اینگونه کلمات را دسته بندی نموده و به صورت الفبایی در جدولهایی جای داده است . واقعاً « در گرد آوری و ترتیب این کلمات کوشش های فراوان نموده است ، البته شاید برای بعضی از استادان ادب اینگونه مطالب قابل قبول نباشد ، امروزه این کلمات را تحت عنوان : پیشاوند (پیشوند) ، پساوند (پسوند)، و میانوند (وقایه) دسته بندی کرده اند و به کار می برند، مانند : کلمات دارای معنی فاعلیت ، گر : شیشه گر ، کاسه گر : سازنده شیشه و سازنده کار .

-آن : خندان ، گریان : خنده کننده ، گریه کننده .

- از : خریدار ، فروختار ، خرید کننده ، فروخت کننده .

(صص ۱۲۱ - ۱۲۶).

این پساوندها را که مؤلف گردآوری کرده ، ارزنده است اگرچه تعدادی از آن ها را در مباحث دستوری و زبان شناسی امروزه نمی پذیرند. مثلاً می گوید : «کلمات معنی پیوستگی ، مانند : ناک . در غمناک ، دردناک . گین : اندوهگین و خشمگین . یعنی پیوسته به غم ، و پیوسته به درد و پیوسته به اندوه و پیوسته به خشم » در حالی که امروزه « ناک و گین ، را پسوند صفتی می گویند . و لیکن در پساوند «یویه» درست می گوید : « کلمات معنی نسبت ، مانند : راهویه و سیبویه یعنی منسوب به راه و منسوب به سیب که رخساره اش چون سیب بود.

خاتمه : مشتمل بر چند فائده فارسی است که دانستن آن لازم است :

فایدهٔ اول : اماله : مانند : حساب : حسیب که الف به یاء مجهول مایل شده و یا تبدیل شده است ، رکاب : رکیب ، اعتماد : اعتمیل .

فایدهٔ دوم : تبدیل الف به « ی» مانند : افکند : بیفکند ، افکن ، نیفکن و در مواقع لزوم همین « یا » حذف می شود ، مانند : بفکن ، مفکن .

فایدهٔ سوم : ادغام ، و آن دو حرف هم جنس است در یک کلمه وروی آن تشدید گذاشتن، مانند : شب پر ، یا شب پره که در حالت ادغام شپر و شپره می شود . و دیگر حالت ممکن است از دو حرف هم جنس ، یک حرف بیفتد، مانند : « نیم من » که « نیمن » و « سپید یو» که « سپیدیو » می شود .

فایدهٔ چهارم : در زبان فارسی ، حرف مشدّد ، اصلاً نمی آید و بعضی الفاظ مشدّده هستند بسیار نادر است ، مانند : فرّخ ، زرّ ، و خرّم .

فایدهٔ پنجم : در زبان فارسی ، « ة » عربی مدور را ، به صورت کشیده می نویسند، مانند : نعمة : نعمت ، رحمة : رحمت . اما گاهی همین « ة» عربی به صورت مدور، باقی می ماند ، مانند : صلوة ، زکوة .

فایدهٔ ششم : در زبان عربی ، لفظ « ان شاء الله » جدا می نویسند ، و حال آن که در زبان فارسی ، یکجا می نویسند : انشاء الله .

فایدهٔ هفتم : در زبان فارسی، ضمیر « او » و « وی » برای انسان است اما گاهی برای غیر انسان نیز استعمال می شود ، و آن بیشتر در شعر و نظم می آید .

فایدهٔ هشتم : در زبان فارسی ، اگر « نون » و « ب » در یک کلمه نزدیک و متصل به هم باشند ، هر دو را به میم مشدد یا میم مخفف تبدیل می کنند ، مانند : خنب : خم ، سنب : سم ، دنبل : دمل وغیره .

فایدهٔ نهم : در زبان فارسی ، گاهی الفاظی بدل از یکدیگر می آیند ، مانند : کار و مار یا « نال و مال » به معنی پریشان اینگونه الفاظ در زبان عربی نیز مورد استعمال دارد ، مانند : حسن بسن ، یعنی حیران (؟).

فایدهٔ دهم : حرف نون بعد از حروف ، مانند : الف ، واو ، یاء » در کلمات : جان ، جنون و دین به صورت غنه تلفظ می شوند .اما همین الفاظ هر گاه در حالت اضافت بیایند، تلفظ می شوند ، مانند : جان من ، جنون تو ، دین حق .

فایدهٔ یازدهم : صیغه فعل ماضی یا صیغه فعل امر ، گاهی به معنی مصدری می آید، مانند : گفت عالم به گوش جان بشنو ، یعنی گفتن عالم ، صیغه امر ، مانند :

سوز دل پروانه مگس را ندهند . یعنی سوختن دل پروانه . در این دو مثال ، « گفت » صیغه ماضی است و « سوز » صیغه امر است .

فایدهٔ دوازدهم :گاهی صیغه فعل امر بعد از اسم می آید و مضاف الیه واقع می شود ، مثلاً : غریب پرور، بنده نواز ، یعنی پرورنده غریب ، و نوازنده بنده . در اینجا مضاف اسم فاعل و مضاف الیه اسم است . گاهی هم اسم فاعل ، معنی اسم مفعول می دهد ، مانند: دست پرور، پرورده دست . خدابخش یعنی : بخشیدهٔ خدا . هندوستان زا ، یعنی : زاده هندوستان .

فایدهٔ سیزدهم : گاهی فعل ماضی با اسم ترکیب می شود و معنی و مفهوم اسم مفعول می دهد، مانند : خانه زاد ، یعنی زاده خانه و دل نهاد یعنی نهاده دل .

فایدهٔ چهاردهم : هر گاه در زبان فارسی ، دو حرف قریب المخرج جمع شوند ، حرف اوّل به حرف دوم تبدیل می شود و در حرف دوم ادغام می گردد و روی حرف تشدید می گذارند مانند : بدتر : بتر . و لیکن گاهی حرف اوّل را حذف می کنند ، مانند : بتر (بدون تشدید) ، زودتر ، که در اصل ، زودتر ، آوند ، در اصل ، آب وند ، فروتر ، در اصل فرودتر ، یگان ، در اصل : یك گان ، وغیره.

فایدهٔ پانزدهم : در زبان فارسی ، کلمات عربی ، مانند : فضلا و علماء و شعراء و همانند آن را بدون همره نیز می آورند و هنگام اضافه شدن ، به جای همزه ء ، یا اضافه می شود ، مانند : علمای عصر و فضلای دهر ، و شعرای ایران و امرای پاکستان .

فایدهٔ شانزدهم : کلمه « کس ، برای اشخاص و دو کلمه « چه » و چیز برای « اشیاء » است و در این مورد سعدی فرماید :

نباید بستن اند و چیز و کس دل   که دل برداشتن کاری است مشکل

فایدهٔ هفدهم : هر گاه در آخر الفاظ و کلمات حروف : (الف ، هـ ، ی) باشد در هنگام نسبت ، آن الف و هاء و یاء ، به « و او »- تبدیل می شود ، مانند : مصطفی: مصطفوی، آنوله : آنولوی (جایی در هند)، دهلی : دهلوی ، میانوالی : میانوالوی (جایی در پاکستان).

فایدهٔ هیجدهم : در بعضی الفاظ و کلمات فارسی ، تخفیف قائل می شوند ، مانند نوز: هنوز ، گوز : گوزن ، بغداد : باغ داد . گفته می شوند ، باغ داد (= بغداد) جایی بوده که نوشیروان در آن جا برای داد دادن و انصاف دادن وارد می گشت و روز هشتم از هر ماه این دادگاه در باغ داد تشکیل می شود.

فایدهٔ نوزدهم : بعضی مصدرها در زبان فارسی یافته می شود که هم لازم و هم

متعدی است، مانند سوختن، افروختن ، آموختن ، پختن ، شکستن .

فایدهٔ بیستم : گاه در آغاز حروف و کلمات ، حرف الف حذف می شود ، مانند : « اوست » در « اواست » ، ازو : از او.

مصرع : اوست اقرب ، من ازو دورم حیف .

فایدهٔ بیست و یکم : در پایان بعضی کلمات در هنگام نوشتن ، گاهی « ی» را حذف می کنند ، مانند : خدا : خدایی ، پارسایی، بگشا : بگشایی ، بیفزا: بیفزایی .

کثرة الفواید (۱) (= مصدر نامه)

تقسیمات این رساله برحسب « سؤال و جواب » است که به زبان اردو است و مؤلف می نویسد:

« نسخه است به : کثرة الفواید من تالیف شیخ ظهور علی ابن حکیم علی سروهی از صرف فارسی به زبان هندی ریخته بحث مبتدیان به قاعده دانی نفع عام و بهره تمام بردارنده به سهولت یادگیرند توقع از خوانندگان سعادتمند و مبتدیان دانش پسند دعاء است و از استادان هنرور و هنرمندان دانشور عفو سهو وخطاست .

سؤال : صاحب و قبله مجھ کو بعضی بعضی هیچ مصادر تصاریف آمد نامه کی اشتباه هے جو آپکو دریافت نو میرے تئیں بتا دیجئیے ؟

جواب : قبله و کعبه جو میرے تئیں معلوم هوگا نو میں خدمت میں گزارش کروٛنگا.

سئوال : قبله ! آمدن کیا هے .

جواب : آنا .

در این رساله همین گونه سئوال و جواب « دارد و از لحاظ یادگیری زبان فارسی از طریق زبان اردو ارزنده است . و اینگونه انجام می یابد.

سؤال : مفعول کسے کہتے هیں ؟

جواب : مفعول اسے کهتے هین جیسا که وه کرتا هو اس کام کو مفعول لگهتے هیں .

۱- فهرست مشترک ، ج ۱۳ : ۱ . ۲۵ ، ۲۸۷۱ « کنز الفواید »-.

چهار دانش (۱)

این نسخه به زبان های فارسی و اردو است و از جدول های مختلف ترتیب یافته است و مصادر فارسی را به شنگرف آورده است و در هر صفحه هشت جدول دارد از حرف « آ » تا « ی » نخست مصدر را در ستون اول جدول می نویسد و معنی آن را به اردو در ستون دوم و مشتقات دیگر ، مانند اسم مفعول و اسم مصدر واسم فاعل و غیر هم به ترتیب در ستون دیگر به دست می دهد . مثلاً (ص ۱۹) :

درخشیده چمکنا اور روشنی دینا
درخش بجلی روشنی درخشانیده درخشنده

درخشان و درخشنده

نسخه یی جالب است و اینگونه آغاز می شود ،

بسمله : بیان اسماء	مصدر	حاصل مصدر	متعدیه	اسم فاعل	اسم مفعول
	آراستن	آرایش		قیاسی	قیاسی
	سنوارنا	آراستگی		یاسماعی	و سماعی
	آراستا	زیبایش		آرائیده	آراسته
	کرنا	کرنا		آرا جهان	زیبایش
	آرایش			آرای	کیا هوا
				آرای	

در انجام ظاهراً همه مطالب ضرب المثل است به نثر و نظم و ترجمه آن ها به زبان اردو، و بیشتر از گلستان سعدی شواهدی آورده است .

۱ - اگرچه این نسخه نیز آشفتگی دارد ، امّا در نوع خود برای تدریس و یادگیری زبان های اردو و فارسی و قواعد آن ها بسیار سودمند است .

فقط یک نسخه از این کتاب دیده شد و آنهم متعلق است به کتابخانه گنج بخش به شماره ۱۱،۵۷ با کتابت حدود قرن ۱۳ هـ ق.

مؤلف شناخته شده نیست ممکن است جمال الدّین اسم فرزندش باشد ، در مقدمهٔ منظوم آن می گوید:

گوید این بنده فقیر حقیر   چار دانش ز بهر طفل صغیر
یا الهی به شرف روح امین   بهره ور کن به آن جمال الدّین

در حقیقت این نسخه می کوشد تادستور زبان فارسی را از طریق زبان اردو به اردو زبانان بفهماند و همه شواهد آن از متون ادبی است به نثر و نظم تقسیمات آن بر حسب الفاظ و کلمات برگزیده حروف الفبایی شده (ص۲) و اعداد ترتیبی و اصطلاحات دستوری، مثلاً ماضی مطلق (ص ۸۷) « فعل متعدی کے خواص » (ص ۱۱۵) ، « اسم مفعول » (ص ۹۹) ضمناً با تورق نسخه اینگونه معلوم می شود که قواعد زبان اردو را نیز یاد می دهد. (صص ۹۸ - ۹۹).

صرف (گردان) افعال (صص ۱۱۹ - ۱۳۵) مثال :

فعل ماضی، قریب مجهول :

گرده شده است = وه گیا گیا هے
گرده شده ای = تو گیا گیا هے
گرده شده ام = میں گیا گیا هوں
گرده شده اند = وه گئے گئے هیں
گرده شده اید = تم گئے گئے هیں
گرده شده ام = هم گئے گئے هیں

دستور زبان فارسی (۱)
(بحث دربارهٔ الفاظ و حروف زبان فارسی)

در آغاز این نسخه چهل و چهار صفحه افتادگی دارد هر صفحه ۱۶ تا ۱۸ سطر دارد ، در کناره صفحات یادداشت های مفید درباره قواعد دستوری آمده است زبان نسخه فارسی و اردو است و اینگونه می نماید که مؤلف می خواسته از دو زبان فایده برگیرد و شواهد را بیشتر به شعر بیاورد، اسامی شاعران را از نظامی و خاقانی و فردوسی و سعدی و حافظ شیرازی و عرفی و غیر هم ذکر می کند ،

تقسیمات این نسخه برحسب باب و بحث و اعداد ترتیبی و نشانه های گوناگون است و علاوه بر قواعد دستوری و بیان قواعد حروف و تلفظ از علوم ادبی و بلاغی و بدیع و قافیه

۱ - نسخه خطی در کتابخانهٔ گنج بخش به شماره ۱۱،۵۸ نگهداری می شود . فهرست مشترک ، ج ۱۳ ؛ ۲۵۲، و ؛ ۲۸۵۳.

و صنایع گوناگون ادب سخن به میان آورد و می رساند که مؤلف مطالعه عمیق در ادب فارسی داشته است .
آغاز نسخه (ص۳۵) : « ... دیده شد و در نثر به محل دعا به عبارت به عربی ملحوظ گردیده چنانچه بالنون و الصاد و برب العباد معنی آن احتیاج شرح ندارد و در عبارت پارسی اکثر در آید مشترك با الصاق می شود چنان چه فلان تیغ برید ».
انجام نسخه (آشفتگی دارد ، چند صفحه چاپ شده اضافه کرده اند) و آخرین صفحه درباره « مجاز » گفت و گو می کند . « و تسمیة الشی باسم مسکان چنانچه ، یتیم گفتن را بعد بلوغ و تسمیة الشی به اسم چنانچه تیغ را این گفتن و علی هذا القیاس و چون اقسام مجاز خالی از تطویل و تکلف نبود برای مثال آن به همین قدر بسند نمود . ».

در لابلای این نسخه بعضی اوراق چاپی اضافه کرده اند . مثلاً درباره تبدیل و بدل و مبدل ، منه و در بیان جارو مجرور بعضی صفحات چاپی (حدود شش صفحه) در صفحه هشتاد و سه « باب ، در بیان مصدر و در تعریف ذکر الفاظ مفرد که بیان کلمه و تعریف افعال و محمولات افعال در آن هست » - مصدر اسمی است که دلالت بود بر کردن و باشیدن کاری و او ازچیزی مشتق شود و او ازچیزها مشتق شود « این جمله ها را به زبان اردو نیز آورده است و مثال آن « آمد » از « آمدن » است ...... در چند سطر بعد می گوید .
« جیسے (همانطور) گشتن اور (یا) پروردن چون آمدن و رفتن و خوردن ، و شکایت نواخت و شتافت که می توان گفت . می شگافد و شگافند و می نوازد و نوازند و می شتابد و شتابید » جامد چون - نماز و فگار امثال آن که نمی توان گفت می نماز دومی فگارد و فگارید ... (ص ۸۳).

خلاصه اینکه نسخه یی جالب است و مباحث تازه دربارهٔ دستور زبان فارسی و مقایسه آن با عربی همراه با بیان اردو در پیش می کشد.

آمد نامه (۱)
(فارسی و اردو)

۱ - از آمد نامه هائی که به زبان اردو ترجمه شده چندین نسخه خطی و چاپی وجود دارد که در فهرست مشترك ج ۱۳ : ۲۵۱۵، ۲۸۳۲ درج گردیده است .

این کتاب صرف مصادر فارسی به ترتیب حروف الفبایی است .

آغاز : بسمله .

آمد ن	نامد ن	آمد	نیامد	آمدند	نیامدند
اونان	نا اونان	آیا	نه آیائے	آیاھے	نه آئے
آمده است	نیامده است	آمده بود	نیامده بود		
آیا هے	نهیں آیا	آیا تها	نهی آیا تها		

انجام : (یافتن نیافتن می یابد نمی یابد بیاب میاب).

آمدن نامه (۱)

جزو مجموعهٔ فارسی که شماره اول آن « آمدن نامه » است و اصل مجموعه : «صبیان » نامیده است که اینگونه آغاز می گردد :
« بسمله ، عارفان کعبه جلالش به تقصیر عبادت معترف اند ..... »

مصدر	ماضی مطلق	ماضی استمراری	ماضی قریب	ماضی بعید	مستقبل
آمدن	آمد	می آمد	آمده است	آمده بود	خواهد آمد
آنا	آیا	آیا تها	آیا هے	آیا تها	آئے گا
مضارع	حال	امر	نهی	اسم فاعل	اسم مفعول
بیاید	می آید	بیا	میا	آینده	آمده
آئے	آتا هے	آ	مت آ	آنے والا	آیا هوا

چنان که ملاحظه می شود ، این رساله در صرف افعال فارسی از حرف « آ » آغاز می گردد و صیغه های مختلف افعال را بیان می دارد و آنها را به زبان اردو هم ترجمه می کند .
انجام :

۱ - به اهتمام عَلی بهائی و شرف علی در بمبئی ، ۱۳۰۴ هـ ق به چاپ رسیده است .

فعل امر	امر جمع مخاطب	فعل نهی	
واحد امر مخاطب	امر جمع مخاطب	نهی واحد مخاطب	نهی جمع مخاطب
گویی	گویید	مگوی	مگویید
کهه تو	کهو تم	مت کهه تو	مت کهو تم
	واحد اسم فاعل	جمع اسم فاعل	
	گوینده	گویندگان	
	کهنے والا	کهنے والے	

از این رساله ارزنده در می یابیم که برای یاد گرفتن و رواج زبان فارسی در مدارس و درمیان طبقات مختلف جامعه تا چه پایه کوشش می شده است .

ب - انگلیسی

پرشین منشی [1]

جهت تکمیل بحث مربوط به کتابهای دستور ، سزاوار است ذکری هم از دستور فارسی کنیم که توسط فرانسیس گلدوین در کتابی تحت عنوان « پرشین منشی » نخست در هندوستان و سپس در سال ۱۸۰۱ م در لندن چاپ شده است ، کتاب مذکور ، بخشی از دستور زبان فارسی را در خود جای داده که عبارت از : معرّفی حروف فارسی و آمد نامه هائی با ترجمه انگلیسی است و از صفحه های ۱ تا ۷۷ را شامل شده است، و در پایان آن اسامی ماهها و هفته های ایرانی و اعداد عربی و فارسی درج شده و سپس ترجمه کریمای منسوب به سعدی را به نثر انگلیسی آورده (ص ۷۹) در این بخش نمونه هائی از خوشنویسی شکسته و نستعلیق و خط نسخ عربی آمده است که تا صفحه ۱۰۵ ادامه می یابد .

1- Persian Moonshee, By F.Gladwin.

فرانسیس گلدوین ، دارای تألیفات گوناگون است مانند : ترجمهٔ گلستان سعدی ، که در سال ۱۸۰۶ در لندن چاپ شده است و یکی از قدیمترین ترجمه های گلستان به شمار می رود .

اندیا آفیس ، چاپی : ۳۹۹ - نوشاهی، چاپی : ۵۶۰. - فهرست مشترک ۱۳: ۲۸۳۹

بخش دوم :

۱ - حکایات لطیف به نثر انگلیسی .

۲ - احوال حکما و تعدادی از فیلسوفان . انتخاب از خلاصة الاخبار خواند میر (ص ۳).

۳ - قواعد السلطنه شاه جهان ، قوانین جاریه در عهد شاه جهان .

بخش سوم :

۱ - عبارات و محاورات ، زیر نظر دبلیو چیمبرز.

۲ - باب های پنج تا هفت انجیل تالیف و گرد آوری سینت ماتوز گوسپال، که به وسیله دبلیو چیمبر به زبان فارسی برگردانیده شده است.(ص ۵۷).

در بخش دستور فارسی وی ابتداً کلمه را به سه قسمت اسم و فعل وحرف تقسیم می کند ، (ص ۲۱) وسپس ترجمهٔ چند اسم را می آورد و بعد حدود پنج صفحه دربارهٔ ضمیر ، اسم اشاره گفتگو می نماید، و سپس صرف افعال را با ترجمه انگلیسی به صورتی کامل و جامع می آورد ، و از فعل ماضی و ماضی استمراری و فعل مستقبل ، اسم مفعول ، فعل مضارع ، فعل حال ، امر ، نهی ، امر مدامی (با صرف می گوی ، می گفته باشی ....). مصادرگفتن ، بودن ، سوختن ، کردن ، شدن ، هستن ، و از این قبیل را صرف کرده و ترجمهٔ حالات مختلفه زمانی آنرا به انگلیسی آورده است .

فصل پنجم - متن نخستین کتاب دستور زبان فارسی

اصول فارسی

بسم الله الرّحمن الرّحیم

« الحمد لله الذّی [انزَلَ] علی عَبدِهِ الکتاب و لم یَجعَل له عوجا » (۱) و اصلی و اسلم علی مَحیی (۲) مَضامرِ الشریعة الغَراء « العروة الوثقی لا انفصام لها (۳) » « محمّد رسول الله والذّین مَعه أشدّاء علی الکفارِ رُحماءَ بینهم تریهُم رُکعاً سُجّدا (٤) امّا بعد ، چنین گوید :

عبدالصمد زنده طاهر ملتانی (٥) که مدّت مدید و بر همت مزید، طایفهٔ اصحاب رای

۱ - الکهف ، ۱۸ : ۱

۲ - در متن : و اصلی مصلیا علی محلی مضامر ....

۳ - البقرة ، ۲ : ۲٥٦

٤ -الفتح ، ٤۸: ۲۹

٥ - ملتان (Multan) یکی از شهرهای معروف و قدیمی استان پنجاب پاکستان و مدفن شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی(متوفی ٦٦٦ هـ) است ، عراقی مدتی در ملتان می زیسته و داماد شیخ زکریا بود (ر.ك به شمیم زیدی ، احوال و آثارشیخ بهاء الدّین زکریا ملتانی، مقدّمه) ، ملتان زمانی مرکز تعلیمات فارسی محسوب می گردید . ملتان را دارالاسلام، دیار عارفان ، جنت اعلا و « مشهد صوفیان » نامیده اند ، مشاهد متبرکه ، مزارات تاریخی ، مساجد قدیمه و مدارس دینی فراوان دارد:

ملتان ما به جنت اعلا برابر است آهسته پابنه که ملك سجده می کند

شهر ملتان از مشرق به ساهیوال (Sahiwal) از شمال به جهنگ (Jhang) از مغرب به مظفرگره ، (Muzaffargarh)و از جنوب به بهاولپور (Bahawalpur) محدود می شود و دارای سه رودخانه بزرگ به نامهای ستلج (Sutlej) چناب (Chanab) و رادی (Ravi) است. (دایرة المعارف اردو اسلامیه).

این کتاب در سال ۱۱۱۱ هـ روزگار اورنگ زیب (۱۰٦۹-۱۱۱۸ هـ /۱٦٥۹-۱۷۰۷م) نوشته شده است ، اورنگ زیب قبل از اینکه بر مسند پادشاهی بنشیند . حاکم ملتان بود. بنابر این توجهی خاص به ملتان داشت ، برادرانش مراد بخش و داراشکوه نیز مدتی حاکم ملتان بودند، وقتی که اورنگ زیب در حکومت خود قدرت یافت ، موسی خان را حاکم ملتان نمود و بعد از وی حکومت را به لشکر خان سپرد، وی فرزند زبردست خان بود که در حیات پدرش نزد شاهجهان مقبولیت تامی یافته و از نزدیکان صاحب منصب وی محسوب می شد، او به مدت سه سال حاکم بود وسپس وی را به تته فرستاد و در سال ۱٥۸۱ م رحلت کرد. (مآثر الامرا ، ج /۳ ص ۱٤٥) بعد از لشکر خان تربیت خان حاکمیت یافت و بعد از

بقیه پاورقی صفحه بعد

دانش نمای ، بلکه قاطبهٔ احباب، استدعا نموده که چند قوانین فارسیه مع براهین جلیه که در کوانین صدور بریه چون افحام (۱) افهام منجلی باشند و در اجسام طلبه شئون گوناگون و اجرام عنقهٔ فنون برقلمون ، قوت افکار و ابصار افزایند ، و در رساله ئی که شامل دقایق صحاح (۲) و حامل روایق (۳) از دفاترکبیره استجماع یابند که جملهٔ عامّه ازو نفع بردارند، هر چند طبیعت این سکیت (٤) ، نادی بیان و سلیقت این صمیت (٥) ، بادی(٦) تبیان ، را مقتضای : « مَن صَنّف فقد استَهدَف مُنکراً » شدی اقتضای « العمَلُ من العبدَ من الله » برآن داشتی که « قُل الحقّ من ربّکم فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر (۷) » واحدی را از تعنّت حاسدان و معاندان خلاصی نیست :

پاورقی مانده از صفحهٔ قبل

وی طاهر خان حاکم شد. وی در جنگ با داراشکوه شرکت کرد و مورد توجه فراوان اورنگ زیب قرار گرفت .بعد از وی مجدداً لشکر خان برای مدت دو سال حاکم شد و سپس اورنگ زیب مبارزخان بدخشانی را حکومت ملتان داد ، سپس خواجه عابد خان که سلسلهٔ نسبش به شیخ شهاب الدین سهروردی می رسد ، در چهاردهمین سال پادشاهی اورنگ زیب ، حکم حاکمیت ملتان را گرفت . وی از علماء و فضلای سمرقند بوده و به قلیچ خان معروف بود ، در زمان چگونگی اداره ملتان بسیار خوب بود و این شهر پیشرفت شایانی کرد و ملتان مرکز علم و دانش گردید، بعد از وی دلیر خان معروف به جلال خان، حکومت ملتان را به مدت دو سال در دست داشت ، و بعد از وی اورنگ زیب ، شاهزاده معظم علی را حاکم ملتان کرد و منطقه ملتان مقام یافت و به عنوان « جاگیر ملتان » نام گرفت ، وی با مردم خوش رفتاری می نمود ، بعد از وی شاهزاده معز الدین در سال ۱۱۱۱ حاکم ملتان گردید(سال تالیف کتاب) ولی در عهد وی بلوچها به ملتان حمله کردند و مشکلاتی به وجود آوردند که نویسنده عبدالصمد ملتانی به صورت تلویحی در ضمن اشعار صفحات ٤ - ٤۳ به این وضعیت نا به سامان اشاره می نماید، شاهزاده معز الدین سر انجام توانست بلوچها را سرکوب نماید. همانطور که ملاحظه شد در عهد اورنگ زیب تعدادی در حدود دوازده نفر حاکم ملتان تعیین شدند و این تغییرات مشکلاتی را در پی داشت امّا بدترین روزگار ملتان در زمان حمله بلوچها است. (مآثر الامرا، ج ۳ : ۸۰٥) ، و نیز (تحقیق فکری نقش ملتان ج ۲ : ۱۹۰-۱۹٥).

۱ - افحام: فحم : سیاهی (منتهی الارب).

۲ - و () : اشاره به دو کتاب لغت : صحاح اللغه و « الصراح من الصحاح ، در متن : روایق صحاح.

۳ - روائق : ج رائق : خوب روی و چیز خوب (منتهی الأرب).

٤ - سکیت : مرد پیوسته خاموش (منتهی الارب).

٥ - صمیت : کثیر الصمت (المنجد): بسیار ساکت.

٦ - بادی : آغاز کننده ، شروع کننده (دهخدا).

۷ - الکهف ، ۱۸: ۲۹

قیل انّ الاله ذوولدٍ قیل انّ الرسول قدکهنا
ماںجی اللهٔ و الرسول معاً من لسان الوری فکیف أنا [۱]

بناءً علیه ، چند اصول فارسی و ما یتعلّق به وغیره جمع نموده اصول فارسی نام نهاده ، اگرچه از ارتکاب مصایب [۲] مصاعب [۳] ، و از دحام متاعب نوائب به حکم منطوقهٔ کریمه، و منظومهٔ عظیمه : « لقد خلقنا الإنسان فی کبد [۴] » قارورهٔ [۵] مقدورهٔ [۶] وجود انسان ، از سنگ حوادث ، لخته لخته و از تنگ بواعث [۷] ، تخته تخته خصوصاً در این ایام نافرجام ، حاکم محکمهٔ جان ، هادم بنیهٔ مهوشانِ سعادت نشان ، جان جهان انس و جان، بیت لمؤ لفه :

ز بردن دست طاعت او ، ملائك را حیا آمد
ز حسن ناز پرورد و زنیکان مرحبا آمد

از جام جهان نمای جم ، اجل باده فنا چشیده به باغ لقا رسیده واقعهٔ موعود « إنّ زلزلة الساعة » [۸] و سانحهٔ غیر محدود « و ما ادریك ما الحاقة » [۹] روی نموده :
قصیده لمؤ لفه :

آسمان در ماتمش مدهوش وجوشان آمده طیلسان نیلگون بر دوش پوشان آمده
از ندامت ظلم خود داغ از کواکب داشته ز اشك خونین از شفق گیسو پریشان آمده
در لباس لیلهٔ لیلاء [۱۰] کیهان شد سیاه گرچه از بهر نمونه روز دوشان آمده
« یجعل الولدان شیبا » [۱۱] از لب طفل هلال روزمرگ و ماتمش را راست برهان آمده

۱ - معلوم می شود که نویسنده از سخن حاسدان و معاندان و بدگوئی آنان در رنج بوده است .این دو بیت شعر را شاهد می آورد که بنا به گفتهٔ نصاری خدا صاحب پسر است و به قول مشرکین مکه رسول خدا کاهن است ، خدا و رسول از زبان مردم در امان نبودند و نجات یافتند ، پس من چگونه نجات یابم ؟
۲ - مصائب : ج مصیبه ، مکروهات و شدائد و رنجها (منتهی الارب ، آنندراج).
۳ - مصاعب : سختیها ، شدائد (منتهی الارب).
۴ - البلد ، ۹۰ ، ۴
۵ - قاروره: شیشه طبیبان که در آن مرض معلوم نمایند و مطلق شیشه نیز و نیز نام سلاحی و نیز شیشه نفت و قندیل و نوعی از تیر و پیکان. (مدارالافاضل).
۶ - مقدوره : مونث مقدور، مقدور به معنی : تقدیر شده، اندازه گرفته (معین).
۷ - بواعث : باعث و باعثه : انگیزه ها ، برانگیزنده ها (معین).
۸ - الحج ، ۲۲ ، ۱
۹ - الحاقة ، ۶۹ ، ۳
۱۰ - لیلهٔ لیلاء : لیلاء به فتح اول ، شب تاریك و نام معشوقه مجنون . (مدارالافاضل).
۱۱ - المزمل ، ۷۳ ، ۱۷

خامه تیرا ز مواثق [۱] در سیاهی رو نهاد
زهره [۲] با صوت مغنی ، رخ خراشان آمده
چشمه آتش فشان در زر گهر ریزی فتاد
زان سبب در رعشهٔ جان پیچ و نوشان آمده
سنگ خا را با دل چون موم سوزان و چکان
آتش اندر دل فروشان و خروشان آمده
بادپا آه جگر تاب از مزار پاك او
خاك ریزان بر سر خود همچو قفان [۳] آمده
چشم میکائیل خالی آب ریز اندر مدام
بر سر مستسقیان و آب جویان ، آمده
نالهٔ بلبل بهر شاخی دگرگون برفزود
گوی گوی قمری از هر بید بستان آمده [۴]
بهر قطع جان شیرین بند خنجر بر کشید
مردن فرهاد و شیرین مرگ ایشان آمده
نرگس شهلا زگریه چشم خود بی نور یافت
سیل خون دیدهٔ لاله به دامان آمده
غنچه را دل پاره ها و بردهان مهر سکوت
خود شکیبائی ز بهر درد درمان [۵] آمده
گوژی [۶] قد بنفشه زیر این بارگران
نارین از آتش گلنار سوزان آمده
سرو ،با آزادی خود بر زمین افتی به خور [۷]
لیك در قید رسنها باغبانان آمده

۱ - مواثق در متن : مواثق ، مواثق به معنی : استوار گردید و استوار کاری (منتهی الارب).
۲ - زهره : ستاره معروف به نام ناهید (برهان قاطع).
۳ - قفان : در متن قهان ، قفان به معنی: پایان و نهایت کاری (منتهی الارب).
۴ - در متن : گوی گوی قمری زهر بیدا و بستان آمده .
۵ - در متن : دردمان .
۶ - در متن : گوژی
۷ - در متن : به خو

حالت عبدالصمد (۱) بر زیرکان مخفی نماند
کاشف حال آشنا ، غیر آشنایان آمده

بر علماء عظام و فضلاء کرام ، مختفی و مستحجب (۲) نماند که اگرچه مصنّفان متقدّمین و مؤلفان متأخرین ، دقایق این قواعد را لغز مکابیل (۳) افکار بیخته (٤) توتیا دار به مکاحیل (٥) اقلام در ابصار انام به دور ریختند، لیکن در نُسخات مصحّحات، لغات شگرف صفت به ریگ بیابان (٦) آمیختند، پس این ضعیف شکسته حال ذرّه مثال به صد محن و اثقال ، دیده(۷) به آب زلال عبارت صفا خلط نمود و گلاب اشعار فصحا و بلغا بر آن افزوده شربت نوشین به کام لب تشنگان ریخته (۸) ، باید اگر خطا یابند عطا فرمایند . و اگر سهو بینند ، صحو کنند .

مزدکار نیکوان ضایع نباشد نزد حق   لایضیع الله فی الدارین اجر المحسنین (۹)

والله الموفق بالاتمام و منهُ الانعام والاکرام .

باب اول : در بیان اسامی حروف هجا

الهجاء : حروف مقطعات خواندن ، « هجوت الحروف وهیّجیتها بمعنی ، کذا فی الصحاح (۱۰) ». بدانکه جملهٔ حروف بیست و نه است و اسماء ایشان بر سه نوع ،یکی، مسروری(۱۱)، یعنی در حرفی که ثانی ایشان الف باشد و آن دوازده است : با،تا ، ثا،

۱ – عبدالصمد، اسم نویسنده است .
۲ – مستحجب : از حجاب ؛ پرده (غیاث).
۳ – مکابیل : از کیل و مکیال – اندازه گرفتن چیزی را پاپمایش در متن : غرابیل ؟.
٤ – بیخته : از ؛ بیختن : چیزی را از غربال گذراندن (دهخدا).
٥ – مکاحیل : از کحل : سرمه (منتهی الادب) .
٦ – در متن : بیان . ۷ – در متن : ممکن است « چیده » خوانده شود .
۸ – در متن : ریزید.
۹ – اشاره به آیهٔ شریفه
ان الله لایضیع اجر المحسنین (یوسف ، ۱۲: ۹۰).
۱۰ – صحاح : صحاح اللغة نام کتاب لغت معتبری است در زبان عربی تالیف اسماعیل بن حماد جوهری مکنّی به ابی نصر فارابی (متوفی ۳۹۳ هـ ق).کتاب صحاح بارها چاپ شده است . (جهت اطلاع تهیه ر.ك به اعلام زرکلی ، ج ۱ : ۳۰۵ – تاریخ گزیده ج ۱: ۸۰۵).
۱۱ – مسروری : در لغت پس ناف بریده را گویند و این حروف را بدین مناسبت مسروری گویند که غالباً اسماء کم از سه حرفی نمی شود و این حروف به سبب دو حرفی بودن از برادران خود بریده و بی علاقه شده اند و یا آنکه اینها بالنسبه به اسماء سه حرفی ناف بریده هستند در نقصان . کمال الدین محمد تقی؛ دستور سخن : ۹.

حا، خا ، را ، زا، طا ، ظا ، فا، ها ، یا، کذا فی الرشیدی (۱) و این حکم به غیر ترکیب است و در ترکیب همزه ئی زیاده کنند کذا فی نغزك (۲) محمّد مسعود طال عمره – « ولایکتب الایبای بعد الالف »، کذا فی الصراح (۳) و معنی ترکیب : در فارسی آن است که : مضاف شود ، مؤیّد :

یا که دهد یاد ز یای ندا   میزندت بانگ که این سوبیا

یا معطوف علیه شود به حرف عطف ، مؤیّد:

بای و تای و کاف و لام و او منذو مذخلا
رُبّ ، حاشا ، فی عدا، من، عن، علی، حتی ، الی (٤).

یا موصوف شود مقدم بر صفت ، مؤیّد :

بایی که به بخت بر نگاریم   زیر لب تست گربیابیم

و یا ضرورتی دیگر باعث شود و به تحرك و همین حکم دارد هرکلمهٔ مقصوره ، مؤیّد :

نرگس بی دست و پا تکیه زده برعصا   بهر گدای حسن کاسه نهاده به سر
فقیهان طریق جدل ساختند   لم ولانسلّم در انداختند
عصای کلیم اند بسیار خوار   به ظاهر چنین زرد روی و نزار (٥)

و این قول اصحّ است ، و لهذا به وقت نسبت به سوی عیسی ، عیسائی گویند به همزه

۱ – رشیدی : فرهنگ رشیدی ، به وسیلهٔ عبدالرشید بن عبدالغفور الحسینی المدنی التتوی ، درسال ۱۰٦٤ ق، به دوران پادشاهی شاه جهان به پایان رسیده این کتاب لغت به سال ۱۲۹۲ ق برابر با سال ۱۸۷٥ م در کلکته به چاپ رسیده است .
۲ – نغزك : کتاب نغزك یا زیرك ، شرح زرادی در صرف و نحو به زبان فارسی است که بعضاً اشارتی به دستور زبان فارسی دارد نویسندهٔ آن « محمّد مسعود بن محمد یعقوب است و بنا بر آنچه که در مقدمه کتاب مذکور درج گردیده ، محمّد مسعود متوطن دارالخلافت بلدهٔ ملتان بوده است . ر. ك به نغزك : ٥، از عبارت « طال عمره» معلوم می شود که [عبدالصمد شاگرد محمد مسعود بوده است]. و در زمان وی زندگی می کرده است ، در همین کتاب به استادی وی اذعان دارد . کتاب نغزك در سال ۱۳۳۰ هـ/۱۹۱۲م توسط مولوی غلام رسول در مطبع اسلامیه لاهور چاپ شده است .
۳ – الصراح من الصحاح خلاصه مشهوری است از صحاح جوهری که ابوالفضل محمد بن عمر المدعو به جمال قرشی آن را تألیف نموده است و در سال ٦۸۱ هـ در کاشغر به پایان رساند. (مقدمه دهخدا) .
٤ – حروف جرّیا جارّه درعربی عبارتند از :
با و تا و کاف و لام و واو ، ونند ومذ، خلا ، رب ، حاشا، من ، عدا ، فی، عن ، علی، حتی، الی (بیت از عوامل منظوم ابن حسام هروی) حروف جاره همان حروف اضافه هستند که در فارسی فراوان اند مانند: به ، با ، از ، بر ، تا ، در ، اندر ، نزد، نزدیك ، پیش و بالا و ....

و جمع ترسا ترساء آن به همزه آمده و در سکندری (۱) و مؤید(۲) و شرفنامه (۳) جمع ترسا ترسایان به یا نوشتن ، غلط گفته باز صاحب مؤیّد به قیاس ثابت می کند و می گوید : که یا بدل از همزه است ، کذا فی مدارالافاضل (٤) و بعضی در این محل یا افزایند به دلیل « لاهمزه فی کلام العجم ، الافی الابتداء » بر ایشان است که این حکم در اصل در لغت است و اکثر لغات فارسیان که به « الف» مقصوره است به «یا» در آخر نیز آمده است ، چنانچه در مدارالافاضل در فصل «یا» نیز آمده است ، چنانچه در مدارالافاضل در فصل «یا» در لفظ جدا ذکر کرده و گفته که جدای بالضم همان جدا ، چنانچه خدای و خدا، و جویای وجویا و به یای ثانی به غیر یا و این همزه و یا، بین بین خوانند.

۱ - سکندری: تحفة السعادة اسکندری ، لغت نامه ایست از فارسی به فارسی ، شامل کلیه لغات عمده که در شعر فارسی به کار می رود اعم از کلمات اصیل فارسی یا دری و پهلوی سغدی و عربی و ترکی. مؤلف آن محمود بن شیخ ضیاء یا (ضیاء الدّین محمد) که کار لغتنامه را در سال ۹۱۶ هجری (۱۵۱۰ م) به پایان رسانیده و آن را به نام اسکندر شاه یا سکندر لودی تالیف نموده است . اسکندر شاه از ۸۹٤ تا ۹۲۳ هجری (۱٤۸۹ تا ۱۵۱۷م) سلطنت کرده است . ترتیب لغات در این کتاب بر حسب الفباء و با توجه به حروف اوّل و آخر کلمات است . لغت نامه دارای بیست و نه باب است که هر بابی نیز دو فصل دارد یکی شامل کلمات ساده یا مفردات و دیگری شامل عبارات و کلمات مرکبه یا مرکبات . (مدارالافاضل ، چاپ لاهور: ۵ و نیز ر.ك به دهخدا .

۲ - مؤید : مؤیّد الفضلاء = این کتاب لغتنامه بسیار نفیسی است که شیخ محمّد بن شیخ لاد دهلوی آن را گرد آورده و بنا به قول بلوخمن ، در سال ۹۲۵ هجری (۱۵۱۹ م) به پایان رسانیده است . در این لغتنامه معانی کلیه لغات و عبارات شاهنامه و خمسهٔ نظامی و شش قطعه از اشعار سنایی و دیوان خاقانی انوری و ظهیر و ابهری و حافظ و سلمان و سعدی و غیر هم شرح داده شده است . مدارالافاضل، چاپ دانشگاه پنجاب ،مقدمه .این کتاب به سال ۱۸۹۹ برای بار دوم در مطبعه نولکشور به چاپ رسیده است .

۳ - شرفنامه : شرفنامه ابراهیمی ، لغتنامه ایست از ابراهیم قوام فاروقی که آن را فرهنگ ابراهیمی و شرفنامه احمد منیری نیز خوانده اند . از لحاظ نسبت دادن آن به عارف و صوفی معروف شیخ شرف الدّین احمد بن یحیی منیری). این کتاب بین سنوات ۸۶۲ و ۸۷۹ هجری (۱٤۵۸ تا ۱٤۷۵م) در زمان ابو المظفر باربك شاه از امرای بنگال تالیف شده است . در این لغتنامه معانی کلمات به تفصیل بیان شده و در شعرای معروف شواهد کافی ذکر گردیده است . کتاب شرفنامه دارای چندین باب و هر باب شامل مفعول است و در آن کلمات را به ترتیب حروف اوّل و آخر آنها تنظیم نموده اند . معانی کلمات ترکی نیز در آخر هر فصل داده شده است . (مدارالافاضل ، ج اوّل : ۵).

٤ - مدارالافاضل : کتاب لغت بسیار ذیقیمتی از الله داد فیضی دکنی ، فرزند اسد العلماء علی شیر سرهندی که در روزگار اکبر شاه (۹۶۳-۱۰۱٤ هـ .ق) در سال ۱۰۰۱هـ /۲-۱۵۹۳م ، نوشته شده است. این فرهنگ واژه های عربی ، فارسی و ترکی را توضیح داده و معنی کرده است .و به اهتمام دکترمحمد باقر در لاهور ، توسط دانشگاه پنجاب چاپ شده است .

دوم : ملفوظی (۱) ، یعنی : سه حرفی ، که حرف سوم از نوع حرف اوّل نباشد و آن سیزده است : الف ، جیم ، دال ، ذال ، سین ، شین ، صاد، و ضاد ، و عین و غین ، قاف ، کاف ، لام .

سوم ، مکتوبی(۲) یعنی : سه حرفی که حرف سوم از نوع حرف اوّل باشد و آن سه است ؛ میم ، نون ، و او ، اسم بیست و نهم ایشان همزه است .

و نوع چهارم از اسماء گفته نشد برای ندرت .

و همزه الف متحرّك است به حرکتی چنانچه : آن ، این ، او . یا ساکن منضغط (۳) چنانچه : مؤمنون ، و این مثال به لفظ عربی برای این است که ، همزه در کلام عجم جزبه ابتداء نیامده است چنانچه در بعضی شروح شافیه (٤) ذکر کرده که « لاهمزة فی کلام العجم الاّ في ابتداء و الضاد(۵) في العربيّة ، و لذلك قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم : « انا افصح منْ نطقَ بالضّاد » . و میانهٔ چاه و ماه و راه الف است فقط . و بدان که در جمیع اسامی حروف اول از نفس مسمّایی (٦) وی است مگر در الف (۷) که اوّل وی همزه است ، همزه که اول وی هاء است و الف به کسر لام در اصل این نام ، برای همزه بود به دلیل گذشته و

۱ - ملفوظی: ملفوظی آن را می گویند که به سه حرف مرقوم گردد و آخرش مانند اولش به تلفظ نیاید. چهار گلزار : ۲) و یا به تعبیر « دستور سخن » ملفوظی سه حرفی بود و حرف آخرش غیر حرف اولش باشد. کتاب فوق : ۹).

۲ - مکتوبی را مقلوبی هم خوانده اند ، دستور سخن: ۹ ، از این جهت مکتوبی گویند که مکتوب اسم مفعول است از کتابت به معنی نوشتن گویا آنکه حرف اول و آخرش از یك جنس نوشته شود و حکم نیز از برای اعم و اغلب است . لهذا مکتوبی نامیده اند و مقلوبی گویند از جهت آنکه به معنی واژه گونه است ، اگر این حرف را واژگون کنند فرق نکند لهذا مقلوبی گویند .

۳ - منضغط : از ضغط : فشردن ، تنگ کردن ، (منتهی الارب ، غیاث).

٤ - شروح شافیه : ابن حاجب (جمال الدّین ابو عمر عثمان بن عمر نحوی مالك (۵۷۰ - ٦٤٦ هـ/ ۱۱۷٤ - ۱۲٤۹م) دو اثر بسیار معروف دارد ، یکی در صرف عربی که عبارتست از شافیه و دیگری در نحو که آن کافیه است . شروح مختلف بر شافیه ابن حاجب نوشته شده که شرح شافیه زیب النساء دختر اورنگ زیب معروف است که توسط ابو الفتح مدرس ملتانی نوشته شده و دیگری شرح شیرازی است ، دیگری شرح شافیه ملا محمّد صالح مازندرانی است که در سال ۱۲۲۸ چاپ شده است . جار بردی هم در شرح شافیه است متن مزبور را ازجار بردی نقل کرده است (۱۳۹) اما در متن اندك اختلافی دارد :

لاهمزه فی کلام العجم الا فی الابتداء ولاضاد الا فی العربیه و لذلك قال (ع) انا افصح من تکلم بالضاد (جار بردی در شافیه چاپ سنگی سال ۱۲۷۱)

۵ - در متن : ولاالضاد فی العربیه . ٦ - مسمّایی : منسوب به مسمّی : نامیده شده (معین)

۷ - در متن : مگردر در الف .

چون آوردن الف در اوّل کلام متعذر بود، ضرورتاً همزه را برای وی عاریه گرفتند ، برای قرب مخرج و لهذا بدل از همزه شود در رأس و همزه بدل از الف شود ، در ولاالضالین . و همچنین است در « همزه» و « ها » چنانچه ایّاك و هیّاك، و این قول علماء عامّه است که اصل حروف عربیه بیست و نه است و قول مبرّد(۱) به بیست و هشت است ، زیرا که « آ » و همزه ، را در شمار نیارد، از اختلاط صورت گاهی به واو . چنانچه سوال گاهی به یا چنانچه سایل و گاهی به الف چنانچه سال (۲) به حروفی که لیّن اند ازخلط ، صورةً ولفظاً و کامل نشده است عدد ایشان مگر در لغت عرب کذا فی جار بردی (۳) . هشت ، حرف از این معدودها به فارسی نیامده است چنانچه در « فرهنگ سروری (٤) » بدین عبارت مبیّن اند :

هشت حرفست آنکه اندر فارسی ناید همی
تا نیاموزی نباشی اندرین معنی معاف
بشنو از من تا کدام است حرفها را یادگیر
ثا (٥) وحا و صاد و ضاد و طا و ظا و عین و قاف

۱ - مبرد : محمّد یزید بن عبدالاکبر الازدی بصری مشهور به مبرد، کلی به ابوالعباس .وی نحو را از حرمی و مازنی و غیر آن در فرا گرفت وبرخی او را بصری و عینی گفته اند . تولد او به سال ۲۰۷ یا ۲۱۰ بود. در سن ۷۷ سالگی به سال ۲۸۵ در بغداد در گذشت.در گورستان دارالکوفه مدفون است . ادب را بر مازنی و ابو حاتم سبحستانی آموخت ... (الأعلام ، زرکلی).

۲ - در متن : سال .

۳ - جار بردی : ابوالمکارم فخر الدّین احمد بن حسن بن یوسف ، دانشمند معروف قرن هشتم بود . (ف. تبریز ۷٤٦ هـ ق). وی پیوسته مواظبت بر تحصیل علوم می کرد و به افاده طالبان علم ممارست داشت . ساکن تبریز بود و همانجا در گذشت . جار بردی نزد قاضی بیضاوی صاحب تفسیر معروف تلمّذ کرده و با قاضی عضد الدّین ایجی معارضات ومناقضات داشته . وی تألیفات بسیار دارد از جمله : شرح شافیه ابن الحاجب درعلم صرف ، کتاب السراج الوهاج که شرح بر کتاب منهاج استادش قاضی ناصر الدین بیضاوی است در علم اصول ، تعلیقات بر کشاف ، المغنی که رساله ایست در نحو ، جار بردی در شرح کافیه همانطور که گذشت چاپ شده است .(الاعلام و نیز به کشف الظنون).

٤ - سروری : فرهنگ سروری به نام مجمع الفرس معروف است ، نویسندهٔ آن محمّد قاسم بن حاجی محمّد کاشانی است ، کتاب مجمع الفرس در ایران به امر شاه عباس اوّل نوشته شده بود .امّا وی در حدود سال ۱۰۳۲ هـ به هندوستان رفته و در دربار شاهجهان زیسته است ، یکی از ماخذ فرهنگ جهانگیری ، فرهنگ سروری است. این کتاب به کوشش دکتر محمّد دبیر سیاقی منتشر شده است ، مقدّمه کتاب و نیز : ص ۳).

۵ - در متن :

بشنو از من تا کدام است آن حرفها را یاد گیر حا و صاد و ضاد ...... [ثا ، ندارد]

یعنی تا مثلثه و حامهمله و معجمه و عین مهمله و قاف معجمه امّا به طریق ندرت آمده ، چنانکه ، مولانا عبدالعلا گفته : که عقد به فارسی عقعق را گویند امّا ظاهر هر مراد ایشان آن است که در اصل فرس نیامده و بعضی کلمات که آمده اند از استعمال متأخرین عجم است که به عرب مخلوط شده اند یا در اصل حرف دیگر بوده و متأخرین به یکی از این حروف هشت گانه (۱) بدل کرده اند و بعضی متتبعین گفته اند که باء تازی و جیم فارسی وفا نیز در اصل لغت فرس نیامده، و هر کلمه که یکی ازینها درو باشد در اصل لفظ دیگر بوده و حق آن است که در معجمه نیز نیامده بلکه مهمله بوده که معجمه خوانند کذا فی « الرشیدی» . و در « مؤیّد الفضلاء » علّه را به فضل عربی شمرده در « سکندری» است که به دال مهمله که در فارسی آید معجمه نیز خوانند مگر در لفظ خدا و در مؤیّد الفضلاء ذکر کرده (۲) هر دال در فارسی که بعد مدّه آید ذال خوانند چنانچه بغداذ ، و به این دو بود به مهمله و معجمه در مدارالافاضل ذکر کرده بود (۳)، باذ و داذ در فارسی ضد تار و فیل به باء تازی و دال معجمه نیز و در لغت « پر هوذ» (٤) نیز گفته که بر هوذ به فتح بای و های مضموم جامه نی که از تف آتشش زرد نماید و هر چه به نزدیك به سوختن رسد زرد (تر) گردد. و به بای تازی و دال معجمه نیز ، و مؤیّد این قول است از نظم ابن یمین :

تعیین دال و ذال که در مفرد اوفتد
ز الفاظ فارسی بشنو زانکه مبهم است (٥)
حرفی صحیح ساکن اگر پیش ازو بود
دال است هر چه هست ، جزین دال معجم است

و شرف الدّین علی (٦) :

درمیان فارسی فرقی میان دال و ذال
با تو گویم زانکه نزدیك افاضل مبهم است

۱ - در بالای این کلمه در متن نوشته شده : متبدل کرده.

۲ - مؤیّد ج ۱ : ۱۲۸.

۳ - مدارالافاضل ج ۱: ۲۳۰.

٤ - پرهوذ - به فتح بای پارسی و های مضموم ، جامه که از تف آتش زرد نماید و هر چه به نزدیك سوختن اید زرد گردد و به بای تازی و ذال معجمه نیز، کسائی فرماید ، نخواهم سوختن دانم که هم اینجا به پرهودم (مدارالافاضل) .

۵ - فرهنگ رشیدی ، مقدمه : ۲۰.

٦ - ایضاً

پیش از و در لفظ مفرد گر صحیح ساکن است
دال باشد ورنه باقی(۱) جمله دال معجم است

امّا بعد از تتبع وتفحص معلوم شد که این حکم کلیه نیست ، کذافی « الرشیدی » و استادی مولوی محمّد مسعود (۲) در « نغزک » ، لفظ گذاشته ذکر کرده اند که از بعضی اساتذه به « دال » مسموع است ، و اظهر آن است که به « دال » مهمله باشد زیرا که ، دال معجمه در زبان فارسی واقع نمی شود . چنانچه اهل لغت تصریح فرموده است . در فرهنگ سروری گفته که اگرچه حرف « حا » در فرس نیامده امّا لغتی چند به ندرت واقع شده نوشته شده چنانچه حوض ترسا و حصار ، نام شهری است حسن خیز و حرف گیر و حقهٔ کاوس و حزیران که نام اول تابستان از سال رومیان و حمدان به معنی قضت و حمونه به وزن مجموعه ، میمون را گویند و حال آن دو میل که بر طرف میدان وضع کنند که گوی از آن بگذرانند و حیری بکسرحا ورای مهمله در نسخهٔ وفا به معنی رواق والوان باشد و حق گوی و حوض ماهی و حلقچی(۳) ، اقوال این حکم مفرداتست . امّا در مرکبات تمامی حروف واقع شوند چنانچه ثنا گو ثنا گستربه معنی مدّاح و حاجب بار یعنی جبرئیل علیه السلام (٤) ، و حجت استوار ، یعنی قرآن مجید . و صاحب جوزا یعنی « تیر » که به تازیش « عطارد » گویند و صاحب کف بیضاء یعنی مهتر موسی علیه السلام و امثلهٔ این قسم بی حدّوبی عدّاست اما صد و شصت(٥) در اصل سین است و صاد غلط عوام است که مشهور شده است کذا فی « کفایة الصرف (٦) . و چهار حرف دیگر مخصوص است به فارسی وغیره از عجمی که به عربی در نیاید ، « پ » پیر به معنی ضعیف و « چ » چنبر به معنی حلقه و « ژ » کژدم به معنی عقرب و « گ » گور به معنی قبر .

۱ - در متن « باقی » ندارد .
۲ - عین عبارت نغزک ص ۲۳ به قرار زیر است :
بدانکه لفظ گذاشته از لفظ اساتذه جزاهم الله خیر الجزاء بدان به دال مهمله مسموع است ، و اظهر آن است که به دال باشد زیرا آنچه دال معجمه در زبان فارسی واقع نمی شود ، و چنانچه اهل لغت تصریح فرموده اند الاّ آنکه دال مهمله در آخر کلمه بعد مده واقع شود که حینئذٍ ابدال او به معجمه درست است چون بغداد علی ما فی الشامل .
۳ - حلقچی : نوعی شیرینی ، زولبیا .
٤ - در متن « عرم » است .
٥ - در متن : « سرخ » ؟
٦ - کفایة الصرف :
کتاب درسی بوده به شیوه سؤال و جواب ، و برای مبتدیان ، مؤلف آن ناشناخته است .

در کفایة الصرف است که ده حرف مخصوص است به فارسی که به عربی نیاید : « پ » (۱) ، پنبه ، و پیر و « ثا » ی جست و ثالک و « چ » (۲) چند و « خ » خموش و خوشی و « ف » فرحج (۳) و « ژ » (٤) دوزخ (٥) و زاژ و گاژ و « گاف » گرو گربه و « و او » شو و « ی » شیر ، یعنی اسد و « دال » دسته و مانند آن .

اقول : بر طبع وقّاد و خاطر نقاد ارباب استعداد مخفی نماند که در عبارت صاحب « کفایة الصرف » تسامح است به لفظ مخصوص ، زیرا که در زبان عجم از ترکی و هندی و غیر هما نیز بسیار واقع شوند و عجب تر آنکه خود به الفاظ هندی ، چنانچه جست(٦) که هندی مضارع است و ثالک که علم بلده است تلفظ فرموده اند و به تعداد خای خوش و خوشی و فای فرحج و دال دسته زیرا آنکه این سماع از غلطیان(۷) فارس است که « چ » را چنان تلفظ کنند که کاف مهمله به اشمام های هدایت معلوم شود و « ف » را چنان که « پ » (۸) فارسی به اشمام ، ها ، و دال را چنان که سر زبان به نزد بن ثنایای زیرینه بساید ، چنانچه احدی از غلطیان فارس پرسید (۹) که آیا هر جا که به فارسی عین معجمه است شما به قاف معجمه تلفظ می کنید ؟ گفت ، که نی ، کسی غلط گفته است ، یعنی : غلط گفته است به قاف معجمه تلفظ کرد و به غین معجمه نکرد و شش حرف در ترکی ، نمی آید ثا مثلثه ، و حا و عین مهملتین و ذال و ضاد معجمتین و هکذا ، فی الشرفنامه (۱۰) .

باب دوم : فی الابدال

بر اصحاب فطنت و ارباب خبرت مبرهن باد که ابدال حرف به لغت عرب موقوف بر علم صرف است که کافه (۱۱) پارسی خوانان (۱۲) را کافی و وافی است و در رسائل صرف

۱ - در متن : پای .
۲ - در متن : چیم .
۳ - فرحج یا فرحج بفتحین : کفل اسب (مؤید ، ج ۲ : ۵) .
٤ - در متن : زای .
٥ - همان دوزخ
٦ - جست : ازجستن ، در مدارالافاضل ذکر نکرده که هندی است .
۷ - غلطیان : از واژه هائی که ظاهراً ساخته مردم شبه قارهٔ بوده در متن ادبی فارسی . . . دیده نشده است .
۸ - در متن : پای
۹ - درمتن : از شخصی پرسید .
۱۰ - شرفنامه : ٤۳۸
۱۱ - در متن : کاف .
۱۲ - در متن : خانان .

مقنّنان (۱) کلان و مستفیدان (۲) مهان چندان مبالغه نموده که طایفه صرف دانان را کافی (۳) و وافی ، بنا بر آن عنان فرس تازی قلم به دست فراست به مضمار فارس صرف کرده که عامهٔ فارسیان را شافی وصافی.

الف به دال مهمله ،چنانکه به این و بدین و به آن و بدان و به یای مُثنّویه تحتانیّه چون اکدش و یکدش و ارمغان ویرمغان (٤) .

بای تازی به « و او » چون : خواب و خوا و نهیب و لهیو و بزرگ و وزرگ (٥) و بسر و وسر(٦).

و به « ف » : چون زبان و زفان (۷) و به « میم » : چون غژب وغژم (۸).

« پ » فارسی به فا ، چون : سپید و سفید .

و تابه دال مهمله ، چون : دستاس (۹) و دسداس (۱۰) .

جیم تازی به « راء» تازی ، چون : رجه و رزه و [به زای] فارسی چون کج و کژ و لجن و لژن و هجیر و هژیر ، بلکه مشهور آن است که رژه به زاء فارسی است .

و به « کاف » عجمی چون آخشیج و آخشیگ و به تاء فوقانیه چون تاراج و تارات ، خاقانی گوید (۱۱) :

هم بر سر خاکش از کرامات — تا تار همی رود به تارات

۱ - مقنّنان : از تقنین : وضع قانون کردن (دهخدا).

۲ - در متن : مستفیبان .

۳ - در متن : جافی .

٤ - در متن : العقان .

یرمغان : بر وزن و معنای ارمغان است .و آن تحفه و چیزی باشد که چون از جایی بجایی آیند . به طریق سوغات به جهت بزرگان و دوستان آورند (برهان قاطع).

٥ - بزرك : دانه روغنی است .

٦ - در متن بسر و سر .

۷ - زفان : به ضم ، زبان ،درتبخری است معرب زبان و نام فرهنگ زفان گویا ازینجاست. (مدارالافاضل).

۸ - غژب: همان غژم است : دانه انگور از خوشه جدا شده شیوه دار تازه باشد، و به معنی خشم وکینه(برهان قاطع).

۹ - در متن : و ستاس.

۱۰ - در متن : و سلاش.

۱۱ - مقدّمه فرهنگ رشیدی : ۱۱.

لیکن درین مثال لغز (۱) است زیرا آنکه : تارات در این بیت جمع تاره است . یعنی به کرات و مرات ، تا تار برسر آن خاك می گذرد و به جهت تیمّن و تبرك . « جیم » فارسی به « شین منقوطه» ، چون : لخچه و لخشه (۲) و کاچی و کاشی . و به « ژ» فارسی چون کاج و کاژ (۳).

« خا » به « ها » چون خجیر (٤) و هج ر و به غین چون ستیخ و ستیغ.

و « دال به تاء فوقانیة » ، چون : اج و تَراج ، و گفتید و گفتیت و زردشت و زرتشت .

و به ذال منقوطه : چون آدر و آذر .

« ر» به « لام » ، چون : سور و سول و کاچار و کاچال.

« ز» منقوطه به « جیم » تازی چون سوز و سوج و پوزش و پوجش و آویز و آویج (٥) و به «ج» فارسی ، چون ، پزشك و پچشك .

و به « غین » چون : گریز و گریغ .

و به « سین مهمله » ، چون : ایاز و ایاس و آنکزو آنکس و سین معجمه (٦) چون : پالوس و پالوش.

و به « ها » چون : آماس و آماه و خروس و خروه.

و به « جیم فارسی » چون خروج در خروس ، رودکی گوید (۷) :

سگالیده نی جنگ مانند قوچ — تبر برده بر ر چو تاج خروج

و سین معجمه به مهمله چون : شار و سار و شارك و سارك (۸) .

۱ - در متن رشیدی ص ۱۱ : « نظر » آمده است .

۲ - لخچه و نخشه (لخ) به ضم گیاهی است که در آب روید عوب حصیر و هندش پنیرا خوانند وخوشه که در شب برات و روغن به جای مشعل افروزند و در تبختریست و آن لغتی است در لیخ و آن را دخ نیز گویند (مدارالافاضل).

۳ - در متن : خایها چون کاج و کاژ خانها چون ....

٤ - خجیر : پسر گودرز که سهراب وقتی که به ایران می رفت در پار قلعه سفید دژ که در سبزوار است در جنگ زنده گرفت . خجیر و هجیر هر دو یکی است .(مدارالافاضل).

٥ - آویج: بر وزن و معنی آویز است که از آویختن باشد .(برهان قاطع).

٦ - در متن : سین مهمله .

۷ - رشیدی : ۱۱.

۸ - شارك یا سارك : پرنده ایست کوچك و خوش آواز (جهانگیری)، او را هزار داستان هم گویند (فرهنگ سروری).

و به جیم فارسی، چون : پاشان و پاجان (۱).

عین معجمه به کاف فارسی چون : لغام (۲) و لگام و غوچی و گوچی.

فا به واو ، چون گ فام و وام .

کاف تازی به خاء معجمه ، چون : شاماکچه و شاماخچه (۳).

و به عین معجمه چون کژگا و غژگا و غژگا(٤) و لیکن مشهور به کاف فارسی است .

کاف فارسی به عین معجمه چون گلوله وغلوله و گلیواج و غلیواج (٥) وامثال آن و مهمله، چون : آونگ و آوند و کیارنگ وکیارند(٦) و اورنگ و اورند و دنگ (۷) و دند و امثال آن .

لام برای را ء مهمله ، چون : زلو وزرو (۸) .

ن به میم چون بان و بام . واو به بای تازی ، چون : نوشته نبشته چون وام و بام و بعضاً » چون یا وه و یا فه و به حاء معجمه ، چون: هیز و خیز و به جیم تازی چون ماه و

---

۱ - پاشان یا پاچان : پاچیدن (برهان).

۲ - در متن: دام .

۳ - شاماکچه یا شاماخچه : سینه بند زنان و مخفف آن شاماك است (جهانگیری ، آنندراج ، برهان قاطع) همان ساماخچه (جهانگیری).

٤ - کژگا و عزگاو : غژغا و وغژگاو هر دو برای پارسی قلاده پرچم که آن را کز گاو گویند باغین نقطه دار بر وزن مسند او ، بمعنی غژغا است که گاو قطای باشد و بعضی دم آن گاو را قطاس می گویند به جهت آنکه اصل این لغت کژ گاو است یعنی ابریشم گاو - چه کژ بمعنی ابریشم هم آمده است . و چون در لغت و زبان فارسی تبدیل گاف به غین و برعکس جایز است همچون گام و لغام و گلوله و غلوله و امثال اینها و زین لغت نیز کاف کژ به غین تبدیل یافته است و کژ گاو غژگاو شده است (برهان قاطع).

٥ - کلیواج و غلیواج :

جانور گوشت ربای و آن را علیو از نیز گویند . و این معرب اوست.(مدارالافاضل).

٦ - کیارنگ و کنارند : در رشیدی ، کنارنگ و کنارند آمده،ص ۲، اما کیارنگ (کیارنگ) - با کاف فارسی در آخر بروزن دماوند ، رنگ لطیف و پاکیزه را گویند و به معنی سفید هم آمده است. (برهان قاطع).

در متن : کیارند ، اوریك و اورنگ و دنگ ود (که از متن رشیدی است ص ۲٦).

۷ - دنك (دنگ) به فتح و کاف فارسی ، نقطهٔ دائرهٔ پرکار و نشان و گویند دیوانگی و بیهوشی و دیوانه و بیهوش . (مدارالافاضل).

ودند به فتح همان دنگ : ابله ، و نام گیاهی (مدارالافاضل).

۸ - زلو یا زرو ؛ یا زولو : جلو همان زالو است : کرمی دراز که در آب پیدا شود و چون او را به عضو به بچسبانند خون را بمکد . (جهانگیری : ناظم الاطباء).

ماج و ناگاه و ناگاج (۱) کذا فی الرشیدی (۲).

ابدال حروف عربیه از فارسیه به تعریب .

التعریب : سخن عجمی عربی کردن کذا فی الصحاح (۳).

الف (٤) : از واو فارسی ، چنانچه بوریا و باریا عندالعامة وانّما اقول عند العامّة لأن أصمعی قول هوفارسی و هو بالعربیة باری بوری و باریة علی ما فی الصحاح و باء تازی از فارسی چنانچه کپان و قپان (٥) و شپور شبور(٦) وپرتاس و پرطاس (۷) و از میم چنانچه خم و خپ و باء (۸) مثلثه از تاء فوقانیه چنانچه ترید(۹) و ثرید » و قیل انّه لیس بمعرب ثرید بل هو اتفاق معنی » .

به جیم (۱۰) تازی از را چنانچه ارغوان وارجوان . و ازکاف تازی ، چنانچه : کریز، و از کاف فارسی به جیم چنانچه : گوهر و جوهر و گورب وجورب و سرگین و سرجین و کیک و قبج . و همچنین ، هر کلمه که درو قاف و جیم اجتماع کنند .» لأنهما لایجتمعان فی کلمة من کلام العرب و کذا اجتماع الجیم مع الضاد و الجصّ معرّب و مع التاء و الجبت لیس لعربی و مع الطاء و الطاجن لغة مؤلّده علی ما فی الصحاح ، فان قیل و قول الجبت فی قوله

---

۱ - در متن : ناگاه

۲ - رشیدی : ۲٦

۳ - و نیز ماده » عجم » در صحاح اللغة جوهری : ٤٦۷.

٤ - ۱ - اصلی و وصلی،۲ - برای ندا ، ۳ - برای دعا، ٤ - الف اتصال مانند دوشادوش ، ٥: الف عاطفه ، مانند رستاخیز ، ٦ - الف فاعل مانند بینا ، ۷ - الف اعضا چنانچه در سراپا (گلبن اکبر : ۹-۱۱).

٥ - کپان و قپان : به فتح و بای پارسی ، ترازوی نیك پله که از آن بارها سنجند به تشدید نیز بتازیش قسطاس خوانند. (مدارالافاضل).

٦ - شپور و شیور به بای پارسی مشدد و بغیر یا نیز - کذا فی السکندری و در مؤید است شپور بر وزن تنور نوعی از امیر علمخانه پادشاه که در وقت سواری نوازند .شیور نیز خوانند و به معنی بوق و قیل صهره ترسایان و آن یکی از سازهاست. (مدارالافاضل).

۷ - پرتاس یا برطاس :

پرتاس - نام شهریست ، جامه ای که از پوست روباه و پرطاس دوزند ، نوعی از پوستین روباه که ازملك پرطاس خیزد (فرهنگ معین).

پرتاس : نام ولایت ترکان (مدارالافاضل).

۸ - در متن : فا .

۹ - ترید یا ثرید : نام طعامی و قیل معرب ترید است به معنی شوربا (برهان قاطع ، مدارالافاضل).

۱۰ - در متن : به میم.

تعالی : « بالجبت و الطاغوت (۱) » یلزم اجتماع الجیم مع التاء بدلیل : إنّا انزلناه قرآناً عربیاً (۲) فجوابنا لوجهین : الأول وقوع (۳) الکلمات علی طریق کلام العرب من دخول الألف و اللام ، في أول الاسم و طوق التنوین في آخره و الاینقض بلفظ فارسی کجبل و هندی کمشکوة ، و رومی (٤) کقسطاس و الثاني محمول علی قسمیة الجزء ، کقوله تعالی « یجعلون اصابعهم فی اذانهم (٥) أی أنا ملهم (٦). هذا علی ما قال الحسن فی حاشیة المطول (۷). و در مکارمی (۸) ذکر کرده که جیم و تا در یك کلمه جمع نمی شوند مگر در تجارت ومراد ازین اجتماع ممنوع از حروف اصلی است پس در تجنب (۹) منع نیست .

و از با، چنانچه : ساده و ساذج و کوسه و کوسج و شبه و شبج .

حاء مهمله از خای معجمه و حای (۱۰) معجمه از کاف تازی چنانچه کامه و کامخ ، و دال مهمله از تا چنانچه رسته و رسد (۱۱) و بت و بد، و معجمه از مهمله چنانچه : ستاد و ستاذ و باده و باذق و ساده و ساذج، راء معجمه ازجیم تازی : چنانچه جره و زره (۱۲).و سین مهمله از معجمه چنانچه : ابریشم و ابریسم و گاو میس و گاو میش (۱۳) و بنفشه و بنفسج، و سین ، از جیم تازی ، چنانچه : جاروب و شاروب (١٤). و صاد مهمله از جیم فارسی چنانچه : چین و صین و چنگ وصنج و چرم و صرم . و از سین مهمله اسپهان و اصفهان، و از معجمه چنانچه : شمن و صنم بالقلب، طای مهمله از تاو تیلسان و طیلسان و تاك و

۱ - النساء (٤) :٥١

۲ - یوسف (۱۲) :٤

۳ - الاول وقوع الکلمات و قوع الکلمات.

٤ - در متن: و روی .

٥ - البقرة (۲):۱۹

٦ - متن : فالمراد من القرآن سورة واحدة و لغة هذه الآیة فیها هذا

۷ - مطول: کتابی است معروف در ادبیات عرب از سعد الدین تفتازانی متوفی ۷۹۲ هـ ق ، که از آن به عنوان کتاب درسی استفاده می شده است . بارها چاپ شده و شروح و ترجمه های آن موجود است .

۸ - مکارمی .

کتابی به این نام نیافتیم .

۹ - در متن : تجب .

۱۰ - در متن: جناحم وحب (؟) حای معجمه .

۱۱ - در متن : ررق ؟

۱۲ - در متن : حبوه و زرق و از سین مهمله چنانچه رسته و زرق (؟).

۱۳ - در متن : خاومیش.

١٤ - در متن : شاروف.

طاق (۱). عین مهمله از ها چنانچه سکر که و سقرقه (۲).

و ف از بای فارسی چنانچه پیل و فیل و پائید وفائید و پرگار و فرجار عربی چنانچه جاروب و شاروف، قاف از کاف عربی چنانچه تریاك و تریاق و کپان و قپان ، کربز و قربز، و ازها چنانچه دله و دلق و باده و باذوق و بره و برق ، « و في تعریب البرق دلیل آخر و هوما ذکر في الصحاح ، أنه لیس في کلامهم اسم علی فعل بتکریر العین إلدعم ، ».

فمعرب (۳) کاف از خا ، چنانچه خسرو و کسری فی الصحاح کسری بالفتح جمع کسر کمرضی جمع مریض و لقب پادشاهان فارس و هو بالکسرو هو معرب خسرو و فی شرح القصیده (٤) کسری بکسر الکاف و فتحها ، اسم جنس ملوك الفرس و هو معرب خسرو و در شرح قصیده بردة « ازعصام (٥)، کسری » بکسر کاف و فتحتین » اسم جنس است ملوك فرس را چنانچه قیصر ملوك روم را و فرعون ملوك مصر را پس از این جهت نوشیروان را کسری و ولید را فرعون خوانند و در صحاح گفته فرعون لقب کافری معروف و اسمه ولید بن مصعب . فی الکشاف (٦) اسمه قابوس و قیل ولید بن المصعب بن الرمان .

لام از دال ، چنانچه : خلنج و خدنگ ، در صحاح است خلنج درختی ، و هی معرب خدنگ خلانج جماعة و در مدارالافاضل گفته (۷) : خدنگ فتحتین و کاف فارسی چوبی و

۱ - در متن : وطابه و طایق

۲ - در متن : سقرقع .

۳ - دراینجا در متن اضافاتی دارد :

خصم نام مردی و نضم و شلم موضعی بشام و بدرابی در عرب و عزداهم ؟

٤ - شرح قصیده برده :

قصیده « الکواکب الدریة في مدح خیر البریة » از شرف الدین ابو عبدالله محمد بن سعید بوصیری شاعر مصری (٦٠٨ - ٦٩٤هـ) بسیار معروف است : دهها شرح بر آن نوشته شده است .الظنون چلبی ، زیر عنوان قصیده البرده و نیززکی مبارك ، المدایح النبویة ، فی الادب الحربی : ۱۹٦-۲۰۸).

٥ - عصام : شاید ، عصام اسفراینی باشد ، ابراهیم بن محمد بن عربشاه اسفراینی ملقب به عصام الدین ، وی به سال ۸۷۳ ق در اسفراین از شهرهای خراسان متولد شد پدرش از قضات آنجا بود و او به اموختن علم پرداخت و در اواخر عمر به سمرقند رفت و به سال ۹٤٥ ق درین شهر در گذشت . او راست : الاطول : در شرح تلخیص المفتاح قزوینی، در علوم بلاغت و میزان الادب . و نیز شرحها و حواشی در منطق و توحید و نحو دارد (اعلام زرکلی ، ج ۱ : ٦٥).

٦ - کشاف : (شرح) کشاف اثر زمخشری کتاب مفصل و معروفی در ادب عربی،

۷ - مدارالافاضل ، ج۲: ۱۲۰.

درختی است که از وی حنای زین وتیر و ترکش سازند(۱) و از خدنگ تیر مطلق نیز اراده کرده اند، فردوسی فرماید :

به پیراهنش پشتهای خدنگ   بهم در شده شاخ در شاخ تنگ
گرانمایه اسپان بزین پلنگ   فشانده گهر در حناء خدنگ (۲)

و از نون چنانچه چندل و صندل ، واو عربی از فارسی چنانچه :
موزه و موزج و بوسه و بوسج و کوسه و کوسج ، یا از الف چنانچه : از بازار و بیزار و ازواو چنانچه : نوروز و نیروز و ازهای فارسی چنانچه: فیروزه و فیروزج.

بدانکه (۳) بدل در بعضی مواضع به اتفاق وزن در معنی شناخته شود و در بعضی مواضع به معنی فقط چنانچه گوهر و جوهر و چوگان و صوجان (٤) .

باب سوم : در بیان وضع حروف تهجی.

الالف الفرد من الرجال و به حساب جمل : یکی و الف ساکن به معنی ملازمت (٥) آید چنانچه ، در این مصراع :

تا رسیدند هر (٦) چه دو شادوش

ای، تا رسید هر دو به ملازمت دوش یکدیگر

و نیز چیزی را به معنی (فاعل) آن چیز گرداند چنانچه در این مصراع :

در هم آمیختند خنداخند - یعنی در یکدیگر آمیختند ، خندنده و خنداخند (۷) . همین حکم دارد . نیوشا و کوشا و جویا و پویا از این قبیل است و معنی ایشان نیوشنده . و کوشنده و جوینده وپوینده و نیز به معنی به بر آید که ترجمه مع وعلی است چنانچه : « در هلاکم بکوش زوداروود » (۸) ای، زود برو و زود بر زود ، و نیز به معنی از اینجا تا از

۱ - در متن جمله : در مدارالافاضل گفته ... چوبی و درختی است که از وی تکرار شده است.
۲ - در شاهنامه چاپ دبیر سیاقی ج ۲ : ۹۸۳ این بیت بدین گونه ذکر شده است :
گرانمایه اسبان به زین خدنگ   فشانده گهر در جناق پلنگ
۳ - در متن : و غیر المذکور آن کرات الامثله فکثیر والا قادر بدانکه.
٤ - در متن صوبحان .   ٥ - در متن : ملازت .
٦ - مؤیّد ج ۱ : ۳ = دو
۷ - مؤیّد ج ۱: ۳ خند اخند شاید دراصل خندا بوده است .
۸ - در مؤیّد مصراع قبل از نیز آورده است :
شه زگر می سیاستم فرمود   در هلاکم بکوش زودا زود
مقدّمه مؤیّد ج ۱ : ۳.

آنجا آید چنانچه سراپا و سراسر ،ای ، از سر تا پاو از یک (۱) سر تا سر و دم ، سعدی راست :

بخدای و به سراپای تو کز دوستیت   خبر از دشمن و اندیشهٔ دشنام نیست

و نیز بدل حرف ندا ، محذوف آید، سعدی راست :

خدا یا به حقّ بنی فاطمه   که بر قول ایمان کنی خاتمه

در اصل خدا بود حرف ندا را حذف کرده در آخر منادی الف عوض در آوردند و الاّ تقدیم منادی برحرف ندا شود این ممنوع است .

و همچنین است اللهمّ ، در اصل یا الله بود و یارا حذف کرده در آخر الله میم مشدده در آوردند و اجتماع معوض منه جایز نیست و قول اقول القائلین : خاقانی ، خاقانیا : محمولست بر تصغیر و یا الف معجم است و بعید نیست که اشارت به سوی اصل کرده باشد فی الصحاح ، ربّما جمع بین البدل و المبدل منه فی ضرورة الشعر ، لانّ الشا عربروالشی، إلی اصله (۲) .

و عجب نیست که خطا افتاده باشد زیرا خطا از مجتهد طاری است . پس چه جای شاعر است واین چهار احتمال است در هر جا، چنانچه ،

ای قاریا چنان بشنو بی نحو   محو کردد صد سال کربخوانی

و نیز مفخم آید چنانچه ، خاقانی راست :

بدا سلطانیا کورا بود رنج دل آشوبی
خوشا درویشیا کورا بود گنج تن آسانی (۳)

و نیز برای دوام و استمرار در آخر جمله دعائیه افتد ، حافظ راست :

عمرتان بادا مدام ای ساقیان بزم جم
گرچه جام ما نشد پر می ز دوران شما

این همه نقل مسایل از شرف نامه و دلائل از صاحب مؤیّد الفضلاء . فرموده است ، هر الف ساکن که میان دو کلمه متجانس واقع شود آن الف بر مقارنت بود یعنی دلالت می کند

۱ - در متن : کم سر .
۲ - در متن: فی ضروره الشعر الرا جز عفویت رعذیت بالا همالان الشاعر براالشی الی اهله (!).
۳ - در مؤیّد بعد از این بیت آمده است :
بدا و خوشا در اصل ای بد و ای خوش بوده است و الف سلطانیا و درویشیا مفخم است و نیز برای دوام واستمرار درمیانه و آخر دارندش چنانچه بماناد و بادا و به معنی واو عطف نیز آمده کذا فی الشرفنامه منیری ... ج/ ۲ : ٤.

بر این که هر دو به یکدیگر پیوسته اند ، و هم از بهر این الف به معنی بای اتصال آید و یا به معنی بای الصاق آید و یا به معنی مع آید و آن هر دو کلمه که متجانس اند در بعضی مواضع مفید معنی حالیه نیز باشد چنانچه درنظایر مذکوره از دوشادوش (۱) وخندا خند و زودا زود یعنی تا رسیدند هر دو درین حال که دوش یکی ملصق بود به دوش دیگر و درهم آمیختند درین حال که خندیدن یکی مقارب بود به ندیدن دیگر و در این حال که یك شتابی ملصق بود به شتابی دیگر یعنی قدری تأخیر نبود وهم از این قبیل است رو در رو گفتم وپیاپی رفتم، ای گفتم در این حال که روی من ملاقی بود به روی او رفتم در این حال که پای من متّصل بود به پای او. و همچنین است که شبا شب تا ختم و سراسر یافتم، ای، تا ختم در این حال که یك شب ملصق به شب دیگر بود اینجا از شب جزء شب مراد است که یك ملصق به شب دیگر بود و از قبیل (۲) ذکر کل و اراده جزء است ، چنانچه گوئی بسیار شب رفته است و اندك مانده یعنی بسیار جزء رفته است و اندك مانده است ، مؤیّد این معنی را استعمال ایشان در محل سراسر و سر به سر با اظهار با در مقام الف و درمثل این ترکیب الف امتدادیة (۳) نیز می تواند بود ای از یك سر تا سر دوم و قوله سراپا هم ، از این قبیل است (به یك معنی (٤))و نظائر دیگر از آن متجانس که اینجا معنی حالیه نیست بلکه مقارنه است بسیار است چنانچه پیچ و حجاجج (٥).

امّا آنچه مرکّب است به دو متجانس به توسط الف ساکن به معنی مع است آن الف متوسط چنانچه سه شبانروزی (٦) سه شب با سه روز ورو است که اینجا الف را به معنی واو بگویی هم با رعایت معنی مقارنه به دلیل آنکه سه شبانروز ترجمه ثلاثة ایام ولیا لیها است

۱ - مؤیّد ، ج ۲ :٤= لفظ دوشادوش.

۲ - در متن ،عبارت « اینجا از شب جزء شب مراد است تکرار شده» .توضیح صاحب مؤیّد بعد از جملات فوق به قرار زیر است :

آنچنان اینجا هم یعنی تا ختم درین حال که یك خبر و شب متصل بود به خبری دیگر از بهر این حاصل معنی می گوئیم که همین در شب تافتیم یعنی روز بکردیم و بافتیم درین حال که یك سر متصل به سر دیگرای یك طرف متصل بود به طرف دیگر یعنی تمام یافتیم .(ج ۱ : ٤).

۳ - در متن : امدادیه .

٤ - به یك معنی از مؤیّد است . (ج ۱ : ٤).

٥ - در متن چقاچخ آمده اما،

در مؤیّد آمده : ای یك جحیدن ملصق به حجیدن دیگری و آواز زهازه ای آواز زه گفتن یکی ملصق به زه گفتن دیگری و جقاجق ای یك چق ملصق به چق دیگر و همچنین چکاچک (ج ۱ : ٤).

٦ - در متن : شبانروز.

و سراپا نیز از این قبیل است (۱) با جواز احتمال مذکور.و هر الف ساکن که در آخر کلمه آید برای تصغیر بود و این روایت در قنیة (۲) مذکور است در لغت بازار یا بدین عبارت بازار یا با تصغیر بازاری است و تصغیر برای تحقیر و تقلیل باشد و اندکی است که برای تعظیم (۳) آید و برای شفة و تلطف و ملاحت چنانچه درعربی مشهور و مسطور است .

و در فارسی ،الف سلطانیا و درویشیا که در بیت مذکور است هم از این قبیل است یعنی : الف سلطانیا برای تحقیر و تقلیل است و الف درویشیا برای تعظیم و شفقت است و سیاق کلام نیز مؤید این معنی است و مفخم جائی گویند که هیچ معنی نتواند و نیز الف ندا استمراری است یعنی همیشه است (٤) و شیخ ابراهیم (٥) ، این الف را بدل حرف ندا گفته است ، و محل ندا ، نیست . و لفظ بد و خوش صلاحیت ندارد که منادی شود زیرا آنچه نه علم است نه صفت .و نیز الف مذکور برای فاعل بود اگر در آخر امر لاحق شود چنانچه گویا و شنوا و این کلیه (٦) نیست زیرا که نمی گوئی از زدن ، زنا و از کردن ، کُنا و بعد الف فاعل در بعضی مواضع نون نیز گویند چنانچه خندان و گریان .

و نیز الف مذکور به علامت جمع آید اگر در آخر اسم مفردها(۷) باشد چنانچه با دها و جامها (۸) و نیز در آخر کلمه برای استقامت وزن قافیه بر طریق اشباع افتد، چنانچه :

۱ - در مؤیّد آمده : وی تواند الف امتدادیه باشد.

۲ - قنیه: قنیة الفتیان : این کتاب را شیخ صدرالدّین بن بدرالدّین بنا به تقاضای خواهر زاده خود تألیف نموده است . این کتاب دارای ۲۱۳ بیت شعر است . مدارالافاضل ، چاپ دانشگاه پنجاب . ج اوّل، ص ذ مقدّمه.

۳ - در مؤیّد اضافاتی دارد :

بروجه استعاره و برای مدح ... ج۱:٤

٤ - از مؤیّد اخذ شده ج ۱: ٤.

٥ - شیخ ابراهیم که در مؤیّد هم آمده صاحب فرهنگی یعنی است که به نام فرهنگ شرفنامه منیری یا فرهنگ ابراهیمی معروف است مؤلف آن شیخ ابراهیم ابن قوام فاروقی است ، (مقدّمه کشف اللغات : ٤).

٦ - در متن : فا

۷ - در متن : جایها.

۸ - در متن: بیت.

پیاده شود دشمن از اسب دولت (۱) چو گردی بر اسب سعادت سوار
بر اسبِ سعادت سواری و داری به دست اندرون از سعادت سوارا

و از این قبیل است که ابو حفض حکیم سمرقندی گفته است :

آهوی کوهی در دشت چگونه بوذا چون ندارد یار (بی یار) چگونه دوذا (۲)

قول الف ساکن برای وقف کلمه نیز زیاده کرده شود در آخر کلمه چنانچه صاحب مؤیّد الفضلاء در لغت اصل او ذکر کرده که اصلاً « بالفتح قطعاً » و الف وقف است و نظایر دیگر بسیار است در کلام فصحاء ، چنانچه حافظ فرماید :

گرد و روزه دور گردون برمراد ما برفت دائماً یکسان نباشد کار دوران غم مخور (۳)

و الف متحرّك که او را همزه خوانند دواند (یکی) متحرك صورتاً و معناً و آن همزه استفهام است و این همزه استفهام در فارسی مضموم باشد کذا فی مؤیّد الفضلاء و در شرفنامه است که در بعضی نسخ به خط محققان بعد همزه استفهام (فارسی) و او معدوله نبشته اند (٤) دوم متحرك است صورتاً و ساکن است معناً و آن الف وصل است و این همزه وصل در فارسی جائی مضموم خوانند برای متابعت تا بعد چنانچه شتر و اشتر و سطرلاب و اسطرلاب جای مفتوح برای خفت ، لأن الفتحه اخَف الحرکات » چنانچه فسون و افسون وجای مکسور برای موافقت یا برای آنکه « أنّ الساکن اذا حرك بالکسر » چنانچه : شکم و اشکم و سکندر و اسکندر و رواست که همزه وصل را حذف کنند و ما بعد او را حرکت دهند ، فقط چنانچه : درنظایر مذکوره و یا بما قبل وصل کنند به دادن آخر ما قبل حرکت آن همزه وصل که « نقل عن مؤیّد الفضلاء ، بالایجاز »(٥) .

البا ، مرد بسیار شهوت و در جمل: دوعدد ، وحرفی است ازحروف تهجّی بر معانی مختلفه : برای الصاق است ، چنانچه : گذشتم به زیدای به مقامی که نزدیك بود از آن مقام زید و برای استعانت فاعل به صدور فعل از آن ، چنانچه نوشتم به قلم ومثال اول ترجمه

۱ - در متن : مصراع اول این رباعی در مصرع چهارم آمده ازمؤیّد ص ٥ تصحیح شد ودر مؤیّد ذکر گردیده چنانچه « قطران » راست ص ٥ و در مؤیّد اضافه می کند که :
چون ازین معانی مذکور هیچ یافت نشود مفخم باشد ، این بود بیان الف ساکن: ٥
بهرحال بیت از قطران تبریزی است ، دیوان قطران ، تصحیح محمّد نخجوانی:۲٦.
۲ - تاریخ ادبیات ، دکتر صفا ، ج ۱: ۱۷٥.
۳ - در دیوان حافظ، تصحیح قزوینی و غنی: حال دوران : ۱۷۳.
٤ - در مؤیّد ، ج۱ : ٥، آمده است . معاینه گشته است ، و همزه استفهام در فارسی کسانی مفتوح خوانند که تحقیق ندارند.
٥ - مؤیّد ، ج ۱ : ٥.

« مررتُ بزید ، است و در ثانی ترجمهٔ کتبتُ بالقلم » است وبرای مصاحبت ، چنانچه گرفتم اسب را به زین او ،که ترجمه « اشتریت الفرس بسرجه » است یعنی مصاحبت سرج و اشتراك او مع الفرسْ درخریدن و فرق فیما بین الصاق و مصاحبت آن است که لاچارگی است الصاق را از لزوق و سوق به خلاف مصاحبت و برای مقابله ، چنانچه :

عروس عدن دَر به دینار داد

و در عربی مثالش « بعتَ هذا بذالك » است و برای ظرفیت اگر متصل شود به چیزی که صلاحیت دارد ، چنانچه نشستم به مسجد که ترجمهٔ « جلستُ بالمسجد » است ،و برای تعلیل و معنی او از بهاست چنانچه مال به نزیداست که ترجمه « المال بزید » است ودر عربی درین مقام اکثر لام است و لهذا گفته اند که حروف جارّه بدل از یکدیگر می شوند و ازینجاست که به معنی من آمده است « فی قوله تعالی : سال سائل بعذاب واقع ، للکافرین... (۱) و برای قسم چنانچه به خدا که ترجمهٔ بالله است و چون به الف نویسنده به جز معنی مصاحبت ندارد و چون به یا نویسند بجز معنی غیر ندارد و آن که به معنی علی آمده است از مسئلهٔ بدل است و برین معانی مذکوره مشتمل است قول صاحب مؤیّد الفضلاء ، که : بالفتح ترجمهٔ یا مکسوره است در تازی و آنچه زائده بر فعل در آید مکسوره آید اگر ما بعد او مفتوح و یا مکسور است . چنانچه ببین ، وزن مضمومه آید . اگر ما بعد مضموم ، چنانچه بگو بعضی که در این مقام مکسور خوانند غیر فصیح است . و اندکی است که با زائده مفتوح آید چنانچه سعدی فرماید:

بچه کار آیدت زگل طبقی از گلستان من ببر ورقی (۲)

و مؤیّد این معنی است قول بنده که مسؤول به برخورداری قرهٔ عینی است (۳) :

باء معنی را به جز فتحش نخوانی ای جوان باء زاید را متابعت حرکت ما بعددان
لیك گرما بعد او مفتوح باشد کسر خوان و آنکه زاید هم بود مفتوح قلت را بدان

و چون به معنی درو برآید باز در آن کلام بعد او درو بر افتند بعضی گویند که آن به معنی درو براست که مفسر واقع شود برای امتیاز از معانی دیگر و چون لفظ می بر مضارع داخل شود در کلام فصحا با را نیارند و اگر علی سبیل الضروره بیارند یا را(٤) مقدم کنند چون می بشکند ، مؤیّد ، سعدی است.

۱ - المعارج، ۷، ۱ : ۲.
۲ - کلیات سعدی ، فروغی : ۳۲
۳ - ظاهراً مؤلف فرزندی داشته و می خواسته به وی زبان فارسی بیاموزد.
٤ - در متن : دا

این همه هیچ است چون می بگذرد　　بخت و تخت و امر و نهی و گیرودار(۱)

و اگر نون نفی بر فعل داخل شود اولی آنست که بارا داخل نکنند و عوام نون و بارا(۲) جمع کنند و گویند نه بزد، کذا فی نغزك و شیخ ابراهیم فرموده که بارا بر نون مقدم باید آورد و اگر عوام عکس می کنند اقول با ظرفیت مقدره نیز می باشد. اگر اسمی مضاف باشد به ظرف خود مثالش : جامی فرماید :

سنگ به بطحاش گهر وار همه　　ابر به صحراش گهر بار همه (۳)

یعنی سنگ به بطحاش ابر به صحراش ، یا نباشد ، مثالش سعدی فرماید :

[وقت ضرورت چو نماند گریز] (٤)　　دست بگیرد سر شمشیر تیز

یعنی دست بگیرد و تعلیله نیز مقدره می باشد، اگر اسمی مضاف باشد به غیر ظرف خود یا به غیر اصل خود ، مثالش ، جامی فرماید :

نام تو عدل بود کار تو عدل　　آشکارا شده ز آثار تو عدل

و با ملفوظ (٥) به معنی بیش [مثالش سعدی فرماید] :

شکایت کند نو عروسی جوان　　به پیری ز داماد نامهربان

و به معنی مقدار نیز آمده است اگر داخل شود بر مقادیر و مکاییل ، مثالش خسرو فرماید.

مست به خمها کند آشام می　　پاك هم از بوی وی افتد به قی (٦)

یعنی به مقدار خمها و به معنی سبوی (۷) ، جامی فرماید :

روی همت به صفاکیشان کرد　　کسب علم از کتب ایشان کرد(۸)

یعنی سوی صفاکیشان و برای انتهای غایت ، شرف الدّین بخاری فرماید :

پس دگر بار پنجه زن در حال　　هر دو ساعد به مفرقین بمال

به معنی تا آرنج ، لیك احقّ واضح آن است که درین معنی، با بدل است از الی.

التاء(۹) : البقرةَ التي تَحلَبُ دائماً ، و به حساب ابجد چهار صد و نیز در

---

۱ - کلیات سعدی ، فروغی : ۷۲٤　　۲ - در متن : یا .

۳ - جامی ، مثنوی هفت اورنگ ، مدرس گیلانی : ۶۸.

٤ - کلیات سعدی ، فروغی : ۳۵.

٥ - در متن : ای نام برای تو وی کار برای تو

٦ - خمسه امیر خسرو ، امیر احمد اشرفی: ٦۲

۷ - در متن : سوی.

۸ - مثنوی هفت اورنگ ، مدرسی گیلانی : ۵۵۸.

۹ - این حرف در لغت به معنی خمیر سرجوش است .(فائق محمّد ، مخزن الفوائد: ۱٤).

آخر کلمه متحرك به حرکت عارضیّة و ساکن به معنی تو و ترا آید وما قبل او نیز ساکن باشد تا متحرك، خسرو فرماید .

ناوك بی دینیت شد کفر گاه　　هندی محرابیت ایمان پناه (۱)

و نیز به معنی خود بود و اگر با الف نویسند ترجمهٔ حتّی بود ، چنانچه ، خواندم ورد را تا صباح ، که ترجمهٔ « قرأتُ وردی حتی الصباح » است در انتهاء غایت ، سعدی فرماید :

به هند آمدم بعد از آن رستخیز　　وز آنجا به راه یمن تا حجیز(۲)

و به معنی تو ، و درین حالت به نون معروف تر است ، جامی فرماید :

ورنه تا جان بود اندرتنتان　　در تن از نیزه کنم روزنتان (۳)

و نیز برای تأکید آرند ، خسرو فرماید :

تا به نمی(٤) تر نکنی پای خویش　　[بیشترك رو که چه دریاست پیش](٥)

و تای (٦) علّت ، [خسرو فرماید].

خسرو میکوش به راه صولب　　تات شود ترك خطای خطاب (۷)

این مسائل منقول است از مؤیّد الفضلاء ، و در عدد نیز زیاده آرند چنانچه چند تا جامه و کاغذ و امثال آن ، کذا فی مدارالافاضل .

الثاء (۸) : چشم زخم (۹) از هر چیزی و به حساب جمل پانصد کذا فی مدارالافاضل در مؤیّد است ، الثاء آنچه زندگانی کنند از هر چیزی (۱۰) در فارسی نیاید.

---

۱ - خمسهٔ امیر خسرو ، امیر احمد اشرفی : ۳۷

۲ - کلیات سعدی ، فروغی : ۳۷۷.

۳ - جامی ، مثنوی هفت اورنگ، مدرس گیلانی : ٥٤.

٤ - در متن : ری

٥ - خمسهٔ امیر خسرو : ٤.۳.

٦ - متن : رای

۷ - خمسه امیرخسرو : ٦.

۸ - این حرف در لغت به معنی چیزی نرم باشد و آنچه بدان زندگانی کنند و به معنی چشم زخم نیز. فائق محمد، مخزن الفوائد : ۱٦.

۹ - در متن : چشم زخ ، در مدارالافاضل نیز چشم زخ است ، ۱٤، مؤیّد : ۲۷۸.

۱۰ - از جمله ، هشت حرف است که در فارسی نمی آیند و مخصوص به عرب هستند :

در زبان فرس ناید هشت حرف　　می شوند آنها به تازی حرف حرف

ثا و حا و صاد و ضاد است ای عزیز　　طا و ظا و عین و هشتم قاف نیز

الجیم : شتر مست ، کذا فی مدارالافاضل ، و در سکندری است : زلف به رخساره افکند. غالباً تشبیه اراده کرده باشند ، نه از روی اصل لغت و به حساب جمل سه عدد و جیم فارسی مکسور و یاهای مکتوبه برای تعجب آید ، سعدی فرماید .

چه خوش گفت فردوسی پاك زاد　　که رحمت بر آن تربت پاك باد (۱)

و برای استفهام آید، سعدی فرماید: .

چه دیدی درین کشور از خوب و زشت　　بگوای نکو نام نیکو سرشت (۲)

و برای نفی، اگر ما بعدا و کلام مثبت (۳) باشد، (سعدی فرماید).

چه کم گردد ای صدر فرخنده پی　　که باشند مشتی گدایان حی(٤)

و برای ثبوت ، اگر ما بعدا و کلام منفی باشد، (سعدی فرماید).

چو نعمت ندیدی زیزدان خویش　　چرا نا سپاسی گرفتی به پیش

یعنی همه نعمت و دولت دیدی . و برای استحضار ، حافظ فرماید :

مرا در منزل جانان چه امن و عیش چون هر دم
جرس فریاد می دارد که بر بندید محملها(٥)

و اگر به کلمه پیوندد به یا نویسند بعد یارا ساکن کنند و متحَرك نیز دارند، حافظ فرماید :

دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیرما
چیست یاران طریقت بعد از آن تدبیر ما(٦)

و همچنین هر الف متحرك ما قبل او مکسور به یا نوشته و خوانده شود چنانچه بیاید، و نیاید وامثال آن بسیار است ، و نیز به معنی بسیار آید، سعدی فرماید :

چه شبها نشستم درین دیرگم　　که حیرت گرفت آستینم که قم (۷)

و نیز به معنی: زیرا که ، در آن وقت مابعد او دلیل او باشد و به معنی خبر ، مثالش :

---

۱ - کلیات سعدی ، فروغی : ۲٦٤.
۲ - در کلیات سعدی دیده نشد.
۳ - در متن : هشت .
٤ - کلیات سعدی ، فروغی : ۲.٤ .
٥ - حافظ ، قزوینی: ۲.
٦ - همان: ۸.
۷ - سعدی ، فروغی : ۲.۳

آنچه در سرداشتم ، بگذاشتم　　غم مخور شیخا که من برداشتم

و در این مقام بعید نیست که لفظ آن اشارت به سوی معهود ذهنی باشد و به جای کاف باشد پس معنی آنچه ، آن چیز که باشد. و به معنی کاف ابتدائیه آید ، که چنانچه و چنانکه و اگر مکرر افتد یعنی مساوات بخشد، سعدی فرماید :

چو مردانگی آید از رهزنان　　چه مردان لشکر ، چه خیل زنان (۱)

و به ضم بود و مکتوبهٔ حرف تشبیه است ، سعدی فرماید :

دو پا کیزه گوهر چو حوری ، پری　　چو خورشید و مه زهره و مشتری (۲)

و حرف شرط است سعدی فرماید :

چو در دوستی ، مخلصم یافتی　　عنانم ز صحبت چرا تافتی ؟

و همین ، بر دو معنی دارد به واو ملفوظ و نون ، سعدی می فرماید :

به قدر هنر جست باید محل　　بلندی و نحسی مکن چون زُحل (۳)

و مثال شرطیه ، جامی فرماید .

چون سوی خشکی سفر افتادشان　　بر سر جمعی گذر افتادشان (٤)

و قولهم چنان و چنین به ضم جیم (٥) [فارسی] این جا مرکّب است به اسماء اشارت و اصل این هر دو کلمه چون آن و چون این است و او را حذف کردند بعد حرکت همزه نقل کرده به ما قبل دادند چنان و چنین شد « شرح بهذا فی کشف اللغات (٦) و شارح « قران السعدین (۷) »نیر در شرح این بیت :

---

۱ - سعدی ، فروغی : ۲۱۳.
۲ - همان : ۲۱٦.
۳ - همان : ۳.۳.
٤ - جامی ، مثنوی هفت اورنگ ، مدرس گیلانی : ٤۱٥.
٥ - در متن : چم.
٦ - کشف اللغات و الاصطلاحات :
کتاب لغتی است از عبدالرحیم بن احمد سور در ٦ مجلد ، کتاب مذکور در مطبعهٔ ثمر هند توسط پندت بخباتهہ در سال ۱۲۹۲ ھ/ ۱۸۲٦ چاپ شده است .
۷ - قران السعدین :
مثنوی امیر خسرودهلوی است ، با قصیده ئی که هر بیت آن را « عنوان » موضوعی کرده و توضیح داده است .
شکر گویم که به توفیق خداوند جهان　　بر سر نامه ز توحید نوشتم عنوان
قران السعدین ، و تنقید مولوی محمد اسماعیل ، مطبع استی سو علی گڑهہ کالج ۱۹۱۸: ۳ . ۷.

صفت مسجد جامع که چنان راست درو　　شجره طیبه هر سوی چو طوبی به جنان

گفته که لفظ چنان را که در مصرع اوّل است به ضم جیم فارسی خوانده .

لفظ چرا مرکب است از چه استفهامیه ورا که به معنی از بهر است یعنی از بهر چه و این معنی را مؤیّد است قول شیخ ابراهیم که گفته چرا به کسر به معنی مذکور و مشهور امّا آنچه در مدارالافاضل مذکور است : که چرا بالفتح جیم (۱) فارسی معروف به معنی چریدن و چراگاه مخالف این ترکیب است و مؤید آن است که لفظ مفرد است موضوع بر این معنی :

الحا : مرد نیکو کار، وزن بلند آواز و نام قبیله کذا فی مدارالافاضل ، در مؤیّد الفضلاء است زن زبان آور(۲) و در حساب جمل هشت عدد ، و در فارسی نیامده است .

الخاء : شعرالاست (۳) و در حساب جمل ششصد.

دال ، (٤) در حساب جمل چهار عدد و به تشدید لام به معنی : راهنما.

ذال ، در حساب جمل هفتصد و عرف الدیك (٥) یعنی : تاج خروس کذا فی المؤیّد.

را ، به حساب جمل دو صد، در لغت کفچه خُرد، کذا فی مدارالافاضل ، وراء (٦) مفتوحه ممدوده ، برای علامت مفعولیّت آید یعنی واقع شود بعد اسمی که مفعول است ، چنانچه حافظ فرماید .

من از آن (۷) حسن روز افزون که یوسف داشت دانستم

که عشق از پردهٔ عصمت (۸) برون آرد زلیخا را (۹)

و چون مفعول مضاف شود و یا موصوف مقدم بر صفت ، بعد مضاف الیه و بعد صفت آرند، (حافظ فرماید) :

---

۱ - در متن : چیم .

۲ - در متن : زن و ربان آور.

۳ - در لغت موی گردن است و بعضی موی سرین نوشته اند .(مخزن الفوائد: ۱۷) شعرالاست به معنی موی زهار(مؤیّد ج۱ : ۳٤٥).

٤ - دال در لغت به معنی زن فربه است ،(همان : ۱۷).

٥ - به معنی بانك زدن فروس هم آمده است ، (همان : ۱۷) ، در مؤیّد عرق الدیك آمده (ج ۱: ٤۱۹).

٦ - در حاشیه نوشته شده است زاء.

۷ - در متن : منش زان .

۸ - حافظ ، قزوینی : ۳

۹ - در متن : یوسف عصمت .

غزل گفتی و در سفتی بیا و خوش بخوان حافظ

که بر نظم تو افشاند فلك عقد ثریا را

ز عشق ناتمام ما جمال یار مستغنی است

به آب و رنگ و خال و خط چه حاجت روی زیبا را (۱)

و محذوف شود اگر چنانچه در این بیت قول حافظ که ،غزل گفتی و در سفتی یعنی گفتی غزل را ، و سفتی دررا ، و لهذا یافته نمی شود در کلامی که محتاج مفعول نیست چنانچه :(حافظ فرماید) (۲) :

آن سیه چرده که شیرینی عالم با اوست　　چشم میگون لب خندان دل خرم با اوست

و کلامی که مفعول می طلبد فعل متعدّی و اسم فاعل و مصدر متعدین لفظاً باشند یا تقدیراً مقدّم باشند از مفعول یا مؤخر، چنانچه :

دل مستمند ما را به شکنج زلف بردی

مشکن (۳) دل ضعیفم، بنواز این گدا را

و به معنی « از بهر » نیز اکثر می آید چنانچه :

ز رقیب دیو سیرت به خدا همی پناهم　　مگر آن شهاب ثاقب مددی کند خدارا

زا (٤) در حساب جمل هفت عدد و در لغت مرد بسیار خوار ، زا، مکسور ترجمه « من » و « عن» آید و به حرکت عارضه مفتوح و مضموم نیز می شود . و بررأی دانشوران و بینش پروران مخفی نماند که ، در قول زا مکسور ترجمهٔ من و عنکه دأب اکثر متقدّمین است فساد کثیر است در حق کسی که حال من و عن نداند بنا بر این بدین عبارت اکتفا نباید کرد پس بگوئیم که زا مکسوره برای ابتدای غایت آید، چنانچه : سیر کردم از بصره تا کوفه و برای تبعیض آید، چنانچه گرفتم از دراهم ای بعض دراهم مؤیّد اوّل سعدی فرماید:

به هند آمدم بعد از آن رستخیز　　وز آنجا به راه یمن ، تا حجیز(٥)

یعنی ابتدا از هندو انتها تا به حجیز و ثانی خسرو فرماید:

راه نوردی ز بزرگان راه　　در طرف دشت شد از جلوه گاه (٦)

---

۱ - حافظ، قزوینی : ٤

۲ - همان : ٥٦.

۳ - در متن : مسکینم .

٤ - الزابه معنی زن بدخو و مرد بسیار خوار است .(مخزن الفوائد : ۱۹)

الزاء الرجل الالوك یعنی مردی که بسیار خوار باشد(مؤیّد ج ۱: ٤٤۷).

٥ - کلیات سعدی ، فروغی : ۳۷۷.

٦ -خمسهٔ امیر خسرو ، اشرفی :۸٤

یعنی ، راه نوردی که بعض بزرگان راه بود .

آنکه بگویید که در اینجا زا، بیانیه است ، خطای بی انتها است زیرا که بیان به منزلهٔ بدل است پس ل اچارگی است از موافقت و اگر گفته شود که در قول سبحانه و تعالی « فاجتنبوا الرجس من الاوثان (۱) » اتفاق است که من بیانیه است و موافقت متروک است جواب داده شود که : رجس جنس است که دلالت بر قلت و کثرت می کند و برای بیان می آید ، مثالش :

آنچه بر من می رود گر بر شتر رفتی ز غم   می زدندی کافران در جنت المأوی علم

و برای تعلیل می آید مثالش :

ز فریب چشم جادو دل مستمند خون شد   نظری فکن بحالش مه دلبرا خدا را

و برای تفریق شیٔ از شیٔ دیگر ، مثالش :

دل می رود ز دستم صاحب دلان خدا را   دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا (۲)

و برای تفضیل ، یعنی ما قبل را ، فضیلت بر مابعد او دارد ، مثالش جامی فرماید :

حبذا قصری که ایوانش ز کیوان برتر است   قبهٔ والای او بالای چرخ اخضر است(۳)

و برای ظرفیت فیضی فرماید :

ز هر جانب ز سطوت غلغل افتاد   شتر بانان حدی کردند آغاز

یعنی در هر جانب واین را به منزله من است که در قول باریتعالی دارد « ارونی ماذا خلقوا من الارض (٤)» .

برای ظرفیت واقع است و این نیز از قبیل بدل است فی الصحاح وجای « من» به معنی « علی » کقوله تعالی : « و نصرنا من القوم » (٥) ای علی القوم و قوله «... منْ انفسهم (٦) منْ بدل ما ، و وضعت موضع الباء هنا لأنّ حروف الجرّ تنوب بعضاً مناب بعضٍ اذا لمْ یلتبس المعنی . و زایده می آید چنانچه :

---

۱ - الحج ، ۲۲ : ۳۰.

۲ - حافظ ، قزوینی : ٥

۳ - جامی ، دیوان کامل جامی ، هاشم رضی : ۱٦

٤ - فاطر ، ۳٥ : ٤۰.

٥ - الانبیاء ۲۱ : ۷۷.

٦ - یس ، ۳٦ : ۳٦.

برحذر باش و به طاعت گری یزدان کوش
تا ببخشد ز گناهان و ز هر آهو (۱) پوش

و این را ترجمه « من» است که در قول باری تعالی « یغفرلکم منْ ذنوبکم » (۲) زایده واقع است و لفظ برای و بهر و جهت و پی و آنچه معنی این الفاظ دارد اگر زایده واقع شود قیاساً و منفردا (۳) و الف وصل مفتوح به اولش داخل شود در این حال حقّ زا سکون است و متحرک شود به حرکت عارضی.

سین (٤) ، در لغت مرد بسیار تنحنح (٥) کننده و در حساب جمل شست عدد و در قول باریتعالی «یس » (٦) معنی او یا انسان .

شین (۷) مرد بسیار نکاح کننده و در حساب جمل سیصد و شین ساکن و متحرک به حرکت عارضی، ضمیر مفعول واقع شود مؤید، سعدی راست :

چه خوش گفت خر مهره ئی در گلی   چو برداشتش پر طمع جاهلی (۸)

و مضاف الیه ، نظامی فرماید :

در گنج بگشاد روزی بداد   دلش پر زگین و سرش پر زباد

و در این جا ما قبل مفتوح باشد چنانچه در نظایر مذکوره و مکسور نیز می باشد چنانچه کسی (۹) که او را ساکن نیز می باشد، مؤید، سعدی فرماید :

جمالش گرو برده از آفتاب   ز شوخیش بنیاد تقوی خراب(۱۰)

و اگر شین مصدریه باشد ما قبل او مکسور، مگر به ضرورت قافیه درمؤید الفضلاء مذکور است که شین ساکن و متحرک به معنی او واو را به معنی خود آید

---

۱ - در متن : آهو : عیب و نقص و بیماری (دهخدا).

۲ - نوح ، ۷۱: ٤.

۳ - در متن مسطردا .

٤ - به معنی فربه است و مردی که بسیار سرفه کند (مخزن الفوائد : ۲۰).

٥ - تنحنح : سرفه (دهخدا) آواز سینه بر آوردن برای صاف کردن گلو تا صدا را نیکو گرداند(معین).

٦ - یس ، ۳٦ :۱.

۷ - در لغت به معنی مرد دونده است و بالفتح زشتی و عیب و بالکسر مردی که زنان بسیار کند (مخزن الفوائد : ۲۰).

۸ - کلیات سعدی ، فروغی : ۳۰۳.

۹ - در متن : کسی ای.   ۸ - در کلیات سعدی، فروغی دیده نشد.

۱۰ - مؤید ج ۱ : ٥۱۹ ، اضافه می کند که :
و نیز ساکن اگر برای مصدریت آید اگر ما قبل او مکسور باشد چنانچه دانش و بینش .

بدین عبارت دلالت است که شین ضمیر فاعل نیز واقع است .

الصاد (۱) : الدیك « المتمرّغ في التراب » كذا فی مؤیّد الفضلاء (۲) و در حساب جمل نود عدد در زبان فارسی واقع نشود.

الضاد (۳) : در حساب جمل ، هشتصد عدد تشدید الدال ، اسم الفاعل من الضَد.

الطاء (٤) آنکه صحبت با زن بسیار کند ، و در حساب جمل نه عدد.

الضاء (٥) ثدی المرأة ، در حساب جمل نهصد عدد.

العین (٦) : چشم و چشمه ونقش هر چیزی دور ، كذا فی مؤیّد الفضلاء ، و در حساب جمل هفتاد عدد و این چهار حروف نیز در فارسی واقع نشود.

الغین (۷) : « الابل الوارد علی الماء» و ابری که همه روی آسمان پوشد و در حساب جمل هزار عدد.

الفاء (۸) : کف دریا، و در حساب جمل هشتاد عدد.

القاف (۹): المستغنی من الرجال ، و در حسال جمل صد(۱۰) عدد.

الکاف (۱۱) : المصلح من الامور یعنی : به اصلاح آرندهٔ کارها و در حساب جمل: بیست عدد و آن دو قسم است : ابتدائیه ، یعنی : در ابتدای کلام واقع شود مکسور به های هدایة نوشته شود برای رابط میان صفت و موصوف خسرو فرمایند :

---

۱ - در لغت به معنی مرغیست که بوخان مراغه کند (مخزن الفوائد: ۲۱).

۲ -و نیز در مؤید ج۱ : ۵۵۱، آمده یعنی فروسی که در خاك مراغه کند مراغه به معنی : غلتیدن خر و اسب و جز آن ، (مؤید ج۱ : ۲.۹).

۳ - در لغت به معنی خروسی است که بر ماکیان آواز کند و به معنی خصومت کردن ، قائم مقام صاد است، مخزن الفوائد: ۲۱، در مؤید آمده : هدهد که بردارد سر خویش را و آواز کند .ج ۱: ٥٦٢.

٤ - به معنی مرد حریص هم گفته شده ، همان: ۲۱، در مؤید آمده : الرجل لکثیر الجماع ج ۲: ۲).

٥ - لبه معنی زن بزرگ پستان است و نیز پستان زال را گویند،(همان : ۲۱).

٦ - در مخزن الفوائد آنرا به معنی « ناف شتر » ذکر کرده و سپس بیش از بیت معنی آنرا آورده است . همان : ۲۱، در مؤید (ج ۲: ۱۵) کوهان نیز آمده است.

۷ - مؤید ج ۲ :۳٤.

۸ - مؤید ج ۲ :٤۷.

۹ - در متن الکاف ، و در (مؤیّد ج ۲ : ٦۸) آمده یعنی ترانگر از مردمان و در مخزن الفوائد : به معنی مرد خشمناك .(مخزن : ۲۲).

۱۰ - در متن سیست .

۱۱ - از مؤیّد (ج ۲: ۹۰) آورده شد.

بذل که خورشید منوّر کند دامن کهسار پر از زر کند (۱)

و برای صله به موصولات . و معنی موصولات پیوند خواه و معنی صله: پیوند مؤیّد سعدی راست :

چنان ماند قاضی به جورش اسیر که گفت « إنّ هذا لیوم عسیر » (۲ ۳)

و از این قبیل است چنانکه ، زیرا که ، و تا که ، و بدانکه ، و آنکه و اینکه ، و او که ، و غیر هذا و جایز است که هر دو احتمال دارد، حافظ فرماید:

آنان که خاك را به نظر کیمیا کنند آیا بود که گوشهٔ چشمی به ما کنند (٤)

و به معنی هر که ، لمؤلفه :

کرا خندهٔ شکرّی در لب است هزار آدمی زو به تاب و تب است

و زیرا که ، سعدی فرماید :

همه وقت بردار مشك و سبوی که در ده همیشه روان نیست جوی (٥)

و بلکه ، خسرو فرماید :

عدل تو چون موی ز راه دلیل نه رسنی شیر که زنجیر پیل (٦)

و کدام ، سعدی فرماید :

که حاصل کند نیکبختی به زور به سرمه که بینا کند چشم کور(۷)

دلالت برکاف محذوف کند و کاف بیانیّه باشد، سعدی فرماید :

زنخدان فرو برد چندی به جیب که بخشنده روزی رساند ز غیب (۸)

و به معنی نه سعدی فرماید :

زور باید نه زر که بانورا گذری دوست ترکه ده من گوشت (۹)

---

۱ - خمسه خسرو ، اشرفی : ۲۷

۲ - کلیات سعدی ، فروغی : ۳.۳.

۳ - اشاره به آیهٔ : یوماً علی الکافرین عسیرا ، الفرقان ، ۲٥ :۲٦

٤ - در متن : « چشم »

دیوان حافظ ، قزوینی : ۱۳۲.

٥ - کلیات سعدی ، فروغی ، ۲٥۸.

٦ - خمسهٔ امیر خسرو ، اشرفی : ۲۸.

۷ - کلیات سعدی ، فروغی : ۳۲۷.

۸ - همان : ۲٦٥.

۹ - همان : ۱٥۲.

و به معنی چه نیز آمده است و نیز که چه یعنی برای چه کذا فی « کشف اللغات » و زایده نیز باشد، خسرو فرماید :

گل نبود گرچه که زیبا به چشم   باك نباشد گل بینا به چشم (۱)

بدان که ، کاف کدامیة را استعمال نمایند ، استفهامیة نیز گویند و استفهام از ذوی العقول به کاف است چنانچه از غیر ذوی العقول به چه است و این کاف استفهامیة باشد و گاهی خبریه و لفظ کدام ، مشترك است در ذوی العقول و در غیر ذوی العقول ، چنانچه سعدی فرماید (۲) :

چو انسان نداند بجز خورد و خواب   کدامش فضیلت بو د بر دواب

و انتهائیه، یعنی : در انتهای کلمه واقع شود برای تصغیر و ساکن بود در اصل و متحرك بود به حرکت عارضی چنانچه مردك و نغزك و کنیزك ، و حقّ کاف ابتدائیه به کسر است ، و مفتوح و مضموم شود به حرکت عارضیه ، چنانچه : کان و کو در اصل که آن و که او (۳) و بوده است (٤).

لام (٥)(٦) ، جمع لامه است و لام زره را گویند و به حساب ابجد سی عدد، کذا فی « کشف اللغات » . بدان که جملهٔ حروف مذکوره چون اسماء ایشان را تلفظ کنند در بعضی مواضع دال مسمی خوداند و برمعانی(۷) مذکوره نیز ، پس در این حالت لغات مشترك دارند، و اجتماع هر دو معنی بر ارتفاع یکی از ایشان ممنوع است، و لهذا گفته اند: که عبدالله در حالت علمیّة مفرداست و در حالت غیر علمیّة مرکّب است . و لهذا بیت الله ، گفتن مرکّب است ، کعبه را و ابن الله و روح الله گفتن ، عیسی (ع) را، روا داشته اند . پس درین کلام که لام جمع لامه است و به حساب ابجد سی استدراك باید کرد ، که چون جمع لامه مراد دارند مجموع حروف را یك کلمه گویند چون : زید که « زا» و « یا » و « دال » مجموع را یك کلمه گویند ، پس در این حالت اعداد لازم هفتاد و یك می شوند چون سی عدد مراد دارند از جز اوّل که مسمی لام است اراده کنند و همچنین اسماء دیگر .

---

۱ - خمسه امیر خسرو، اشرفی : ۳٤.

۲ - کلیات سعدی ، فروغی : ۲۳۳

۳ - در متن که بوده است .

٤ - بیان کاف پارسی : ۱ - کاف کلمه ، ۲ - کاف ابدال ، بیای تحتانی .(کلبن اکبر : ۳ - ۳۳).

٥ - این حرف در لغت به معنی شتروزره آمده است ، مخزن الفوائد : ۲٤. در مؤیّد آمده : اللام شجرة الناضره ج ۲: ۱۵۷.

٦ - بیان لام : ۱ - لام کلمه ، ۲ - لام ابدال (کلبن اکبر : ۳ - ۳۳).

۷ - در متن : مهمانی .

المیم (۱) : الخمر الصافی ، و دهن محبوب از روی تشبیه و در حساب چهل عدد و به آخر کلمه لاحق شود برای متکلّم واحد فاعل باشد و یا مفعول .مؤیّد حافظ فرماید :

بدم گفتی و خرسندم عفاك الله نکو گفتی   جواب تلخ می زیبد لب لعل شکر خارا(۲)

اگر از کلمه منفصل واقع شود مفتوح به نون ساکن باشد و یا برای چنانچه ، من به ابتداء و مرا به مفعول مدلول درین هر سه حالت مفرد باشد، مؤیّد خسرو فرماید :

من که بدین گفته مدد یافتم   گرم روی کردم و بشتافتم (۳)

سعدی : (٤)

مرا بر تلف حرص دانی چراست   چو، او هست گر من نباشم رواست

و حقّ میم و نون سکون است . و متحرك شوند به حرکت عارضی و چون به شین و یا میم که ضمیر غایب و مخاطب و متکلم اند اتصال (٥) مفتوح یابند چون گفتمش و منش و گفتمت و منت و اگر منفصل و متصّل جمع شوند ، بهرام گور فرماید :

منم آن پیل دمان و منم آن شیریله   نام من بهرام گور و کنیتم بوجبله (٦)

« بالفتح الجیم (۷) » و چون مدلول او تثنیه و یا جمع باشد باء فارسی « بما قبل میم » زیاده کنند و منفصل برای تثنیه و جمع میم مفتوح به الف باشد ، مؤیّد حافظ فرماید :

ما مریدان رو به سوی کعبه چون آریم چون
رو به سوی خانهٔ خمّار دارد پیر ما (۸)

---

۱ - المیم به معنی خرمای دراز است و هم به معنی شراب و شعرا به دهان محبوب نسبت کنند و نیز به کمر . مخزن الفوائد : ۲٤ - مؤید ج ۲ : ۱۷.

بیان میم : ۱ - میم کلمه ، ۲ - میم متکلم ، ۳ - میم تخصیص ، ٤ - میم نهی ، ٥ - بمعنی خود ، ٦ - زاید ، ۷ - میم علامت ، ۸ - میم مفعول ، ۹ - برای نسبت ، ۱۰ - ظفی هم ، ۱۱ - میم مضاف الیه ، ۱۲ - بمعنی تانیث ، ۱۳ - میم ضمیر ، ۱٤ - میم ابدال (کلبن اکبر : ۳ - ۳۳)

۲ - دیوان حافظ ، قزوینی : ٤ :

اگر دشنام فرمائی و گر نفرین دعا گویم   جواب تلخ می زیبد لب لعل شکرخارا

۳ - خمسه امیر خسرو ، اشرفی : ۳٤.

٤ - کلیات سعدی، فروغی: ۲۹٤.

٥ - در متن : اتصال یابند مفتوح یابند.

٦ - تاریخ ادبیات در ایران ، دکتر صفا ، ج ۱: ۱۷۱.

۷ - در متن بالفتح النون .

۸ - دیوان حافظ، قزوینی : ۸ ، به سوی قبله .

و اکثر آنست که مدلول این هر دو مفرد باشد به خلاف قسم اوّل که برای جمع تثنیه نیامده است و منفصل و متصل جمع شوند به مثل خود ، مؤیّد :

مائیم پر گناه ، تو دریای رحمتی   جائی که فضل تست چه باشد گناه ما

و به مثل خود برای این گفته شد که نگویند میم (۱) و ما و جمع شوند به شین و تاء که ضمیر غایب و مخاطب اند(۲) چنانچه گفتمش و گفتمت ، میم وش و میم وت (۳) و برای نهی مفتوح آمده است دراولا امر غایب و چنانچه : (٤) میزند آن یك مرد و یا یك زن ، و نزنند مردان و یا دو زن یا همه مردان و همه زنان و مزن و مزنید و می و همی هر دو زایده یا به اوّل فعل ماضی در آیند بلا تغییر معنی ، مؤیّد، حافظ فرماید :

می شد آنکس که جزء او چاره کارم نشناخت
من همی دیدم و از کالبدم جان می رفت (٥)

و به اوّل فعل مضارع در آیند وعلامت حال باشند مؤیّد حافظ فرماید :

دل می رود زدستم صاحب دلان خدا را   دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا(٦)

سعدی راست :

همی مردت عیسی از لاغری   تو در بند آنی که خر پروری (۷)

و از فعل مؤخر نیز واقع شود .

سعدی فرماید :

الاتا نگرید که عرش عظیم   بگرید همی چون بگرید یتیم (۸)

و بر می نون نفی در آید ، حافظ راست :

در کوی نیك نامی ما را گذر، ندادند   گر تو نمی پسندی تغییر کن قضا را (۹)

به خلاف همی و این اصح ، اگرچه عکس نیز جایز است یعنی دخول نون بر فعل باشد نه برمی.

سعدی فرماید :

منه پای بیرون ز راه وفا   که از دوستان می نیرزد جفا (۱۰)

---

۱ - در متن : نگویند مقیم و مالم .
۲ - متن: مخاطبه .
۳ - متن : ماش و مات .
٤ - متن : کوکه می زند.
۵ - در دیوان حافظ ، قزوینی دیده نشد.
٦ - حافظ ، قزوینی : ۵.
۷ - کلیات سعدی ، قزوینی : ۲۳٤.
۸ - همان : ۲۵۵
۹ - دیوان حافظ ، فروغی : ۵
۱۰ - در کلیات سعدی فروغی دیده نشد.

و چون از معدود کثیر ، یکی اراده کنند میم ساکن و متحرك به حرکت عارضی به ضم ما قبل در آخر عدد در آرند « کذا فی نغزك » (۱) و لهذا به عدد یك فصحا داخل نکنند چرا که بر عدد کثیر دلالت نمی کند ، مؤیّد، سعدی فرماید .

یکی :باب عدل است و تدبیر و رای   نگهبانی خلق و ترس خدای
دوم : باب احسان نهادم اساس   که منعم کند فضل حق را سپاس
سوم :باب عشق است و مستی و شور   نه عشقی که بر خود ببندد به زور
چهارم : تواضع ، رضا، پنجمین   ششم: ذکر مرد قناعت گزین
به هفتم در، از عالم تربیت   به هشتم در ، از شکر برعافیت
نهم باب توبه است و راه صواب   دهم در مناجات و ختم کتاب (۲)

تا بیستم بعد از آن بیست و یکم تا بیست و نهم بعد از آن سی ام بعد از آن سی و یکم بعد از آن سی و نهم وعلی هذا القیاس و از این قبیل است سه یك و چهار یك و پنج یك وغیره سوم و چهارم و پنجم ، سعدی فرماید .

چو دشمن خر روستائی برد   ملك باج و ده یك چرا می خورد (۳)

ای : دهم حصّه .

نون (٤) : ماهی و دوات و ابروی محبوب از روی تشبیه و در حساب جمل پنجاه ، و نون مفتوح ، برای نفی آمده است بر سوای صیغهٔ نفی که بر آن میم آرند چنانچه نگفت ونکند و چون جدا نویسند به « های » هدایه ما بعدا و نویسند چنانچه با و جیم (٥) فارسی استفهامیّه و غیر آن ، و کاف ابتدائیّة و مکسورة به بای فارسی ، جامی فرماید :

نی بشما قوت هم پائیم   نی ز شما طاقت تنهائیم (٦)

---

۱ - نغزك : ۱۳.
۲ - سعدی ، فروغی : ۲.۵
۳ - همان : ۲۲۲
٤ - درتشبیه به چاه نخدان هم گفته شده ،(مخزن الفوائد : ۲۵ و نیز مؤیّد ، ج ۲: ۲۱٦).
بیان نون : ۱ - نون کلمه ، ۲ - نون نفی ، ۳ - نون استفهام ، ٤ - نون تردید، ۵ - نون نسبت ، ٦ - نون حالیه ، ۷ - نون زائده ، ۸ - نون مصدری، ۹ - نون ربط ، ۱۰ - نون جمع ، ۱۱ - نون ابدال (کلین اکبر : ۳۳ - ۳٦)
۵ - در متن : چیم .
٦ - مثنوی هفت اورنگ ، مدرس گیلانی ، ٤۱۵.

و بعضی در این حالت یا را حذف کرده و ها می نویسند و چون بعد او کلمهٔ مفتوح « مهموز الابتداء» افتد همزه را حذف کرده و حرکت او به « یا » دهند ، یا حذف کنند چنانچه : نیفتد و نیست که در اصل افتد است ، به فتح همزه ، بودند چون کلمه نی به اوّل ایشان متصل شد حرکت همزه اوّل نقل کرده به ما قبل دادند و همزه را حذف کردند و همزه ثانی مع حرکت حذف کردند و از اینجا است بیاید و نیاید لیکن در اوّل یا بدل از همزه است برای کسر ما قبل و در ثانی هر دو احتمال است ، یعنی یك احتمال است که در اصل آمده بود چون کلمه نی به اوّل او متصل شد حرکت همزه نقل کرده به ما قبل داد پس التقاء ساکنین شد میان هر دو الف یکی را حذف کردند ، و احتمال ثانی آن است که مجرّد نون نفی به غیر یا در اوّل آمد متصل کرده همزهٔ مفتوحه را به یاء مفتوحه بدل کردند برای کسر ما قبل هو القانون .

و نون مفتوحه ، به الف نیز برای نفی آمده است چنانچه نالایق و نابکار و نا سزا و ناتراشیده ، و مثله . و نون ساکن و متحرك به حرکت عارضی برای مصدر باشد اگر ما قبل او تا و یا دال مفتوحتین باشند ، خلاف کردن و مثله و تمامیّت این سؤال و جواب در باب مصدر گفته آید انشاء اللّه تعالی .

و او (۱) (: گونهای آبی ، « و الایل (۲) الکثیر » و به حساب جمل : شش عدد و او مفتوح از حروف عاطفه است و نیز متروکه به معنی عطف و مختصراً وکذا فی مؤیّد الفضلاء ، لیکن این سه حالت به عربی تعلق دارد واو عاطفه که در فارسی آید مکتوبهٔ غیر مفردهٔ ما قبل مضمومه آید، سعدی فرماید :

عبادت به اخلاص و نیّت نکو است   و گرنه چه آید ز بی مغز و پوست (۳)

---

۱ - حرف و او به معنی کوهان شتر است مخزن الفوائد : ۲۵، در مؤیّد ج ۲: ۲٤٦ و کون درختی است از بید که بار و میوه ندهد. (برهان قاطع).
بیان و او : ۱ - و او کلمه ، ملفوظی و غیر ملفوظی، ۲ - واو لزوم ، ۳ - و او ترتیب ، ٤ - و او استبعاد، ۵ - و او عطف ، ٦ - و او تصغیر ، ۷ - و او استیناف ، ۸ - و او حالیه ، ۹ - و او مبالغه، ۱۰ - و او زائد ، ۱۱ - و او قسمیه ، ۱۲ - و او بمعنی مع ، ۱۳ - و او تقابل ، ۱٤ - واو نسبت ، ۱۵ - واو معروف ، ۱٦ - که ما قبل آنضمه خالص نباشد چون گور و هور وغیره ، ۱۷ - و او درمیان ، ۱۸ - و او معاوضه ، ۱۹ - و او افرابیه ، ۲۰ - و او بمعنی ، ۲۱ - واو غدالیه ، ۲۲ - و او ابدال (گلبن اکبر : ۳۳ - ۳٦).
۲ - ایل : به کسر اوّل و سکون ثانی مردمان و جمعیت را گویند (برهان قاطع).
۳ - کلیات سعدی ، فروغی : ۳۲۹.

و اکثر است که در اشعارمکتوبهٔ مفردهٔ ما قبل مضمومه آید ، سعدی فرماید :

من و چند یاران صحرا نورد   برفتیم قاصد به دیدار مرد(۱)

زیرا که این واو در تقطیع به منزلهٔ واو کور، و زور است و متحرك شود به فتح اگر در ابتدای اشعار اوفتد یا در غیر اشعار باشد و برای ضرورت شعری ، چنانچه سیفی فرماید :

« گل و مل می باید و دیدار یار » (۲)

و این در تقطیع به منزلهٔ عین فاعلاتن است پس لاچار است از تحرك او در « مؤیّد الفضلاء » مسطور هست که در نظم واو عطف را بنویسند و نخوانند و عوض آن حرف ما قبل را مضموم خوانند و اگر واو عطف بعد مره آید خوانده شود.

بر عقلاء ، و حکماء و فضلای فصحا مخفی نیست که استعمال شعراء و بلغاء مخالف این قاعده است و موافق آن است که این مؤلف در حروف مسروری ذکر کرده که هر لغت مقصورهٔ ممدوده شود به چند حالت : پس در قول قدوة المشایخین و صفوة العارفین شیخ سعدی شیرازی :

سپهدار گردن کش و پیلتن   نکو روی دانا و شمشیر زن (۳)

و مثله و در آنکه مده یا باشد واو مفتوح نیز صحیح است لیکن اشهر و اظهر آن است که ممدوده کنند، اگرچه در ذات خود بعد مده حرفی ندارند چنانچه امثله این قسم پیش مذکور شده است و در واو و یا نیز مذکور خواهد شد ، انشاء اللّه تعالی.

و، واو شور را اگر به معنی شور است عربی نامند و اگر به مانند (٤) تلخ است فارسی نامند و واو خود را که به معنی خویش است معدوله نامند و واو شور را که به عربی و فارسی مسمی اند صاحب قوافی معروف و مجهول گویند و حذف شود اکثر ، اگر ما قبل او مضموم است مثل بود و بد بالضم « با» چنانچه حذف سواد الف اگر ما قبل او مفتوح است مثل چه و مه و ره که در اصل چاه و ماه و راه است و چنانچه حذف شود ، یا اگر ما قبل او مکسور است مثل استاد که در اصل ایستاد بود هر لغت که آخر او « واو » یا « یا »

---

۱ - کلیات سعدی ، فروغی: ۲٦٦.
۲ - سیفی : سیفی بخارائی عروضی صاحب کتاب معروف « عروض سیفی » است شاعر هم بوده و تخلصش « سیفی » است . این بیت از اوست :
سیفی ، گوا:شاهد از آن شد در شر آن پری رو   تا روزهای دوران آید به جانب او
(عروضی سیفی، چاپ مطبعه مصطفائی: ۳٦).
۳ - کلیات سعدی ، فروغی : ۲۳.
٤ - در متن : معنی .

است همان اختلاف زیادتی الف متحرك و « یا » دارد که در لغت به الف مقصوره ذکر یافت، در حروف مسروری .

الها (۱) (۲) طپانچه ئی که برروی کسی زنند و « بیاض فی وجه الطیر » و به حساب ابجد پنج عدد، و های لاحقه برای چند معنی آید، برای نسبت (۳) ، خسرو فرماید (٤):

یکشبه رنج از تو که ما در کشید   با دو جهانش نتوان بر کشید

و برای تعقیب ، چون آخر ماضی لاحق شود، پس اگر بعد از مضارع افتد ماضی اوّل را نیز به معنی مضارع گرداند چنانچه : گفته رود یعنی بگوید بعد برود اگر ازو امر افتد، اوّل را نیز به معنی امر گرداند چنانچه گفته رود به معنی : بگو بعد برو و اگر بعد از او ماضی افتد معنی تعقیب نبخشد لاکن لفظ شدت در آنجا محذوف هست ، چنانچه :گفته ، گفت . و شنیده ، شنید . و گفته کرد و شنیده کرد یعنی : گفته شده گفت ، و شنیده شده شنید . و گفته شده کرد ، و شنیده شده کرد . و هر ازین قبیل است اگر مضاف شود به فاعل خود یعنی لفظ شده محذوف است و محذوف مجهول باشد اگر ما بعد او شد باشد، چنانچه گفته شد و مضارع مجهول باشد اگر مابعد او مضارع « شد» باشد ، چنانچه گفته می شود و گفته خواهد شد، و امثلهٔ این کثیر است .

و اگر اوّل ماضی به « ها » واقع شود ، بعد مضارع نیز لفظ « شد» محذوف می باشد چنانچه گفته داند یعنی گفته شده داند و نیز معجمه آید ، چنانچه گفته است و نیز ما قبل ها را چنان اشباع که یا معلوم شود و اگر آن کلمه مضاف باشد و یا موصوف مقدم باشند بر مضاف الیه و صفت یا وقف باعث شود ، چنانچه خنده من وگریه او و خندهٔ شکر صفتش و برای چه به خلاف برای چه آمده است . و در این مقام این کلام تقطیع « یا » شمارند و چون یاء خطاب را اراده کنند « ها » را قرائتاً به کتابت یاد کرده و ما قبل او همزه قرائت و کتابت زیاده کند، سعدی فرماید :

۱ - مؤیّد ج ۲ : ۲۵۹.
۲ - بیان های هوز: ۱ - های کلمه ، ۲ - های نسبت ، ۳ - های فاعل ، ٤ - های مفعول ، فلان ، ٥ - های تشبیه ، ٦ - های تسمیه ، ۷ - های مقداریه ، ۸ - های وقف ، ۹ - های ضمیر ، ۱۰ - های حالیه ، ۱۱ - های عاطفه ، ۱۲ - های زائده ، ۱۳ - های مصدریه ، ۱٤ - های لیاقت ، ۱٥ - های تانیث ، ۱٦ - های اضافی ، ۱۷ - های ابدال (گلبن اکبر : ۳۷ - ۳۸).
۳ - در مؤیّد : برای اضافت و نسبت چنانچه ، رایت هر روز و حساب همه عمر و همه سال یعنی هر روز از آن و همه عمر از آن و همه سال : ۲۵۹.
٤ - خمسهٔ امیر خسرو ، اشرفی : ۸۷.

اگر ناطقی طبل پرباوه ئی   وگر خامشی نقش گرمابه ئی(۱)

این بیت از مثمن متقارب محذوف است ، تقطیعش : اگرنا / فعولن ، طقی طب / فعولن ، ل پریا /فعولن ، وه ئی/ فعل، وگرخا / فعولن ، مشی نق / فعولن ، شکر ما / فعولن ، به ئی / فعل .

پس همزه به جای « عین » و « ها » که یای خطاب است در قرائت به جای لام است و همین حکم است در جائی که ارادهٔ وحدت و یا نکرهٔ موصوف دارند .
جامی فرماید :

شحنه ئی گفت که عیّاری را   مانده در قید گرفتاری را (۲)

و این بیت از « رمل مسدّس مخبون معطوف است (۳) » ، و همین مقطوع است ، و همین حکم دارد . در بعضی مواضع اضافت و غیر آن که واضح است بر کسی که ادنی دخل عروضی دارد و در « عروض سیفی (٤) » گفته که ها برای بیان حرکت است و آن هائی است که به آخر کلمه پیوندد تا دلالت کند بر آنکه ما قبل او متحرك است و آن حرکت « یا » بود همچو خنده و گریه و یا کسره بود همچو که و چه و سه پس در مواضع ما قبل او مفتوح باشد و یا مکسور باشد فقط و در آن زمان در تقطیع ساقط شود چنانچه در امثلهٔ مذکوره و در بعضی مواضع ما قبل « ها » اگر مفتوح است چنانچه تلفظ کند ، که گوئی به جای « ها » الف است مثالش خسرو فرماید :

فاخته شبخانه دم از حق زده   گرد گریبان ره ازرق زده (٥)

و اگر مکسور است چنان تلفظ کنند که گوئی یا است نه ها چنانچه ، مذکور شد در مثال وقف چنانچه جامی فرماید :

با تن رومی دل زنگی که چه ؟   رنگ یکی گردد زنگی که چه ؟ (٦)

لمؤلفه :

شکرهای هدایه چشمه بگشاد   به آن قد الف دارم صلا داد (۷)

۱ - کلیات سعدی ، فروغی : ۳٦۱.   ۲ - مثنوی هفت اورنگ : مدرس گیلانی : ٤۹۸.
۳ - رمل مسدس مخبون معطوف . (عروض سیفی : ۳۰-۳۱).
٤ - عروض سیفی : قبلاً در « سیفی» توضیح داده شده کتاب مختصری در عروض که بارها در شبه قاره چاپ شده است .
٥ - خمسهٔ امیر خسرو ، اشرفی: ۳٦.
٦ - مثنوی هفت اورنگ ، مدرس گیلانی : ٤۱۸ .
با دل رومی، تن زنگی که چه ....
۷ - در متن : شکر کان های هدایه چشمه بگشاد   ورنه آن قد الف دارم صلا کوراب داد

الیاء (۱)(۲) : گوشهٔ کمان و (به حساب ابجد ده باشد) یای ساکن تازی برای نسبت آید چنانچه : حبشی ، رومی وزنگی و در عربی یاء نسبت مشدده آید ، مگر دریمانی و شامی که الف مبدل از یای است و یك ساکن مانده است در این دو کلمه و آنچه مانند این باشد و برای مصدریت در آخر اسم فاعل و اسم مفعول چنانچه : ظالمی ،و مظلومی و پرهیزگاری ، و برای متکلم چون : الهی ، لیکن این قسم از عربی است و در فارسی نیز مستعمل شود ، جامی فرماید :

الهی غنچه امیدَ بگشای گلی از روضهٔ جاوید بنمای (۳)

و در مناجات و استدعاء اگر این نوع را گرفته اند به حکم حدیث که « الدعاء بلسان العربی مقرون بالاستجابه » و برای خطاب ، کردی و گفتی . و یای فارسی برای تنکیر چنانچه مردی یعنی یك مرد ، عینهٔ معین و این را یای وحدت نیز گویند ، و در بعضی مواضع کسرهٔ آخر موصوف و مضاف رادر اشعار چنان اشباع کنند که یای فارسی متلفظ شود ، مثالش ، نظامی فرماید :

پنجه گشاد است درخت بله غرقه به خون ناخن شیریله

و به آخر موصوفی ، که میان آن موصوف و هفت کاف مفارق باشد پیوندد و زایده می باشد، مثال هر دو ، خسرو فرماید :

کی سخن او به حد مردم است زین نفسی کویه بروتی کم است (٤)

و یا اوّل به منزلهٔ اسم اشارت است که بدان اشاره کنند به سوی عهد ذهنی و معنای آن نفس که به بروت کم است و برای استغراق نیز می باشد. خسرو فرماید :

---

۱ - به معنی شیری است که بعد از دوشیدن یا خوردن طفل در پستان باقی می ماند .(مخزن الفوائد: ۳. - مؤیّد ج ۲ : ۲۷۷).

۲ - بیان یای حطی : ۱ - یای کلمه ، ۲ - یای نسبت ، ۳ - یای خطابی ، ٤ - یای مصدری ، ٥ - یای لیاقت ، ٦ - یای متکلم ، ۷ - یای فاعل ، ۸ - یای مفعول ، ۹ - یای تشبیهی ، ۱۰ - یای مبالغه ، ۱۱ - یای زائده ، ۱۲ - یای اثبات .

بیان یای مجهول :۱ - یای وحدت ، بهمزه ، ۲ - یای توصیفی، ۳ - یای تخصیص، ٤ - یای تنکیر ، ٥ - یای شرط، ٦ - یای جز ، ۷ - یای تمنا، ۸ - یای استمرار ، ۹ - یای اضافت ، ۱۰ - یای تعظیم ، ۱۱ - یای تحقیر ، ۱۲ - یای مشترك ، ۱۳ - یای زائد ، ۱٤ - یای مقدار ، ۱٥ - یای که ملحق بحرف رابطه گردد ، ۱٦ - یای وقایه ، ۱۷ - یای بین و یا ما بین الطرفین ، ۱۹ - یای ابدال ، تالی و نال (گلبن اکبر : ٤۱ - ٤۳).

۳ - مثنوی هفت اورنگ ، مدرس گیلانی : ٥۲۸.

٤ - خمسهٔ امیر خسرو ، اشرفی : ۱۳.

بردگران هم شد از آن خم نمی تابه نمی شیفته شد عالمی (۱)

یعنی تمامی عالم ، و هر کلمه که آخرش یا باشد اگر یاء خطاب با او پیوندد و یا اصلی را همزه خوانند بلکه بین بین ، جامی فرماید :

کافی آری این که پنهان نیست کز کفایت ده تو گشت دویست (۲)

تا بر عقلا مخفی نماند که این بیت به منزلهٔ اقدام است پس به عون کلام شرح باید کرد که عروس معنی چهره نماید (۳) باید دانست که از « ده » مراد « یا » داشته که در جمل ده عدد از دو ازدویست را که دو صد عدد دارد ، پس معنی چنین باشد که کفایت تومر پادشاه را چندان فایده داده که از هر جاکه ده یافتنی دارای (٤) دو صد کردند، که این کفایت ترا به کفر رسانده است و اشاره در کافی آنست که به جای یا اصلی که ده عدد دارد را داشته که دو صد عدد دارد یعنی کافری .

و اکثر کلماتی که آخر شان یای فارسی است به حذف یا نیز به طریق اختصار ، چنانچه : یکی و گاهی و گاه و نظایر این بسیار است و در حساب جمل دو عدد دارد که قبل از این نیز در معنی بیت مذکور شده است ، و اگر در آخر فعل ماضی پیوندد دلالت می کند که این فعل از فاعل به کرات و مرات صدور یافته ، چنانچه کردی و زدی و گفتی و کشتی . بدان که حساب جمل علمی کامل است و بسیار فنون را شامل از معما(٥) چنانچه در این بیت به نام خسرو :

دو سین و دو لام و دو قاف و دو جیم
کس این را نفهمد به جز کس فهیم (٦)

و از تاریخ سعدی فرماید :

بسی دیده دوران و شاهان و امر سر آورده عمرش به تاریخ عمر(۷)

و از فنون دیگر ، پس باید که در آموختن آن جدوجهد بسیار باید کرد و کلیه او این است که مرامر (۸) نام شخصی بود خط نبشتن او ، بیرون آورده است از عدم وهشت پسر

---

۱ - خمسهٔ امیرخسرو ، اشرفی : ۲۲   ۲ - مثنوی هفت اورنگ مدرس گیلانی : ٥٥۹

۳ - در متن : چهره نمایند.   ٤ - در متن : داری.

٥ - در متن : معمی.

٦ - دو سین و دو لام و دو قاف و دو جیم به حساب ابجد می شود ۸٦٦ و خسرو نیز به حساب ابجد می شود ، ۸٦٦.

۷ - کلیات سعدی ، فروغی : ۳٤۱.

۸ - مرامر : مردی است از قبیله « طی» که می گویند خط عربی ، را وضع کرده است وابجد ، هوز و ... نام فرزندان اوست و آنان را آل « مرامر» می گویند بهار، سبك شناسی، ج۱ :۹۲.

داشت مسمی به این هشت اسم :

ابجد ، هوز ، حَطّی، کلمن ، سعفص ، قرشت ، ثخذ، ضظغ ، طالب را باید که اول این اسامی را یاد دارد بعد از آن برین رباعی که صاحب نصاب صبیان (۱) فرموده است عمل نماید به مقصود خواهد رسید:

یکان فزای ز ابجد حروف تا حطی   چنانچه از کلمن عشر عشر تا سعفص
و لیکن از قرشت تا ضظغ شمر صدصد   دل از حساب جمل شد تمام مستخلص

و ضابطهٔ دیگر این حساب آن است که : ایقع ، بکر ، جلش ، دمت ، هنث ، وسخ ، زعذ، حفض، طصظ (۲) . و در هر کلمه حرف اول به مرتبهٔ آحاد و ثانی اعشار و ثالث مآت و رابع الآف است لیکن این ضابطه موقوف به علم هندسات است ، پس وی را نیز باید دانست که اصول هندسه نه است ، بدین صورت : ۱ - ۲ - ۳ - ٤ - ٥ - ٦ - ۷ - ۸ - ۹ و صورت چهارم بدین صورت ٤ نیز نویسند بعد از آن اگر کسره اراده دارند ترکیب دهند و مقام آحاد و اعشار و مآت و الآف ملاحظه نمایند هر هندسه که اول نویسند آحاد شمارند ، یعنی : اگر خط کشند یك گیرند و از دو دو وا از سه سه تا نه که نه نه گیرند و هر هندسه که به مقام دوم نویسند از آن اعشار شمارند یعنی اگر خط کشند عشر گیرند و از دو ، عشرین و از سه سه اعشار تا نه که از نه ، نه اعشار گیرند و هر هندسه که به مقام سوم نویسند مآت شمارند یعنی : اگر خط کشند مائه گیرند و از دو مأتان و از سه سه مآت تا نه که از نه نه مآت گیرند و هر هندسه که به مقام چهارم نویسند آلاف شمارند ، علی هذا القیاس مثلاً اگر چهار خط کشند بدین صورت ۱۱۱۱ از اول یك گیرند و از ثانی عشر و از ثالث مائه و از رابع الف پس جمله یازده صد و یازده شمارند و اگر یازده صد و ده مراد دارند به مقام

---

۱ - نصاب صبیان ، منظومه ئی از ابو نصر فراهی ، کتاب آموزشی بوده و بارها چاپ شده است . فهرست مشترك ٥ : ۲.٤ - گنج ج ۳ : ۱.٦٦ و مقدمهٔ دهخدا.

۲ -

ایقع	= ا ، ی ، ق ، ع	=	۱.۰۰۰ ، ۱۰۰ ، ۱۰ ، ۱
بکر	= ب ، ك ، ر	=	۲۰۰ ، ۲۰ ، ۲
جلش	= ج ، ل ، ش	=	۳۰۰ ، ۳۰ ، ۳
دمت	= د ، م ، ت	=	٤۰۰ ، ٤۰ ، ٤
هنث	= هـ ، ن ، ث	=	٥۰۰ ، ٥۰ ، ٥
وسخ	= و ، س ، خ	=	٦۰۰ ، ٦۰ ، ٦
زعذ	= ز ، ع ، ذ	=	۷۰۰ ، ۷۰ ، ۷
حفض	= ح ، ف ، ض	=	۸۰۰ ، ۸۰ ، ۸
طصظ	= ط ، ص ، ظ	=	۹۰۰ ، ۹۰ ، ۹

خط اول نقطه نویسند و اگر یازده صد به مقام دوم نیز نقطه نویسند و اگر هزار به مقام سوم نیز نقطه
نویسند و علی هذا القیاس ، هر مقام را به نقطه رد کنند والله اعلم بالصواب.

باب چهارم : در تعریف کلمات

بدان که کلمات بر سه قسم است :

قسم اول ، اسم است : و آن کلمه ئی است که دلالت کند بر معنی بنفسه و آن معنی مقترن به یکی از ازمنهٔ ثلاثه نباشد. چون تیر و تیغ و شیر .

قسم دوم : فعل است ، و آن کلمه ئی است که دلالت کند بر معنی بنفسه مع اقتران به یکی از ازمنهٔ ثلاثه ، وضعاً و محتاج باشد به فاعل در صدور . چون کرد و خواهد کرد و می کند و مراد از ازمنهٔ ثلاثه : ماضی و مستقبل و حال است و ماضی زمانه ئی است که باشد پیش از زمانه ئی که تو در آن هستی . و مستقبل زمانه ئی است که منتظر باشد آمدن او . و حال زمانه ئی است که جزو آخرش اول مستقبل است و جزء اولش آخر ماضی است . به غیر مهلت و تراخی و وضعاً گفته شد ، زیرا که درین ازمنهٔ ثلاثه به قرینه خارجیه . اسم نیز دلالت می کند چنانچه زید زننده است اکنون یا فردا باید به روز به خلاف فعل که آن دلالت به غیر احتیاج به سوی قرینه می کند "هکذا ذکر فی مختصر المعانی (۱)".

قسم سوم ، حرف است و آن کلمه[ای] است که دلالت می کند به معنی بنفسه لیکن فایده نمی دهد تا ضم نیابد به کلمهٔ دیگر ، و لهذا گفته اند که معنی حرف آخر باید کرد از معنی که بدان حرف ضم یافته است اگرچه لفظاً مقدم افتد چون ازو .

باب پنجم : فی الأفعال و ما اشتق منه :

و در این باب هفت فصل است :

فصل اول : در ماضی معروف (۲) و آن آنست که فاعل او پیدا بود و آن را شش صیغه است ، دو برای غایب و دو برای حاضر و دو برای متکلم و در این شش میان مذکر و مؤنث فرقی نیست و آخر ماضی مفرد، غایت نباشد مگر ما قبل ساکن چنانچه : کشت که ترجمهٔ قتل و قتلت است . و مگر دال که ما قبل او مفتوح نباشد، چنانچه : کرد که ترجمه

---

۱ - مختصر المعانی کتاب معروفی است در معانی و بیان عربی از تفتازانی بارها چاپ شده است .(چاپ مطبع محمدی کانپور هند).

۲ - ماضی معروف :
فعل ماضی که نسبت به فاعل داشته باشد (غیاث) در اصطلاح نحویان معروف را معلوم هم می گویند (کشاف ، اصطلاحات الفنون).

فعل و فعلت و زد و آمد و مثله شاذاَست برای تثنیه و جمع غائب،لفظ « اند » به وزن «چند » افزایند لیکن الف در درج کلام به نقل حرکت ما قبل ساقط کنند چنانچه کشتند که ترجمهٔ قتلا و قتلوا و قتلن است و کردند که ترجمه فعلاً و فعلوا و فعلن است و برای مخاطب واحد یا خطاب به دادن کسر به ما قبلش افزایند ، چنانچه : کشتی و کردی که ترجمه قتلت فتلت و فعلت و فعلت است و برای تثنیه و جمع حاضر لفظ آید به وزن بید افزایند لیکن الف در درج کلام (۱) به نقل حرکت الی ما قبل آن (۲) ساقط کنند چنانچه کشتید و کردید که ترجمه قَتلتنی و قَتلتم و قتلتما و قتلتنَ و وفعلتما وفعلتم و فعلتن است و برای متکلم واحد ، میم به دادن فتح الی ما قبلش افزایند ، چنانچه : کشتم و کردم که ترجمهٔ قتلت و فعلت . و برای تثنیه و جمع متکلم لفظ « ایم » به یای فارسی افزایند لیکن الف در درج کلام به نقل حرکت الی ما قبلش ساقط کنند چنانچه کشتیم و کردیم که ترجمه قتلنا و فعلنا است و برای جحد. نون مصدریه،(۳) افزایند چنانچه : نکشت و نکشتند و مثله الی آخره چون خواهند که ماضی از مصدر بنا کنند از آخر مصدر نون را بیفکنند پس بنگرند اگر ما قبل نون تا باشد وقف کنند .

چنانچه ، گفت : از گفتن ، و کوفت : از کوفتن ، و خست : از خستن : و اگر دال باشد ساکن خوانند . و اگر ما قبل دال ساکن یا موقوف نباشد، چنانچه زد: از زدن ، و ستد : از ستدن و آمد : از آمدن وشد: از شدن ، امّا چون قبل دال ساکن و یا موقوف باشد موقوف خوانند چنانچه داد: از دادن و گشاد : از گشادن ، و افشار : از افشاردن و گذارد: از گذاردن و چون خواهند که از مضارع بنا کنند یا ساکن مده پیش از دال بیفزایند چنانچه از اندازد، اندازید و از سوزد، سوزید اگرچه ایشان را ماضی اصلی آمده است و آن انداخت و سوخت است و اکثر است که « ها (٤) در آخر ماضی معروف پیوندد و اگر بعدها نون بود . افتد ، ماضی بعید مراد بود ، چنانچه کرده بود و اگر لفظ است افتد ماضی قریب و یا تحقیق مراد بود چنانچه گفته است و کرده است ، و محذوف کنند چنانچه فلان چنین گفت و کرده.

فصل دوم : در ماضی مجهول :

در ماضی مجهول وآن آنست که فاعل او پیدا نبود از سبب خواسته (٥) و یا عظمت و یا شهرت کما هوالمذکور فی الصراح .

---

۱ - در متن : لیکن الف در درج کلام تکرار شده است . ۲ - در متن : ما قبلش .
۳ - در متن : مصدره. ٤ - در متن : ما معجمه.
٥ - در متن : خاسته.

و صیغهٔ ماضی مجهول نیز شش اند ، بناء او چنان است که بر اصل « ها » ماضیها فزایند و در آخرش لفظ شد الحاق کنند ، چنانچه کشته شد، و کرده شد که ترجمهٔ قتل و قتلت و فعل و فعلت است . و ضمایر جمع و مخاطب و متکلم ، چنانچه در ماضی معروف ذکر یافته اند ، به کلمه شد در آرند چنانچه : کشته شدند و کرده شدند که ترجمهٔ قتلوا و قتلنا و قتلن و فعلا و فعلوا و فعلنا و فعلن است . و کشته شدی و کرده شدی که ترجمهٔ قتلت و قتلت و فعلت و فعلت است و کشته شدید و کرده شدید که ترجمه : قتلتما و قتلتم و قتلتن و فعلتما و فعلتم و فعلتن ، است و کشته شدم و کرده شدم که ترجمه : قتلت و فعلت است و کشته شدیم و کرده شدیم که ترجمهٔ قتلنا و فعلنا است . و در ماضی مجهول نون نفی بر لفظ شد ، آید، چنانچه کشته نشد و آنکه در عرف گویند نشکسته شده و نکرده شده خطای بی انتهاء است .

فصل سوم : در مضارع

د آن آن است که دلالت او گاهی مقترن به فرمان حال و گاهی به استقبال و وجه تسمیهٔ او اظهر من الشمس است و این نیز معروف و مجهول است و صیغهٔ مضارع نیز شش اند و در آخر مضارع نیاید مگر دال ساکن ما قبل مفتوح ، چنانچه شنود و زند که ترجمه یسمع و تسمع و یضرب و تضرب است و امّا مثل آمد و زد شاذ است و برای تثنیه و جمع نون ساکن پیش از دال افزاید چنانچه شنوند و زنند که ترجمه لیسمعان ، لیسمعون وتسمعان و یسمعن و یضربان و یضربون و تضربان و یضربن است و برای مخاطب واحد به جای دال، یای خطاب ما قبلش مکسور زیاده چنانچه شنوی و زنی که ترجمهٔ تسمع و تسمعین وتضرب وتضربین است و برای تثنیه و جمع پیش از دال یاء فارسی زیاده شود ، چنانچه : شنوید و زنید که ترجمهٔ تسمعان و تسمعون و تضربان و تضربون است و برای متکلم واحد به جای دال میم ما قبل مفتوح زیاده شود ، چنانچه : شنوم وزنم که ترجمهٔ اسمع و اضرب است . و برای تثنیه و جمع یا فارسی ما قبل میم افزاید ، چنانچه : شنویم و زنیم که ترجمهٔ نسمع و نضرب است ، و برای نفی بودن ، مفتوح است . چنانچه نشنود و نزند که ترجمهٔ لایسمع ولا یضرب ، و چون فعل حکایت از زمانه آینده باشد ها شرط و جزاء باشد و ها لفظ خواهد و آنچه مشتقّ منه است بلا فرق بدو متصل شود اگرچه دخول آن بر ماضی اغلب است یعنی مستقبل بخشد ، إلاّ بندرتاً ، و چون لفظ می و همی بر مضارع داخل شوند و یا لفظ باید و شاید و تواند و دیگر مشتقات ایشان بلافرق به فعل متصل شوند اگر چه دخول ایشان بر ماضی اغلب است ، معنی حال بخشید .

و لفظ سر انجام برای تراخی (۱) است ، و مضارع مجهول همچو ماضی مجهول است الاّ آنکه به جای شد ، شود آید چنانچه گفته شود ، و زده شود. و الاّ آنکه به لفظ خواهد آید پس آن زمان نیز لفظ شد آرند چنانچه ، گفته خواهد شد و زده خواهد شد و تصرّفات کلی از نون نفی و ضمائر به لفظ شود و خواهد در آرند چنانچه گفته نشود ، نشوند و مثله و گفته نخواهد شد و زده نخواهد شد و مثله .

بدان که مضارع در فارسی دو نوع است :

قیاس و سماعی قیاسی .

هر ماضی که با تا باشد دال ساکن زیاده گردد ، و چنانچه نهفت و نهفتد و سفت و سفتد و خفت و خفتد و خست و خستد و اکثر است که تا حذف شود چنانچه شکافت و شکافد و یافت و یافد (۲) و شکفت و شکفد و کشت و کشد و اگر با تا تأسیس ساکن باشد در مضارع بیفتد چنانچه دانست و داند و توانست و تواند و بایست و باید و شایست و شاید و درتلاقی مضموم الابتداء آن سین ، یا شود و او فارسی پیش وی متبع بود چنانچه رست و روید و شست و شوید وجست و جوید و در مفتوح الابتداء بدل به ها شود و فتحهٔ او کسره گردد ، چنانچه جست و جهد و رست و رهد ، امّا خست را مضارع وضعی نیامده است و همچنین ها گردد آن چون موقوف بعد الف آید چنانچه خواست و خواهد و کاست و کاهد ، امّا خواست و خیز ، شاذ است و اگر بعد « ها » آید حذف گردد و چنانچه زیست و زید ، امّا نگریست و نگردشاذ است و اگر بالای « تا » ، « خا » موقوف باشد در مضارع «زا» گردد چنانچه : افراخت و افراز (۳) و افروخت وافروز و سوخت و سوزد و دوخت و دوزد و ریخت و ریزد و انگیخت و انگیزد و پخت و پزد امّا شناخت و شناسد و فروخت و فروشد و بگسیخت و بگسلد ، شاذ است و اگر جای خا ، فا ، موقوف باشد در مضارع اغلب بدل به یای وحدانیه شود چنانچه :کوفت و کوبد و آشفت (٤) و آشوبد و شتافت و شتابد و یافت و یابد و فریفت ، فریبد ، کاف و کاود وفا را به و او بدل می کنند به سبب قرب مخزن ، چنانچه : شنفت و شنود و رفت و رود و اگر جای فا ، شین موقوف باشد در مضارع ، را گردد چنانچه داشت و دارد و کاشت و کارد امّا ، افراشت و افرازد ، شاآذاست .

---

۱ - تراخی : واپس انداختن عمل از اوّل وقت آن ، تا گاهی که ظن قوت آن رود ، ضد فور (کشاف اصطلاحات الفنون).

۲ - یافد : این لغت استعمال نشده است .

۳ - افراز : این لغت از افراخت استعمال نشده است .

٤ - در متن : آشوفت .

و هر ماضی که با دال موقوف آن دال در مضارع ساکن شود ما قبل او مفتوح بود چنانچه ، خورد و خوار شمرد و اگر پیش از دال الف یا آمده باشند در مضارع بیفتند از بهر اجتماع ساکنین ، چنانچه فرستاد و فرستد وافتاد و افتد و نهاد و نهد و رسید و رسد و خمید و خمد و چمید و چمد .اندکی است که بعد الف ، یا افزاید چنانچه زاد و زاید و گشاد و گشاید و اگر مدّه مذکور واو باشد در مضارع یا گردد و بالای آن الف زایده بیفزاید چنانچه نمود و نماید و گشود و گشاید وستود و ستاید و ربود و رباید و اگر پیش از دال نون غنّه (۱) بعد الف باشد در مضارع آن نوع مفتوح گردد چنانچه خواند و خوانَد و راند و راند و افشاند و افشاند و همچنین به جای نون اگر رای موقوف باشد در مضارع مفتوح گردد چنانچه گذارد و گذارَد و آزرد (۲) و آزارد و افشاند و افشاند و آنچه ورای مذکور است سماعی است چنانچه گفت و گوید و رفت و روبد و رفت و رود ، و زد و زند ، و آمد و آید ، و داد و دهد ، و بود و شد و شود ، و آورد و آرد ، و کرد و کند ، و کشت و کشد و نبشت و نویسد و شنید و شنود ، و ستد وستاند ، و گرفت و گیرد و شنود و شنود ، و شست و شوید .

فصل چهارم : در مصدر

و آن اسم حدث است یعنی معنی که قائم است به غیر ، ذکر فی شرح الراح (۳) المصدر فی اللغة : هو الموضع الذی یصدر عنه الابل ، ای تخرج منه بعد شرب الماء وله : اسم المصدر .

و قول البصریّین ، من أن یکونَ المصدرُ اصلاً و الفعلُ فرعاً .

و اداة مصدریه ، در فارسی بسیار است و اصلی به نون است چنانچه گفتن و شنیدن و بعضی گویند مصدر مأخوذ از فعل است چون خواهند که مصدر بناء کنند در آخر ماضی نون ساکن بیفزایند و ما قبل او را فتح بدهند چنانچه گفتن از گفت و شنیدن از شنید .

---

۱ - نون غنه: غنه : آواز کردن در کام (منتهی الارب).

هر گاه نون ساکن یا تنوین به یکی از حروف چهارگانه « یمون» برسد ادغام مع الغنه است.« تجوید آسان » و نیز : دهخدا .

۲ - در متن : آزار و آزارد .

۳ - شرح مراح : مراح الارواح کتاب معروفی است در صرف عربی از احمد بن علی بن مسعود ، چند نفر آن را شرح کرده اند. مانند شرح عبدالحکیم سیالکوتی (۹۸۸ - ۱۰۶۷ ق)، که نسخه هائی از آن در کتابخانه های شبه قارهٔ وجود دارد . (فهرست مشترک ج ۱۳: ۲۵۷۷).

٤ - متن : اعاء وله اسم المصدر ، مصدر المصدر الفعل وغیره من اسم الفاعل و المفعول ؟.

و « اما » وقع فی جامع المسائل ، فی تعریف المصدر ، هومایزادفی آخر اصل معناه الفارسی « نون » و ما قبل هذا النون لایکون إلاّالتاء أوالدال واما الجزء فالنون من اصل معناه ولازایدة [و هذا] یویدأن یکون الفعل اصلاً و المصدر فرعاً کاهوقول الکوفیین».

و از ادوات مصدریه است ، شین ساکن در آخر امر ما قبل مکسور ، چنانچه دانش و بینش و آمیزش و اندکی است که ما قبل شین مفتوح آید برای استقامت قافیه یای ساکن تازی در آخر اسم فاعل و آنچه به معنی اسم فاعل است ، چنانچه ؛ عاشقی و صافی و دانائی و شنوائی و ناچاری و غمگساری وخوشی و شادی و غمی و همچنین در آخر اسم مفعول عربی ، چنانچه ، مکدری و مظلومی.

لفظ آر در آخر ماضی ، چنانچه ؛ رفتار و گفتار و دیدار این نوع مصدر به معنی فاعل هم آید چنانچه خریدار به معنی خرنده و به معنی مفعول هم ؛ چنانچه گفتار و گرفتار اواست ، و همچنین اگر ماضی و یا امر بعد ماضی واقع شود تابع و متبوع هر دو به معنی مصدر باشد چنانچه ، گفت و شنید و نشست و خاست و گفت و گو وخفت وخیز ازینجا گفته اند، قیل و قال و همچنین ماضی و امر به اضافه مفید معنی مصدر باشد چنانچه خرید (۱) و فروخت تو ، و پندار فلان و انگیزهٔ ایشان . و لفظ گی بالکسر، با کاف و های تازی بعد حذف « ها » چنانچه بندگی و خواجگی (۲) در بنده و خواجه ،خسرو ، راست ؛

خانهٔ خالی که پر آلودگی است غول وجعل را ز وی آسودگی است (۳)

فصل پنجم ؛ اسم فاعل و اسم مفعول

اسم فاعل اسمی است که کشیده شود از فعل برای کسی که قیام فعل بدو باشد، و اسم مفعول اسمی است که کشیده شود از فعل برای کسی که وقوع فعل بر اواست .بدانکه اسم فاعل مأخوذ است از مضارع به حذف دال که علامت مضارع است و به زیادتی لفظ نده بر وزن زنده در آخر آن لیکن الف وصل در درج کلام ساقط شود و لفظاً و خطاً ، و کسرهٔ آن به ما قبل دهند تا دلیل باشد برحذف الف وصل،چنانچه از گوید ، گوینده و اززند ؛ زننده و از کشد ؛ کشنده ، و اندکی است که الف برای فاعلیت آید ،در آخر مضارع بعد حذف دال ، چنانچه گویا و شنوا و دانا و این قیاسی نیست زیرا که از زند زنا و از کشاید

۱ = متن ؛ خریدار تو و فروخت تو ۲ = متن ؛خوجگی ؛

۳ = خمسه امیر خسرو ، اشرفی ؛ ۹۱.

کشایا نمی آید و همچنین الف و نون چنانچه گویان و تپان از تپد و چمان از چمد و کشان از کشد و روان از رود ، و این نوع بسیار است ،امّا از ، زند ، زندان و از شنود ، شنوان نمی آید و نیز ترکیب امرمقدّم بر مفعول ، مفید معنی فاعلیّت باشد چنانچه کارکن و خدا ترس و جان آفرین ، مگر ، یك لفظ خوانخوار ، اگرچه جزء دوم ، امر نیست مفید معنی فاعلیّت است ، ای خورندهٔ خون و در مثل این ترکیب فصل درست نیست زیرا آن که در معنی مضاف و مضاف الیه است ، لیکن مضاف الیه مقدّم شده است بر مضاف یعنی کنندهٔ کار ، ترسندهٔ خدا و آفرینندهٔ جان اگر گفته شود که در قول شیخ سعدی شیرازی قدس الله سره العزیز ؛

حکیم سخن بر زبان آفرین(۱)

لفظ بر زبان فصل است میان سخن و آفرین جواب داده شود که اصل نسخه،

« چه گویم سخن بر زبان آفرین » است (۲)

یعنی چه سخن گویم بر آفرینندهٔ زبان و جائی که حکیم آمده است ، غلط است ، حال غلط آن است که پیش شیخ واحدی حکم خواند و نسخه هائی که در آن استنساخ شدند در آنها حکیم نبشتند امّا بعضی نسخه که قدیمی اند در آن چه گویم است و معنی آن مستقیم است . اگر گفته شود که شیخ واحدی هم اهل لسان بود او چگونه غلط کرد ؟ جواب ؛ « المجتهد قد یُخطئ و قدیصیب » ، یا بگویم که فصل به ظرف و آن در عربی « درست » ، امّا در فارسی ، جائی به نظر نیامده ،

و همچنین ترکیب امر به غیر مفعول هم مفید معنی فاعلیّت است ، چنانچه زود خیز و شتاب رو و دیر باز و زود گذار ، امّا آنچه مرکّب باشد به غیر امر مفید معنی اضافت بود یا صفت ، اگر جز اوّل موقوف بود و آنچه مقدّم باشد یا صفت باشد یا مضاف الیه بر حسب مقام ، چنانچه کهن دیر ، برای دیری که کهن است و کحلی پرنده ، که پرنده ئی(۳) که سیاه است و سپه سالار و قافله سالار یعنی سالارسپه و سالار قافله ، و مثل این ترکیب مفید معنی تشبیه هم باشد چنانچه ماهرو و مشك بو یعنی روئی که همچو ماه است وبوئی که همچو مشك است و مثل این ترکیب ذاتی موصوفی را تقاضا می کند ای فلان ماهرو فلان مشکبو و مثله وقولهم ، فلان زشت خوست و نیك روی است یعنی خداوند خوئی که زشت است ، و صاحب روئی که نیك است ، و این قریب به معنی فاعلیّت است ، و هر لفظ که

۱ = کلیات سعدی ، فروغی ؛ ۱ . ۲.

۲ = در نسخ قدیمی هم چنین نیست ،

۳ = در تن « پرندی ».

موصوف باشد مکسور خوانند اگر مقدّم است بر صفت ، مثالش سعدی فرماید :

بده ساقیا آب آتش لباس که مستی کند اهل دل التماس(۱)

و إلاّ هر دو موقوف مثالش سعدی فرماید :

شبی زیت فکرت همی سوختم چراغ بلاغت برافروختم (۲)

والا هر دو موقف ، مثالش جامی فرماید :

که در مغرب زمین شاهی به ناموس همی زدکوس هستی نام طیموس (۳)

و سوای موصوف و مضاف مقدمین بر صفت و مضاف الیه ، هر کلمه موقوف است که معطوف علیه به حرف عطف که آن مضموم است و در ضرورت شعری فك اضافت لفظاً جایز است، سعدی فرماید :

بماند سالها این نظم و ترتیب ز ماهر ذرّه خاك افتاده جائی(٤)

و کذا موصوف که کسرهٔ او اکثراً حذف شود و موقوف خوانند در ضرورت شعری. و طریق وقف آن است که اگر ما قبل آخر متحرك بود حرف آخر را ساکن کنند و اگر ساکن بود (۵). حرکت حرفی دهند که ما قبل ساکن باشد ، چنانچه (٦). ضمه در تای « گُفت » و فتحه در دال « کرد » و کسره در تای « نیست ».

و هر لفظی که در آخر آن لفظ « کار » یا « کاف فارسی » یا لفظ بان به بای تازی لاحق شود به معنی فاعل آن باشد. چنانچه : خدمتکار و نگاهبان و کشتی بان ، ای کنندهٔ خدمت ، و دارندهٔ نگاه ، و کشتی و لفظ خداوند مترادف کار است لیکن خداوند به اوّل (۷) آید و کار آخر . و اگر لفظ کار با خداوند مرکّب گردد. مفخمه بود یا تاکید باشد و صاحب و خداوند نیز مترادفند و لفظ و اسم همچو کار است چنانچه امیدواری ، دارندهٔ امید امّا لفظ وار که در مانند بنده وار و شاهوار است ، از ادات تشبیه است ای همچو بنده و همچو شاه و لفظ ور نیز به معنی خداوند است و برای فاعلیّت آید چنانچه : پیشه ور و در دانشور و لفظ گر به کاف فارسی مفتوح نیز برای فاعلیّت آید. چنانچه کارگر و زرگرای کار کننده و راست کنندهٔ زر.

۱ - در کلیات سعدی ، فروغی ، دیده نشد.
۲ - کلیات سعدی ، فروغی : ۳۲۲
۳ - مثنوی هفت اورنگ ، مدرس گیلانی : ۱. ٦
٤ - کلیات سعدی ، فروغی : ۳۵
۵ - متن : و اگر ساکن الما م حرکت...
٦ - متن : چنانچه اسام ضمه در تای .
۷ - در متن : بالا.

بدان که لفظ « گر» اکثر در حرفه است و همچون « ور » است لفظ « اور » (۱) بالضم به وزن دور ، لیکن الف وصل در درج کلام ساقط شود به نقل ضمه ما قبل چنانچه ؛ رنجور و گنجور(۲) ، ای خداوند رنج و زحمت و گنج ، و همچنین لفظ « مند » چنانچه دانشمند و هنرمند و همچنین است لفظ « گین » با کاف فارسی ، چنانچه : اندوهگین و خشمگین ، و به حذف گاف نیز آید چنانچه رنگین و شنگین (۳) ای خداوند رنگ و شنگ . و بر طریق ساکن آید چنانچه رشکن (٤) ای خداوند رشك .

و د ر اعداد ، برای فاعلیّت بهم ساکن آید چنانچه ، ترجمهٔ رابع : چهارم آید و ترجمهٔ خامس ، پنجم آید و چهارمین و پنجمین به معنی چهارم و پنجم این . و لفظ ناك نیز مفید معنی فاعلیّت است چنانچه دردناك و خشمناك برای صاحب درد و صاحب خشم .

و در آخر اسم مفعول بعد اطلاق « ها » ئی در اخر ماضی شده آید چنانچه گفته شده و زده شده و اندکی است که اکتفا به ها کنند چنانچه گفته است و شنیده اوست به اضافه « ها» دانند، اکثر است که به غیر اضافت هم به معنی مفعول اید چنانچه گونی مرده دیدم و آکنده یعنی کرده شده و آکنده شده والله اعلم بالصواب .

فصل ششم : در امر و نهی .

امر : اسم فعلی است که طلب کرده شود به آن فعل از فاعل .

و نهی : اسم فعلی است که طلب کرده شود به آن ترك فعل از فاعل . و آن بر دو گونه است : غایب و حاضر.

امر غایب به زیادتی لفظ «گو» بر مضارع است چنانچه گو که می زند آن مرد و یا زن و نهی غایب ، گو که می زد آن مرد و یا آن زن و در « شرح کافیه (۵) معنی لیضرب باید که بزند آن مرد آورده است و از « شیخ محمد خضری » نیز همچنین محقّق است و صبح همین است زهر آنکه لفظ گو در متکلم درست نمی آید و امر غایب از شش صیغهٔ مجهول و از چهار صیغهٔ معلوم آید و از دو صیغهٔ مخاطب مضارع معلوم نمی آید بلکه از آن دو صیغهٔ امر حاضر می آید فقط .

۱ - در متن : ناور.
۲ - در متن : رنجور و زحمت ور
۳ - شنگین : از شنگ ، شوخ و ظریف و شیرین (دهخدا).
٤ - رشکن : به فتح اول و کسر کاف و سکون ثانی و نون : متکبر و صاحب عجب و حسود باشد. (برهان قاطع).
۵ - شرح کافیه : شرح کافیه ابن حاجب.

بدانکه امر حاضر مأخوذ است از مضارع به حذف دال و آخر او موقوف باشد اگر تلاقی ساکن بود چنانچه بکشای از بکشاید و بگذار ، از بگذارد و اگر نه ساکن بود چنانچه بزن از بزند و بده از بدهد و اگر آخر امر یا باشد بعد الف یا واو ساکن روا باشد که نیفتند چنانچه بکشای و بنما و بگو و در ماضی یای زایده اندك بود.

فصل هفتم : در بیان افعال عامهٔ و واقع کردن غیر واقع

بدان که هر چه غیر مشتق است یعنی آن را ماضی و مضارع نیامده است آن را به فعل عام بیان کنند چنانچه کرد و کند و بود و شد و شود و باشد و گشت و گردد و افعال عامه (۱) برای آن خوانند که در اکثر محال مقام یابند به خلاف افعال دیگر چنانچه گوئی محال مقام یابند . خلاف افعال دیگر ، چنانکه گوئی فلان نیکی کرد و نیکی بکند و او چنین بود و چنین شد و همچنین دیگر الفاظ. و اگر خواهند که غیر واقع را واقع کنند در مضارع پیش از دال نون مفتوح به الف ساکن بیافزایند. چنانچه در کند، کنداند (۲) و در خور ، خوراند و در افروز ، افروزاند و ماضی را هم برین مضارع بنا کنند به زیادتی یاء مده پیش از دال چنانچه کشایند و خورایند و افروزایند . بدان که موافقهٔ فعل و فاعل در وحدات و تثنیه و جمع شرط است ، برابر است که فاعل در فعل مضمر باشد، چنانچه در این اشعار سعدی :

فقیهی کهن جامه و تنگدست　　در ایوان قاضی به صف در نشست (۳)
فقیهان طریق جدل ساختند　　لم و لانسلم در انداختند

یا مظهر باشد، چنانچه سعدی فرماید :

مکن فراخ روی درعمل اگر خواهی　　که وقت رفع تو باشد مجال دشمن تنگ
تو پاك باش برادر مدار از کس باك　　زنند جامهٔ ناپاك گازران بر سنگ (۴)

این همه مسایل که در این باب ذکر یافته اند منقول اند ، از مؤید الفضلاء به تفریط و افراط عبارات و اشارات الا المؤیدات بالاشعار و تعاریف الکلمات .

باب ششم : در اسماء

درین باب هفت فصل است :

فصل اول : در مضمرات و آن اسمائی است که وضع کرده شده اند برای متکلم مخاطب و

۱ - متن : افعال عامه برای آن　　۲ - متن : کند .
۳ - کلیات سعدی : فروغی : ۳۰۱　　۴ - همان : ۵۲ .

غایب و آن دو قسم است منفصل و متصل .

منفصل آن است که مستقل باشد بنفسه در تلفظ و غیر محتاج باشد به سوی کلمه دیگر و متصل بر عکس آن است ، مخفی نماید، که اکثر ضمایرش از این نیز ذکر یافته اند، ضمناً فرموده اند :

سعدی گرچه سحر آمیز باشد　　طبیعت را ملال انگیز باشد

لیکن ، در تکرار چون نکتهٔ لذیذ حاصل شود اولی است، و از اینجا است قول ایشان :

« اعدْ ذکرَ نعمانَ لنا إنَّ ذکرَه　　هو المسكُ ماکررته یتضوع » (۱)

لهذا در فصلی علیحده ذکر یابند ، صریحاً .

بدان که متکلم ، چون مبتداء یابند برای واحد من بگویند ، و برای تثنیه و جمع ، « ما» و اگر فاعل واحد باشد میم ساکن در آخر فعل ماضی آرند چنانچه گفتم و کردم و در آخر فعل مضارع به حذف دال ، چنانچه گویم و شنوم و اصل این اَمَ است ، لیکن الف وصل ساقط کنند لفظاً و خطاً ازبهر کثرت استعمال و لهذا بعد الهاء براصل آید چنانچه گفته ام و شنیده ام ، و رواست که بعد میم من آید چنانچه گفتم من و بگویم من و اگر تثنیه و جمع باشد میم موقوف بعد های ساکن آرند چنانچه گفتم و بگویم و اصل این « ایم » است ، و لهذا بعد الهای ، بر اصل آرند چنانچه گفته ایم و شنیده ایم و برای فاعل واحد غایب لفظ «ان» درو آرند ، لیکن « او » برای عاقل آید ، زیرا آنکه ترجمه هو است و اگرچه ترجمه هی است لیکن در فارسی بر مذکر هم اطلاق کنند چنانچه گویند در ترجمه « ضرب » (۲) زد آن مرد و ضربت زد آن زن و نگویند او زن چنین کرد ، و او اسب چنان دوید، بلکه آن گویند کذا فی مؤید الفضلاء (۳) و آنچه درین شعر فردوسی طوسی :

ز جوی خورا به چه کمتر بگو　　که بسیار گردد به یکبار او

و برای تثنیه (۴) و جمع ، لفظ ایشان آرند و در آخر لفظ « اند » زیاده کنند به حذف الف وصل لیکن در مستقبل بعد حذف دال آرند ، چنانچه گویند و زنند و الف به « دال و ها» ساقط نشود . چنانچه گفته اند و شنوده اند ، و برای مخاطب واحد لفظ تو آرند در آخر فعل های ساکن تازی ما قبل مکسور آرند چنانچه : گفتی ، و رواست که بعد « یا »

۱ - متن :
اعد ذکر لقمان لنا ان ذکره هوا مسك ماکرته یتضوع
۲ - در متن : اضرب
۳ - مؤید الفضلاء ج ۲ ، ۲۹٤ .
٤ - در متن : واقع است ، تساع است و .

تو نیز آرند ، چنانچه گفتی تو و کردی تو و برای تثنیه و جمع « ید» (۱) و « تان » آرند در آخر فعل لفظ آید به یای فارسی بعد حذف الف وصل آرند چنانچه گفتید و کردید ، بعد « های »الف وصل ، ثابت ماند ،چنانچه : « گفته اید » و کرده اید.

و برای مفعول ، لفظ « را» آرند و اگر متکلم مفعول بود مرا برای واحد و ما را برای تثنیه و جمع گویند و اگر ضمیر متکلم مفعول متصل باشد، میم ساکن آرند چنانچه گفتیم و گوید هم به غیر حذف دال مستقبل ای گفت مرا و گوید مرا و گویم ای گوی مرا و این میم ساکن برای فاعل نیز آرند لیکن در محل متعین شود و بعد با میم موقوف آرند چنانچه گفتیم ای گفتی مرا برای مفعول غایب ضمیر منفصل « اورا» و « آنرا» برای واحد و « ایشان » را برای تثنیه و جمع آرند و متصل شین ساکن ما قبل مفتوح آرند چنانچه گفتش و گویدش و بگویش و بعدها خطاب شین موقوف آرند چنانچه گفتییش ای گفتی او را و برای مفعول مخاطب منفصل برای واحدتر او برای تثنیه و جمع شما را و ایشان را ، و متصل در آخر تا ساکن آرند ،برای واحد فقط چنانچه : گفتمت و کردمت (۲) .

کذا فی « مؤیّد الفضلاء (۳) » و تقدیم مرجع ، در ضمیر غایب در فارسی شرط نیست و مؤیّد این معنی است قول سعدی :

چو بام بلندش بود خود پرست کند بول خاشاک بر بام پست (٤)

و حافظ :

من از آن حسن روز افزون که یوسف داشت دانستم
که عشق از پردهٔ عصمت برون آرد زلیخا را (٥)

فصل دوم : در اسماء اشارات

و آن اسمائی است که وضع کرده شده اند برای مشارالیه به اشارهٔ حسّیه به خلاف ضمیر غایب و آن و این برای قریب واحد . و آن کنایه از جهات روزگار و نیز دنیا و آخرت وعبارت از: شکَر و نمك چنانچه عزیزی فرماید :این شکَر است و آن نمك. و اشارت به قریب و

۱ - متن : شادتان .
۲ - متن : کرامت وکت به کرکاف کذا فی مؤید الفضلا .
۳ - مؤیّد الفضلا ج ۲ : ۲۹٤.
٤ - کلیات سعدی ، فروغی : ۲۳۹
٥ - دیوان حافظ ، قزوینی : ٤.

بعید موید معنی سوم ، حافظ فرماید :

آنکه می گویند آن بهتر ز حسن یار ما این دارد و آن نیز هم (۱)

و استعمال او اندك است برای بعید واحد و ایشان و اوشان و آنان و اینان برای جمع و تثنیه ، لیکن ایشان و اینان برای قریب و ایشان و آنان برای بعید و این کلمات اگرچه مشترکند میان ضمایر غائبه و اسماء اشارات لیکن مفترق اند به وقت استعمال به اشاره ذهنیه و حسّیه.

فصل سوم : در اسم ظرف

و آن اسمی است که موضوع است برای وقت فعل و یا محل فعل ، و صیغهٔ آن چنان است که مصدر فعل مرکب کنند با لفظی که دلالت به زمان و یا مکان کنند چنانچه جای کشتن و وقت کشتن که هر دو ترجمهٔ مقتل است و چون جزء دوم از کلمه مرکب لفظ « دان» و یا « سا» « روستان» باشد مفید معنی مکان است اگرچه به غیر ترکیب مفید این معنی نبود چنانچه قلمدان و کوهسار و کوهستان مؤیّد اول دوم ، خسرو فرماید :

ای غلّه را در غلّه دان کرده گور چند گره بر شکم و تك چو مور (۲)
داشت شبانی رمه در کوهسار پیر و جوان گشته از و شیر خوار

و مؤیّد ثالث سعدی فرماید :

اگر باران به کوهستان نبارد به زودی خشك گردد رود نیلی (۳)

فصل چهارم : در اسم تفضیل و مبالغه

بدان که تفضیل و مبالغه هر دو به لفظ « تر» (٤) آیند. از آخر اسم فاعل و آنچه در معنی اسم فاعل باشد و این هر دو اگرچه مشترك اند لفظاً لیکن مقترن اند استعمالاً و معناً، امّا فرق استعمالاً آن است که اسم تفضیل ، مستعمل است به از چنانچه زید زنده تر

۱ - دیوان حافظ ، قزوینی : ۲٥. ۲ - خمسهٔ امیر خسرو، ۷۳
۳ - کلیات سعدی ، فروغی : ۱٥٦ ، و اینگونه آمده است:
به سالی دجله گردد خشك رودی.
٤ - در متن : تواند.

است از عمر به خلاف مبالغه و فرق معنی آن است که تفضیل فوقیه است در ذاتی یا ، ذات دیگر چنانچه در مثال مذکوره که زید را فوقیت است از عمر در صدورضرب به خلاف مبالغه که فوقیت آن به ازاء ذات دیگر نیست بلکه به نفسه ستوده شود به زیادتی ، چنانچه مهتر و بهتر ، مؤیّد تفضیل عبدالرحمن جامی فرماید :

حبّذا قصری که ایوانش ز کیوان برتر است
قبهٔ والای او بالای چرخ اخضر است (۱)

و مؤیّد مبالغه ، خسرو فرماید :

تا صفتش پرده نشیننده تر کورتر آن چشم که بیننده تر(۲)، والله اعلم

فصل پنجم :

دراسم مُصغَر

بدان که تصغیر خاصّه ، علامت اسم است و معنی تصغیر در لغت : حقارت کردن و کوچك کردن و کوچك شمردن و در اصطلاح ، مفهوم این شعر است :

چیست تصغیر ؟ گویم ای دانا کثرةَ اللَفظ قلّةَ المعنی

و چون اصل تصغیر برای حقارت است به این تعریف معرّف شده است ، اگرچه در بعضی مواضع ، این تعریف صادق نمی آید چنانچه : تصغیر برای تعظیم باشد چون قریش یا برای شفقت باشد، چون بُنی(۳) که تصغیر این است بر حسب اصل و این در فارسی به زیادتی الف باشد از آخر کلمه چنانچه به ازاء یا و به زیادتی چه ، چنانچه : مورچه و طاسچه و باغچه و به زیادتی کاف ساکن چنانکه : مردك و مامك در مدار الافاضل گفته : مامك مُصَغرِ مام است به معنی مادر(٤) و نیز به معنی دختر.

فصل ششم :

در اسم منسوب

و آن اسمی است که آخر آن « یا » باشد که دلالت کند بر اینکه ذاتی نسبت یافته است بدین اسم و لهذا گفته اند که نسبت فایده صفت بخشد در عود عائد و نسبت تغییر می دهد

۱ - دیوان کامل جامی ، هاشم رضی : ۱٦.
۲ - خمسه امیر خسرو ، امیر احمد اشرفی : ۱۳.
۳ - متن : یا برای شفقت باشد چون قریش ، تکرار شده است.
٤ - و نیز به معنی مادر ، تکرار شده است.

اسم را لفظاً و معناً ، امّا لفظاً چنانچه زیادتی یا ، چون مکّی و معناً، چنانچه پیش از نسبت مدلول مکه شهر بود و به وقت نسبت ذاتی شود که به مکه تعلق دارد کذا فی جار بردی (۱).

بدان که چون خواهند که نسبت کنند ذاتی را به چیزی، آخر اسم آن چیزی یای ساکن تازی آرند ، چنانچه : شهری و دهقانی و بعد « یا» چون « نون » آید مفید معنی نسبت باشد و برای تشبیه نیز آید چنانچه : سیمین و مشکین و سنگین یعنی از آن سیم و از آن مشك و از آن سنگ و همچون سیم و مشك و سنگ و بعد یا و نون در بعضی مواضعهای موقوفه نیز آید چنانچه : چوبینه و پشمینه یعنی . از آن چوب و از آن پشم و اندکی است که برای تسمیهٔ لفظ گی با کاف فارسی مع غیر کلمه « ذوالها» باشد چنانچه : خریدگی و خانگی و جامگی وبندگی یعنی از آن خریده و خانه و جامه و بنده .

و اکثر است که های موقوفه برای نسبت آید چون علامت جمع در آخر اسم الف و نون باشد چنانچه گوئی: طرز فاضلانه و بچه گانه و پسرانه و اندکی است که در غیر جمع نیز آید، چنانچه یکروزه و یکماهه و یکشبه، کذا فی مؤیّد الفضلاء (۲).

فصل هفتم :

در جمع

اسمی است که دلالت کند بر آحاد مقصوده ، چون اسمی را جمع کنند بینند اگر مدلولش حیوان است آخر آن الف و نون زیاده کنند ، و اگر ذوالها نباشد چون آدمیان و پریان و کروبیان و سروشان و روحانیان و مردان و زنان و اسبان و گوسفندان و جاموسان و کرمان ، امّا اگر ذوالها باشد در آخر بعد حذف های لفظ کان به کاف فارسی بیفزایند ، چنانچه : فرشتگان و آیندگان و روندگان و بندگان و خواجگان و پیادگان . و اگر مدلولش معدن و نبات و یا افلاك ویا اجزای حیوانات باشد، در آخر آن « ها » و « الف» زیاده کنند چنانچه کوهها و دریاها و آسمانها و گلّه ها و لعلها و مرواریدها و یاقوتها و دستها و پایها و چشمها و گوشها .و اگر در آخر این همه ها باشد ها را مفتوح ساخته الف افزایند چنانچه جامها و پیاله ها و آنچه برخلاف این آید شاذ است چنانچه اسبها و کرمها و درختان و لبان و چشمها کذا فی مؤیّد الفضلاء (۳).

و حرف را جمع نکنند و جمع فعل به اعتبار فاعل است که آن هم اسم است ، پس فعل

۱ - جاربردی : مبحث « فی المنسوب » : ٤٧. ۲ - مؤید الفضلاء ، ج ۱ : ۲۹۵.
۳ - ایضاً : ۲۹۳

نیز جمع نشود .

باب هفتم: در انواع لغات

و در این باب دو فصل است :

فصل اوّل (۱) در حقیقت .

و حقیقت دراصل فعل به معنی فاعل است از حقّقه ، ای اثبته بعد از آن منقول است به سوی کلمه ثابته و یا مشبه و در اصطلاح کلمه ئی را گویند که مستعمل باشد در معنی که موضوع است آن کلمه برای معنی در اصطلاح که به آن خطاب واقع است کلمه را به مستعمل قید کرده احتراز از غلط که آن نیز نه حقیقت است و نه مجاز، و از مجاز مستعمل در معنی که وضع نشده است . و آن کلمه برای آن معنی در اصطلاحی که به آن خطاب واقع است چنانچه اسد برای مرد شجاع در اصطلاحی که به آن خطاب واقع است گفته شد احتراز از مجاز مستعمل در معنی که وضع شده است . آن کلمه برای آن معنی در اصطلاح دیگر نه در اصطلاحی که به آن خطاب واقع است ، چنانچه صلواة چون مستعمل شود به عرف شرع در دعا ، پس آن نیز مجاز است برای استعمال آن در غیر معنی که موضوع له است در شرع یعنی ارکان مخصوصه اگرچه مستعمل است در معنی که موضوع است، در لغت : « الوضع تعیینَ اللّفظ لله لالة علی معنی بنفسه و الاصطلاح إتفاق قوم علی شیء مخصوص » و این حقیقت متنوّع است به انواع :

نوع اوّل : اصلی است ، در لغت منسوب به اصل و در اصطلاح لفظ مستعملی در هفت طایفهٔ مخصوصهٔ مشهوره از مردم بیابانی که ایشان را اعراب و عرب و عرباء وعاربه گویند وعلوم ادبیّه و قواعد عربیّه را علماء بصره ازکلام این قوم استنباط فرموده.

نوع دوّم مولد در لغت مشتقّ از تولید چیزی را از اصل چیزی بیرون آوردن ، و در اصطلاح لفظی که مولدون از لغت اصلی اخذ کرده باشند به تصرفی و.

نوع سوم : و در کلام اعراب مستعمل نباشد مثلاً بدائیه به یای تحتانیّه که از بدأت اخذ کرده باشند و این نوع را عامی و مستحدث نیز گویند. و

نوع چهارم : معرب است از تعریب . و تعریب کلمه ئی که، به عربی ساختن و در اصطلاح : لفظی که آن عجمی باشد و عرب درو تصرف کرده نمود مثل « اقلید » که در

۱ - در متن : ... دو فصل است اللغه بالضم نوع سخن ، کذا فی الصحاح فصل.

عجم کلید بوده همزهٔ مکتوبه را زیاده کرد قاف رابه کاف بدل کردند ، یا آنکه بلا تغییر و تصرف نقل کرده بر منهاج کلام خود استعمال نموده باشند مثل ابراهیم . پس در لفظ مجرد اخذ لفظ باشد امّا وضع از عجم بوده ، خواه هندی باشد چون شکوه ، خواه فارسی چون سجیل، پس اگر عرب لفظ عجمی را وضع کنند از برای معنی مثل ابراهیم که نام فرزند سازند ، مثلاً ، او را معرّب نگویند بلکه عجم گویند ، چون عجمه اعم است از معرّب ، چنانکه از اشارت شرح زبدة الفضلاء قاضی عضد الدولة والدین و تصریح محقق شریف در حاشیه شرح مذکور مفهوم گردد . بدان که چون معرب گشت ازعجمه بدر آمد و مانند الفاظ عربی باشد و از اینجاست که در قرآن و احادیث از این بسیار است چنانچه ، علامه زمخشری در کشّاف مکرر به این معنی اشاره فرموده است .

نوع پنجم : مختلف است درلغت ، مشتق از اختلاف ، و اختلاف با یکدیگر خلاف کردن و در اصطلاح لفظی که ائمهٔ لغت درو خلاف کرده باشند که در اصل لفظ عربی است یا عجمی، مثل: طست به سین مهمله .

نوع ششم : معجم در لغت مشتق ازتعجیم ، و تعجیم کلمه ئی که عجمی باشد به عجمی ساختن و در اصطلاح لفظی که عجم از کلام عرب به کلام خود نقل کرده باشند به اندك تغییری اصلی بود یا معرّب.

نوع هفتم : معروف ،در لغت مُشتقّ است از معرفت ، و معرفت ، شناختن ودر اصطلاح لفظی که به هر دو زبان عربی و عجمی موضوع باشد، بی تغییری چون مکّهٔ و مدینه و بصره و اکثر اسماء مواضع و ادویه و اعلام از این قسم اند. چنانچه در آخر صراح ، مذکور است . امّا آنچه از مختصر ابن حاجب و شروحش مستفاد می گردد آن است که این نوع داخل معرّب و اتّفاق لغتین بعید است .

نوع هشتم : کنایت است ، کلمه ایست که دلالت کند بر لازم معنی مع احتمال جواز ملزوم . وفارقا اشتراك در کنایه نیست و یا دلالت حال بر آن است به خلاف مشترك که فارق او قرینهٔ معنوی است و مثال کنایه در این قصه واضح خواهد بود که قبعثری ، نام شخصی بود از مشاهیر عرب روزی در وقت غوره (۱) انگور در باغی با جمعی از ظرفا نشسته بود گفت ، « الهم سود وجههٔ اقلع عنقهٔ و انشق دمه » و در آن وقت ذکر حجاج در مجلس بود ، احدی از حرف گیران برخاسته و این سخن مسموع حجاج ساخت، چون (حجاج) ، قبعثری را طلبیده ،به میدان سرزنش و خونریزی کشانید (۲) ، قبعثری گفت که

۱ - متن : غوره   ۲ - متن : استانید

مراد من ازین کلام این بود که بار خدایا سیاه گردان این غوره را انگور، تا بشکنم خوشهٔ او را و بیاشامم شربت او را ، بعده حجاج از سر غضب گفت : « ولا احملنّك علی الادهم » مراد حجّاج از ادهم قید و بند بود ، قبعثری انتقال معنی اسب سیاه نمود گفت « مثل الامیر حملنی علی الادهم » پس حجاج در سخن عاجز شد، بر فطانت قبعثری تحسین بلیغ نموده خلقت و نعمت ارزانی فرمود کذا فی المطوّل ، و ادهم لغت مشترك است به معنی قید و اسب سیاه .

و مثل ثانی از کنایه آنست که شخصی منکوحهٔ ئی را گوید جدائی،یعنی : مطلقه ئی. مخفی نماند کنایه را از حقیقت شمردن قول صاحب مفتاح (۱) است ، و نزدیك صاحب تلخیص (۲) این قول فاسد است زیرا که کنایه مستعمل نیست نزدیك آن در آنچه موضوع له است، بلکه مستعمل است در آنچه لازم موضوع له است مع ارادهٔ جواز ملزوم و مجرد جواز ملزوم واجب نمی کند استعمال آن در آن ملزوم .

فصل دوم : در مجاز

و مجاز دراصل مفعل است از «جا ز المَکانَ یَجوزُهُ إذا تَعدّاهُ » ، بعد از آن منقول است به سوی کلمهٔ جایزه ، إی مَتَعدیة مکان اصلی را ، کذا فی : « اسرار البلاغه، و صاحب تلخیص فرموده که معنی مجاز ازین قول صحیح است که « جعلتُ کذا ، مجازاً الی حاجتی أی طریقاً لها علی أنّ جاز المکان سلکه » زیرا که مجاز طریق است به سوی تصور معنی و هر دو معنی را شامل است آنکه در « صراح » است مجاز راه و گذشتن و رفتن و ضد حقیقت.

و مجاز،دو قسم است : مفرد و مرکب .

امّا مفرد کلمه ئی است مستعمل ، در غیر موضوع له در اصطلاح که به آن خطاب واقع است بروجهی که صحیح باشد مع قرینه عدم اراده ، موضوع له ، کلمه را مستعمل قید کرده شد زیرا آن که قبل استعمال ، نه حقیقت است و نه مجاز ، کمامر ، در غیر موضوع له گفته شد ، احتراز از حقیقت مرتجل باشد یا مفعول یا غیر ایشان در اصطلاحی که به آن خطاب واقع است گفته شد تا داخل شود مجاز مستعمل در موضوع له لیکن در اصطلاح دیگر ،چنانچه لفظ صلوة چون مستعمل کند او را مخاطب شرع در دعا ، پس آن مجاز کلمه که برای آن موضوع له زیرا که مستعمل نیست درموضوع له،در اصطلاحی که به آن خطاب

۱ - صاحب مفتاح : مؤلف کتاب مفتاح العلوم که در معانی بیان و بلاغت عربی است عبارتست از: یوسف ابن ابی بکر خوارزمی معروف به سکاکی (۱۱٦۰ - ۱۲۲۸م)

۲ - منظور همان تلخیص المفتاح است.

واقع است .یعنی : شرع و تا خارج شود از مجاز کلمه که برای آن موضوع له دیگر است در اصطلاح دیگر ، چنانچه لفظ صلوة مستعمل است به حسب شرع در ارکان مخصوصه ، پس تصدیق کرده می شود که به درستی آن کلمه نیست مستعمل در غیر موضوع له لیکن به حسب اصطلاح دیگر یعنی لغت نه به حسب اصطلاحی که به آن خطاب واقع است یعنی شرع ولاچارگی است برای مجاز از علاقه تا تحقق شود استعمال او بر صحت و خروج غلط از تعریف مجاز و هر یکی از حقیقت و مجاز لغوی است و شرعی وعرفی خاص لغوی گویند چنانچه : اسد برای درنده مخصوص حقیقت لغویهٔ است و برای مرد شجاع مجاز لغوی است و اگر واضع او واضع شرع مجاز باشد شرعی گویند ، چنانچه ، لفظ صلوة برای عبادت مخصوصهٔ حقیقیهٔ شرعیه، و برای دعا مجاز شرعی و عرفی خاص مجازی را گویند که متعین شود، ناقل او ، نحوی باشد یا صرفی ، و غیر ذلك ، چنانچه لفظ فعل برای کلمه یی که دلالت بنفسه کند و اقتران احد ازمنهٔ ثلاثه ، حقیقیه، وعرفیه خاصه است ، یعنی نحویه و برای حدث مجاز ، عرفی خاص است یعنی ، نحوی و عرفی عام مجازی است که ناقل او متعین نباشد، چنانچه لفظ دابّة برای چارپا، به حقیقیه عرفیهٔ عامهٔ است ، و برای انسان مجاز عرفی عام است و مجاز مرسل است اگر علاقهٔ او غیر مشابهت است چنانچه ، بلا، که موضع است برای جارحهٔ مخصوصه ، چون مستعمل نشود در نعمت زیرا که به منزله علّت فاعله است برای نعمت ، و صدور نعمت ازیدٔ می شود، سوی مقصود بها، و چون مستعمل می شود در قدرت زیرا که اکثر است که سلطان قدرت دریدٔ است ، و به آن صدوریابند، افعال دالّه بر قدرت از بطش و ضرب و قطع و اخذ و غیر ذلك ، و چنانچه مزاده (۱) که موضوع است برای شتر حامل مزاده ، چون مستعمل شود مزاده و علاقه فیمابین آن است که شتر حامل مزاده به منزلهٔ علت مادیه است برای مزاده ای توشه دان.

و از مجاز، مرسل است تسمیه شیٔ به اسم جزو ، و آن شیٔ ، چنانچه عین که برای جارحهٔ مخصوصه چون مستعمل شود در رقیب ، و واجب است که باشد آن جزء که معبر است از کل فائق از اجزاء دیگر ، و تحصیل معنی که قصد کرده شده است بکل ، فلهذا جایز نیست اطلاق یدٔ بورقیب ، و ایضاً مجاز مرسل است تسمیه جزء به اسم کل، چنانچه ، اصابع که موضوع است برای انگشتان ، چون مستعمل شود در انامل ، و ازین قبیل است قول باری تعالی ، « یجعلون اصابعهم (۲) » أی انامِلهم ، و ایضاً مجاز مرسل است ، تسمیه

۱ - مزاده : توشه دان فراخ یا عام است (منتهی الارب). در متن « روایه » است .

۲ - البقره ، ۲ : ۱۹

مسبَب به اسم سبَب چنانچه : غیث ، که موضوع است برای مطر، چون مشتمل شود در نبات و ازین قبیل است قول عرب « رعینا الغیث ای النبات » و ایضاً مجاز مرسل است تسمیهٔ سبب به اسم مسبب ، چنانچه نبات که موضوع است برای گیاه چون مستعمل شود در غیث و از این ای غیثاً و ایضاً مجاز مرسل است تسمیهٔ شیٔ به اسمی که به آن اسم مسمی بود در زمانه ماضی ، نه حال ، چنانچه : یتیم ، که موضوع است برای شخصی که پدرش مرده باشد لکین قبل از بلوغ ، چون مستعمل شود در بالغ و از این قبیل است قوله تعالی « و أتو الیتامی اموالهم (۱) ».

و ازینجا است قول شیخ عطار :

از زمین خشك رویاند گیاه آسمانرا ،بی ستون دارد نگاه

و ایضاً ، مجاز مرسل تسمیهٔ شییٔ به اسم یا، لون ذلك الشیی» الیه ، چنانچه خمرکه موضوع است برای آب خام انگور چون به جوش آید و کف کند (۲) و مستی دهد و چون مستعمل شود در عصیر و از این قبیل است ، قوله تعالی :

« ارانی اعصر خمرا (۳) ای عصیراً »

و ایضاً مجاز مرسل است تسمیه شیٔ به اسم محل آن شیٔ چنانچه : نادی که موضوع است برای مجلس ، چون مستعمل شود در ایل نادی و از این قبیل است، قوله تعالی :

«فلیدع نادیه (٤) » ای اهل نادیی و ایضاً مَجاز مرسل است تسمیهٔ محلَ اسم حال او چنانچه : زحمت که موضوع است برای بخشش و مهربانی ، چون مستعمل شود در بهشت که حلول رحمت درو است و از این قبیل است ، قوله تعالی :

« و أمَا الذین ابیضَت وجوههم ففی رحمة الله (٥) » ای في الجنَة التي یحل فیها الرحمة .

و ایضاً مجاز مرسل است تسمیهٔ شیٔ باسم الله چنانچه : لسان که موضوع است برای زبان ، چون مستعمل شود در ذکر و از این قبیل است ، قوله تعالی :

«و اجعَل لی لسانَ صدقٍ فی الاخرین(٦) » ای ذکر احسن ، و استعارت ، است اگر علاقهٔ او مشابهی ایست ، چنانچه اسد، چون اطلاق کرده شود بر مرد شجاع (۷) و سرو، چون اطلاق کرده شود بر قد معشوق ، و ماه چون اطلاق کرده شود بر روی معشوق وجایز است که در یك کلمه جمع شود مجاز مرسل و استعاره (۸) چنانچه مشمر بالفتح ، موضوع

---

۱ -النساء ، ٤ :۲. ۲ - متن : کنند ۳ - یوسف ، ۱۲ : ۳٦
٤ - العلق ، ۹٦: ۱۷ ٥ - آل عمران ، ۳: ۱.۷
٦ - الشعراء ، ۲٦: ۸٤ ۷ - متن در مرشجاع
۸ - متن استعاره چشم چنانچه.

است ، برای لب شتر ، چون اطلاق کرده شود بر لب انسان ، پس اگر قصد کرده شود تشبیه به لب شتر از جهت فربهی، استعاره است و اگر قصد کرده شود مقید بر معلق چنانچه اطلاق مرسل است بر انف به غیر قصد سوی تشبیه مرسل است و استعاره به اعتبار طرفین الی المستعارمنه والمستعار له، دو قسم است . زیرا که اجتماع طرفین درشیٔ واحد ممکن است یانیست ، پس اگر ممکن است چنانچه حیات که موضوع است برای زندگانی ، چون مستعمل شود در هدایتی که ممکن است بودن او در زندگانی در شیٔ واحد، استعارهٔ وفاقیه گویند و اگر ممکن نیست ، چنانچه : استعارهٔ اسم معدوم ، برای موجود از جهت عدم فایده و شك نیست که اجتماع وجود وعدم درشیٔ واحد ممکن نیست و چنانچه استعارهٔ اسم موجود برای شخصی که معدوم و مفقود شده است ، لیکن باقی مانده است آثار جمیله از وی که زنده دارند ذکر او را ، استعارهٔ عادیَه (۱) گویند و از استعاره عادیه است استعارهٔ تهکَمیَة و تلمیحیه (۲) و آن آنست که مستعمل شود در ضد معنی حقیقی ، چنانچه شجاع گفتن «جبان » را و از این قبیل است قول باری تعالی :

« فبشرهم بعذابِ ألیم » (۳) أی انذرهم (٤).

بدان که استیعاب این فنون و استیناف این شئون مخل مقصود ازاین رساله اختصار است بناء برآن اکثر انواع استعاره و مجاز مرکب ، فرو گذاشته شد و اینقدر از «تلخیص و شرحین (٥) او » نقل نموده که طالب را کافی است برای ترغیب به سوی علم بیان و نمونه است قسم سوم ، مفتاح العلوم (٦) را :

خوبان دنیوی را چه رواجی(۷) به پیش خود
لیکن نموده اند به اظهار حسن خود

---

۱ - استعاره عادیه
۲ - تهکیمیه و سلیقیه
۳ - آل عمران ، ۳ : ۲۱.
٤ - ای انذرهم و قول خماسی اتانی من ان السن وعید - فصل نغیطه الفحاك جسمی؟
٥ -٦ - شرح مفتاح : مفتاح العلوم ، از سکاکی ، شروح و تلخیص گوناگون دارد، مانند شرح تلخیص المفتاح و تلخیص المفتاح خطیب دمشقی (متوفی ۷۳۹ هـ ق) که در معانی و بیان وادبیات عرب است.
۷ - در متن : چه رواج پیش.

باب هشتم : در مسائل متفرقات المتصرفات

و در این باب چهار فصل است :

فصل اوّل : در بیان اضافه

الاضافه، نسبت شئ است به سوی شئ به تقدیر حرف جر و آن حرف جرّ باشد . اگر مضاف الیه ، ظرف مضاف باشد چنانچه : جلوس مسجد این را اضافه ظرفیه گویند و من باشد اگر بنای مضاف ازمضاف الیه باشد چنانچه : خاتم فضه، این را اضافه بیانیه گویند و لام باشد فیما عدا المذکور ،چنانچه : غلام زید و این را اضافه ، شئ به سوی نفس او ممتنع است ، و مثل حق الیقین و مسجد الجامع مؤول است ، و تأویل آنست که موصوف محذوف است یعنی حق الشئ الیقین و مسجد الیوم الجامع.

و اضافت عام به سوی خاص، جایز است .چنانچه : ماه رمضان و ماه محرّم و روز جمعه و غیر آن به خلاف عکس وتقدیم مضاف الیه در فارسی اکثر است به خلاف عربی و به مثل: صحن میدان درین بیت عبدالرحمن جامی:

چمن نارنج بن را صحن میدان به کف نارنج و شاخش گوی و چوگان (۱)

اضافه نیست ، بلکه تحکیم است ثانی را ، صفت اوّل کردن ، اگر چه صفت نیست از روی اصل ، زیرا که هر دو اسم اند برای مدلول واحد برای تخصیص و تعمیم در کشف اللغات (۲) آورده است میدان بالکسر صحرا و در کنز اللغات (۳) بالفتح نوشته و ماعدا از این مذکور مسطور شده است در فصل فاعل .

فصل دوم : در لفّ و نشر

اللف ، در لغت : پیچیدن درخت و غیر آن با یکدیگر والنشر : پراکندگی و در اصطلاح لف و نشر،آن است که دو کلمه یا اکثر ذکر کنند به طریق ابتداء به غیر اتصال خبر

۱ - در دیوان کامل جامی دیده نشد.
۲ - کشف اللغات ج ۲ : ۲۸۷.
۳ - فرهنگ عربی به فارسی است و مؤلف آن محمّد بن عبدالخالق بن معروف از دانشمندان سده نهم بوده که کتاب را برای کارکیا ، سلطان محمّد پادشاه گیلانی تالیف نموده است وی متوفی ۸۸۳ هـ ق است (کنز اللغات چاپ تبریز، ۱۳۲۲ هـ ق).

بعد از آن دو کلمه ، یا اکثر بر شما را و ذکر کنند به طریق خبر و آن دو قسم است مرتّب و غیر مرتّب ، مرتّب آن است که : کلمات اخباریه به ترتیب کلمات اوایل تلفظ کنند ، و غیر مرتّب آنست که کلمات اخباریه خلاف ترتیب کلمات اوایل تلفظ کنند . مثال هر دو صاحب نصاب صبیان در یك بیت فرماید :

طعام خوردنی و فجل ترب ملح نمك ارز کرنج و مرق شوربا ، فلو لا قاز (۱)

و از قسم اوّل است این بیت که خواجه عصمت الله بخاری فرماید:

رنگ رخسار و در گوش و خط و خدّ و قدّ و عارض وخال لبت ،ای سرو پری ، روی سمن بر شفق و کوکب و شام و سحری طوبی گلزار بهشت است . هلال و طرف چشمهٔ کوثر .و از قسم ثانی ، این بیت سعدی شیرازی :

سگ و دربان چو یافتند غریب این گریبان بگیرد آن دامن

و گاهی باشد که از همه مفردات اوائل خبر ، یکی باشد، چنانچه حافظ فرماید:

دریای اخضر و فلك و کشتی هلال هستند غرق نعمت حاجی قوام ما(۲)

و کذا العکس ، مثالش ، حافظ فرماید :

دردمندیم ، خبر می دهد از سوز درون تن خشك و لب تشنه و چشم ترما(۳)

فصل سوم : در بیان جمله معترضه

جمله، دو کلمه و یا اکثر را گویند ، و معترضه، ای : روگردان و در اصطلاح : جملهٔ معترضه آن جمله را گویند که واقع شود در دو کلمه که اصل ایشان اتصال است و به غیر ذکر آن جمله نیز در مبانی معانی خلل نیفتد، و گمان برده نشود از این تعریف که وقوع آن از فایده عاری است، بلکه فایده در معانی ، متن می بخشد ، لیکن اگر واقع نشدی، کلام خلل نپذیرفتی. و آن در چند مواضع است ، میان مبتدا و خبر ، چنانچه عمرش دراز باد، در این بیت حافظ (٤):

شکر فروش که عمرش دراز باد چرا تفقدی نکنند طوطی شکر خارا

۱ - نصاب : ۱۵ ، در متن مغلوط آمده: چرا راست و حمل ملح دان لذی.
۲ - دیوان حافظ ، قزوینی : ۱۰.
۳ - در دیوان حافظ دیده نشد.
٤ - دیوان حافظ ، قزوینی : ٤

و میان مضاف ومضاف الیه ، چنانچه گو یا دیده اند، در این بیت حافظ (۱) :

بوی گل برخاست گوئی در همین هاروت بود
بلبلان مستند گویا دیده اند ماروت را

ای بلبلان ما ، ای : چشمان ما ، و میان فعل و فاعل چنانچه یاد خوشش باد، در این بیت حافظ (۲):

بشد که یا د خوشش یاد روزگار وصال   خود آن کرشمه کجا رفت و آن عتاب کجا

و میان صفت و موصوف ، چنانچه : خدایا درش شد، در این بیت مؤلف :

شجاعت شما روتهوّر نشان   خدایا درش شد ، بدیع الزمان

بدیع الزمان اسم ممدوح است ، و این انور و اظهر است بر کسی که معرفت در فنّ انشاء دارد ، و میان فاعل و مفعول چنانچه : کن ، صفت ذوالجلال است در این رباعی مؤلف :

دوش نمائید یار، کن صفت ذوالجلال
در شب دیجور و تار، ده بعد ده و ده هلال
موی سیه مشکبار ، روی جو لعل آبدار
آتش وزیتون به دم ، بیضای موسی مثال

و چنانچه (۳) : باد عمرش دراز، در این رباعی مؤلَف :

ساقی که باد عمر درازش به دست جام
از بام آسمان بنموده به من خرام
کای خستهٔ حزین در میخانه باز شد
ز آنجا ندای هل من و صد عزّ و احترام

و میان ذوالجلال و حال ، (٤) در این : به دست جام حال است از ساقی که ذوالجلال است کذا در کلمات دیگر .

بدان که صفت را نیز جملهٔ معترضه توان گفت ، زیرا که موصوف به غیر صفت تمام شود و در معنی خلل نیفتد، به غیر ذکر صفت ، و مخفی نماند که اگرچه احق (٥) آن است که مؤیَد، ازکلام غیر باشد برای ثبوت ادّعا،لیکن اکثر متأخرین که از استقراء قاصر آمده اند ، مؤیَد، از کلام خود اختیار نموده « کما هو المذکور فی مدارالافاضل » .

۱ - در دیوان حافظ دیده نشد.
۲ - دیوان حافظ، قزوینی : ۳.
۳ - متن : و میان ذوالجلال و حال چنانچه ، باد عمرش ...
٤ - ذی الحال .   ٥ - احمق.

فصل چهارم : در اختصار کلمه

الاختصار : کوتاه کردن سخن ، و مراد از اختصار در این فصل آن است حذف شود از کلمه جزوی به لقای معانی و آن حذف اوّل کلمه باشد، چنانچه فتادن که در اصل او فتادن است چنانچه : سعدی فرماید :

اوفتاد است در جهان بسیار   بی تمیز ارجمند و عاقل ، خوار(۱)

و اکثر است که واو حذف شود به غیر همزهٔ حذف و هم همزه به فتح بدل کنند، مثالش حافظ فرماید .

تا سر زلف تو در دست نیم افتاد است   دل سودا زده از غصّه دو نیم افتاد است (۲)

چون هر دو حذف شوند « فا» را به کسر خوانند ، مثالش حافظ فرماید:

ای که در زنجیر زلف جان چندین آشناست
خوشِ فتاد آن خال مشکین بررُخ رنگین غریب (۳)

و بعضی گفته اند : که در اصل فتادن است پس همزهٔ زایده آورده اند بعد از اشباع همزه واو نویسند.

اقول : همزهٔ وصل را حرکت ، حرف اصلی دهند چنین کسرهٔ سین و شین در اسکندر و اشکم که در اصل سکندر و شکم اند به کسره ، چنانچه ضمّهٔ شین و صاد در اشترو اصطرلاب که در اصل شتر و صُطرلاب اند به ضمّ . و چنانچه نتیجه فاء در افسون ، که در اصل فَسون است به فتح ، پس قول ایشان از تسامُع خالی نیست زیرا که در افتادن ضمّ اصلی است و فتح غلط عوام است که آن نیز منظور است و کسره هرگز مسموع نیست و حق آن است که در مدارلافاضل است افتادن به ضمّ ضدّ برخاستن و دورشدن و به معنی تواضع نیز و عدم خوانند.

در ابراهیمی است که اشباع اوفتادن ، دلیل است بر ختم همزه که پس معلوم شد که در اصل افتادن است و همزه حذف شده است ، و چنانچه : بوئیدن که در اصل انبوئیدن است . یا از درمیان کلمه ، چنانچه فرِفتن ، « بکسرتین » که در اصل فریتن است و فرودین که در اصل فروردین است .

یا از آخر کلمه ،چنانچه : زمی که در اصل زمین است ،وچش(٤) که در اصل چشم است،

۱ - کلیات سعدی : فروغی : ٦۸.
۲ - دیوان حافظ ، قزوینی : ۲٦.
۳ - همان : ۱۲.
٤ - چش : مخفف چشم است (برهان قاطع).

و زخ که در اصل زخم است ، و روش که در اصل روشن است ، و از اینجاست قول شیخ سعدی شیرازی : (۱)

پیر هفتاد ساله جوانی مکند کور مغزی و چنین چش روشن

ای پیر هفتاد ساله جوانی نکند و اگر کند کور مغزی است که به خواب می بیند ، چشم روشن ، و به خواب دیدن ، کنایت از محال است و در لفظ قلب است و همچنین لفظ زیاده نیز واقع شود.

ختم شد نامه دیده ام لایق سنِ تاریخ او کنم « غایق » (۲)
شکر باری که شاهد مقصود رونما شد ز قصر مشك اندود
گرچه چرخ کهن رقیبم بود لیك دلاله وار خوش بنمود
گرچه در فرقتش ببردم رنج ساختم از وصال راحت گنج
یارب این شاهد رعونت کیش راستی(گوی) و سرکشی اندیش
باد در چشم دوستان چو کُسیل لیك در چشم ما(بود)چون میل
چشم خفاش ، مهر عالمتاب می نبینند گوا خطا در یاب
که شعاع چراغ مصطفوی گر نبینند کافران ، بروی
هیچ شك نیست گر عیوب بری نیست کفار و هست ،نور سری

---

۱ - در کلیات سعدی دیده نشد.

۲ - غایق : به حساب ابجد می شود ، هزار و صد و یازده که سال قمری تاریخ تالیف کتاب است و برابر است با ۱۶۹۹ میلادی.

فصل ششم : بررسی کلی دستورها

بخش اول - نام های دستور های فارسی :

اسامی انتخابی ، مؤلفان دستورهای فارسی در شبه قارهٔ به نه گروه تقسیم می شوند :

الف : نامگذاری براساس مصدر :

با توجه به اهمیت و نقش شناخت مصدر دردستور زبان ،برخی از نویسندگان ، اسم تالیف خود را متناسب با « مصدر » نامیده اند ، مانند :

اولاً : آمد نامه ها که تعداد آنها به بیست و هفت جزوه می رسد .

ثانیاً : واژه « مصدر » یا جمع آن : مصادر ، در نامگذاری آمده است مانند :

۱ - تنقیح المصادر ۲ - جامع المصادر ۳ - جواهر المصادر .
۴ - صفوة المصادر ۵ - موارد المصادر ۶ - مصدر نامه .
۷ - مصدر نامه اصطلاحی ۸ - مصدر الفیوض .

ب : نامگذاری به صورت کلی و استفاده از واژگان قواعد و قوانین و نظایر آن که به همراه صفتی آورده شده ، بیش از بیست رساله با این اسامی در دست است، مانند :

۱ - احسن القواعد ۲ - اشرف القوانین ۳ - تاج القواعد ، ۴ - تحقیق القوانین
۵ - ترتیب القواعد ۶ - جامع القواعد (سه رساله) ،
۷ - قواعد زبان فارسی (حدود هفت رساله) ، ۸ - قوانین دستگیری
۹ - زبدة الفوائد ۱۰ - زبدة القوانین ۱۱ - شرف القوانین
۱۲ - مجمع القواعد ۱۳ - مختصر الفوائد ۱۴ - مختصر قاعده

ج - نامگذاری بر اساس توجه به زبان فارسی :

۱ - تحصیل فارسی ۲ - چمن فارسی ۳ - پارسی نامه
۴ - فارسی آموز (نه مورد) ۵ - قانون فارسی ۶ - قند فارسی
۷ - کلید دانش فارسی ۸ - محاورات فارسی ۹ - مجموعهٔ سلیس فارسی
۱۰ - مختصر قاعده فارسی ۱۱ - مفیض فارسی

د - نامگذاری بر اساس اهداف آموزشی برای کودکان :

۱ - تبصرة الاطفال — ۲ - ناصر الصبیان — ۳ - هدایت الصبیان
٤ - نسخهٔ تعلیمیه — ٥ - مصباح المبتدی — ٦ - مصباح الصبیان
۷ - مفید الصبیان — ۸ - تعلیم اشرف — ۹ - تعلیم نامه
۱۰ - عزیز التربیه — ۱۱ - فواید مبتدی — ۱۲ - گلشن صبیان

هـ - نامگذاری بر اساس توجه به حروف :

۱ - تشریح الحروف (پنج مورد) ۲ - تعلیم الحروف ۳ - الفبای فارسی
٤ - الفبای ناصری ٥ - الفاظ املا ٦ - مفتاح التهجی

و - نامگذازی بر اساس واژگان صرف و نحو و ترکیب :

۱ - صرف فارسی (پنج مورد) ۲ - موارد النحو ۳ - نحو وحیدی
٤ - صرف و نحو فارسی ٥ - جوهر الترکیب

ز - اسامی توصیفی که جنبهٔ ادبی دارد و بیشتر از « گل» استفاده شده است :

۱ - چهار گلزار ۲ - گلزار دانش ۳ - گلدستهٔ قوانین
٤ - گلزار دبستان ٥ - هفت گل. ٦ - هفت گلزار
۷ - پنج آهنگ ۸ - کلید دانش

ح - نامگذاری بر اساس واژهٔ « اصول» :

۱ - اصول فارسی ۲ - اصول عجیبه ۳ - اصول برخاسته

ط - نامگذاری براساس واژه دستور، در این مورد، نخستین آن که نام « دستور» برای دستور فارسی آورده « سنجر قزوینی» است که کتاب وی « دستور سخن » نام دارد و در سال ۱۲۹٦ هـ/۱۸۷۹م چاپ شده است .امّا واژه « دستور» قبل از وی در کتابهای دیگر که در شبه قارّهٔ چاپ شده است ، نیز به کار گرفته شده است .

نخستین کتابی که واژهٔ دستور در آن به کار رفته است به نام « دستور الانشاء » از محمّد فایق بن غلام حسین لکهنوی (متوفی ۱۲٤۱ هـ) است که به « انشای فایق » هم معروف است ، وی نویسنده کتاب دستور فارسی است به نام مخزن الفوائد که دربارهٔ آن قبلاً توضیح دادیم.

کتاب « دستور الانشاء» مورد استقبال قرار گرفته و چندین مرتبه در کانپورچاپ شده و فقط در مطبعهٔ نولکشور چهار مرتبه تجدید چاپ گردیده است .(۱)

در انشاء نویسی فارسی دو کتاب دیگر را ذکر می کنیم که واژه دستور را به کار گرفته اند . یکی کتاب « دستور الصبیان » است (۲) از نونده رای که بارها چاپ شده و دیگری «دستور المکتوبات» است که نویسندهٔ آن معلوم نیست و کتاب وی نیز چاپ شده.

کتاب چهارم کتابی است به نام : « دستور المبتدی» به فارسی در صرف عربی (۳) که نویسنده آن ابن نصیر است ، که در برگ دوم آن کتاب می نویسد :

« خواستم که کتابی دیگر درعلم صرف تعلیم کنم هیچ کتابی لایق تعلیم او (فرزندش به نام اسماعیل) نیافتم پس چند قوانین اعلال.... در این مختصر جمع کردم و نام او دستور المبتدی نهادم ... و در حاشیه آورده : « دستور به ضم دال دفتری که قوانین ملک در او جمع کرده باشند (نقل از صراح اللغة می نماید).

شاید استفاده از « واژهٔ دستور » در کتاب دستور سخن تقلیدی از نام کتاب های مزبور باشد.

غیر از نام « دستور سخن » بقیهٔ اسامی دستورها از فهرست نویسان است ، مانند « دستور قدسی » که همان رسالهٔ عبدالواسع است ، البته برخی از نویسندگان شبه قارّه بعد از چاپ و انتشار «دستور سخن » نام تالیف خود را نیز « دستور » گذاشته اند، مانند :

- دستور مختصر زبان دری
- دستور نامه فارسی

غیر از نامهای فوق که در درجهٔ اوّل اهمیت قرار داشته دیگر نامهای دستور فارسی در شبه قارّهٔ به صورتی پراکنده و نادر آمده ، نویسنده برای تالیف خود نام ویژه ئی قرار داده و دیگران از وی تقلید نکرده اند .

۱ - در سال ۱۸۷۷ م و ۱۸۸۰م و ۱۸۸٤م و ۱۸۸٦ میلادی.
۲ - چاپ اوّل «دستور الصبیان» درسال ۱۸۷٤ در کانپور مطبعه نولکشور است .
۳ - کتاب مزبور در مطبع نامی منشی نولکشور در سال ۱۳۰٤ هـ ق / ۱۸۸٦م چاپ شده است .

بررسی اسامی دستورهای فارسی نشان می دهد که بیشترین توجهٔ نویسندگان در مرحلهٔ نخست به « مصدر » بود، و سپس « قاعده و قانون » را برای نام دستور می پسندیدند و در مرحله بعد به کار گیری واژه « فارسی» برای کتاب از اهمیت خاصی برخوردار بوده است .

بخش دوم : انواع دستورها

این دستورها به سه گروه نوع می شوند :
اول : آمد نامه ها.
دوم : دستورهائی که در مقدّمه یا مؤخرّه برخی از کتابهای لغت نوشته شده .
سوم : دستورهائی که به صورت مستقل تألیف گردیده است .
اینك درباره هر سه گروه توضیح می دهیم .

نوع اوّل : آمد نامه

آمدنامه ها یا آمدن نامه ها جزوه هائی هستند برای آموزش صرف افعال فارسی که در طول تاریخ نگارش دستور فارسی در شبه قارّه رواج فراوان داشته است قدیمترین آنها آمد نامه بیجاپوری لکهنوی است که تا سال ۱۱۳۷ حیات داشته و معلوم می شود که قبل از این تاریخ تألیف شده و آمد نامه دیگری هم وجود دارد که در سال ۱۳۳۲ هـ در مطبع حمیدیه ستیم پرس لاهور ،بر حسب فرمایش شیخ محسن علی تاجر کتب کشمیری بازار چاپ شده است ، این نوع کتاب دستور مورد استقبال فراوان قرار گرفته و به عنوان روش موفقی برای آموزش بخشی از قواعد فارسی مطرح بوده است زیرا برخی از انواع آنان تا سی مرتبه تجدید چاپ شده ، و بیش از بیست جزوه آمد نامه توسط مؤلفان مختلف نوشته شده و چندین نسخهٔ خطی و چاپی به یادگار مانده است .

بدون شك نگارش این نوع صرف افعال بر اساس توّجه به صرف افعال عربی بوده است که در عموم کتابهای صرف عربی (۱) ، افعال مختلف که از نظر معنی و زمان به : ماضی، مضارع ، امر حاضر، امر غایب ، نهی، جحد ، نفی ، استفهام ، تقسیم می شوند ، با توجه

۱ - ر. ك . به : جامع المقدمات ، امثله و شرح امثله : ۲۷

به شماره حروف فعل:ثلاثی،(مجرد و مزید فیه)رباعی(مجرد و مزید فیه) و صیغه های مخاطب مغایب ، متکلم وحده ، متکلم مع الغیر و مذکر و مؤنث و تثنیه و جمع صرف می شوند . (ضرب ، ضربا ، ضربوا ، ضربت ، ضربتا، ضربن ، یضرب ، یضربان ، یضربون .....).

این روش سنّتی تدریس صرف افعال عربی ، برای زبان فارسی نیز به کار گرفته شد و چون صرف افعال فارسی را از «آمد » یا به صورت مصدری « آمدن » ، شروع می کردند به نام « آمد نامه » یا « آمدن نامه » مشهور گردید ، در عین حال در این رهگذر تعدادی از کلمه هائی که در فارسی فراوان به کار می رود و به ترتیب الفبائی با ترجمه معنی به زبان اردو یا زبان محلی به او یاد می دادند ، در این مسیر با افعال مختلف نیز آشنا می شدند، از لحاظ سهولت و سختی آمد نامه ها به سه گروه تقسیم می شوند :
اوّل : آمدنامه هائی که فقط صرف فعل ماضی را آموزش می دهد.
دوم : آمد نامه هائی که مصدر، صرف ، فعل ماضی، مضارع ، حال ، امر ، نهی ، اسم فاعل ، اسم مفعول را آموزش می دهد.
سوم : آمد نامه هائی که علاوه بر موضوعات گروه دوم ، مصادر لازم و متعدی ، و اسامی مشتقات آن را نیز ذکر می کنند و بعضاً به عنوان نوادر المصادر یا صفوة المصادر و از این قبیل نامیده اند و عموماً در حاشیه کتابهای این گروه افعال مختلف تعریف شده است .

آمد نامه های گروه اول آ - ا

ماضی مطلق (ساده)	ماضی نقلی (قریب)	ماضی بعید (دور)	مضارع حال (حال)	مستقبل (آینده)
آمد	آمده است	آمده بود	می آید	خواهد آمد
آورد	آورده است	آورده بود	می آورد	خواهد آورد
آخت	آخته است	آخته بود	می آخت	خواهد آخت
آراست	آراسته است	آراسته بود	می آراید	خواهد آراست
آرامید	آرامیده است	آرامیده بود	می آرامد	خواهد آرامید
آزرد	آزرده است	آزرده بود	می آزارد	خواهد آزرد
آزمود	آزموده است	آزموده بود	می آزماید	خواهد آزمود
آسود	آسوده است	آسوده بود	می آساید	خواهد آسود
آشامید	آشامیده است	آشامیده بود	می آشامد	خواهد آشامید
آشفت	آشفته است	آشفته بود	می آشوبد	خواهد آشفت
آغازید	آغازیده است	آغازیده بود	می آغازد	خواهد آغازید
آغشت	آغشته است	آغشته بود	می آغشتد	خواهد آغشت
آفرید	آفریده است	آفریده بود	می آفریند	خواهد آفرید
آگاهید	آگاهیده است	آگاهیده بود	می آگاهد	خواهد آگاهید
آلود	آلوده است	آلوده بود	می آلاید	خواهد آلود
آماسید	آماسیده است	آماسیده بود	می آماسد	خواهد آماسید
آمرزید	آمرزیده است	آمرزیده بود	می آمرزد	خواهد آمرزید
آموخت	آموخته است	آموخته بود	می آموزد	خواهد آموخت
آمیخت	آمیخته است	آمیخته بود	می آمیزد	خواهد آمیخت
آویخت	آویخته است	آویخته بود	می آویزد	خواهد آویخت
آرزید	آرزیده است	آرزیده بود	می آرزد	خواهد آرزد
استاد	استاده است	استاده بود	می استد	خواهد استاد
افتاد	افتاده است	افتاده بود	می افتد	خواهد افتاد
افراخت	افراخته است	افراخته بود	می افرازد	خواهد افراخت

گروه دوم آمد نامه ها : الف

مصدر	اندوختن	افراختن	آویختن	آراستن	آفریدن
ماضی مطلق	اندوخت	افراخت	آویخت	آراست	آفرید
ماضی استمراری	می اندوخت	می افراخت	می آویخت	می آراست	می آفرید
ماضی قریب	انداخته است	افراخته است	آویخته است	آراسته است	آفریده است
ماضی بعید	اندوخته بود	افراخته بود	آویخته بود	آراسته بود	آفریده بود
مستقبل	خواهداندوخت	خواهد افراخت	خواهد آویخت	خواهد آراست	خواهد آفرید
مضارع	بیندوزد	بیفرازد	بیاویزد	بیاراید	بیافریند
حال	می اندوزد	می افرازد	می آویزد	می آراید	می آفریند
امر	بیندوز	بیفراز	بیاویز	بیارای	بیافرین
نهی	میندوز	میفراز	میاویز	میارای	میافرین
اسم فاعل	اندوزنده	افرازنده	آویزنده	آراینده	آفریننده
اسم مفعول	اندوخته	افراخته	آویخته	آراسته	آفریده

الف

مصدر	افگندن	بردن	بریدن	برخاستن	بستن
ماضی مطلق	افگند	برد	برید	برخاست	بست
ماضی استمراری	می افگند	می برد	می برید	می برخاست	می بست
ماضی قریب	افگنده است	برده است	بریده است	برخاسته است	بسته است
ماضی بعید	افگنده بود	برده بود	بریده بود	برخاسته بود	بسته بود
مستقبل	خواهد افگند	خواهد برد	خواهد برید	خواهد برخاست	خواهد بست
مضارع	بیفگند	به برد	به برد	به برخیزد	به بند
حال	می افگند	می برد	می برد	می برخیزد	می بندد
امر	بیفگن	ببر	ببر	ببرخیز	به بند
نهی	میفگن	مبر	مبر	مبرخیز	مبند
اسم فاعل	افگننده	برنده	برنده	برخیزنده	بندنده
اسم معفول	افگنده	برده	بریده	برخاسته	بسته

گروه سوم : آمد نامه ها :

مصدر لازم آمدن صرف کبیر حاصل مصدر آمد

اسمای مشتقات	واحد غائب	جمع غائب	واحد حاضر	جمع حاضر	واحد متکلم	جمع متکلم
ماضی مطلق	آمد	آمدند	آمدی	آمدید	آمدم	آمدیم
ماضی قریب	آمده است	آمده اند	آمده	آمده اید	آمده ام	آمده ایم
ماضی بعید	آمده بود	آمده بودند	آمده بودی	آمده بودید	آمده بودم	آمده بودیم
ماضی نا تمام	می آمد	می آمدند	می آمدی	می آمدید	می آمدم	می آمدیم
ماضی احتمالی	آمده باشد	آمده باشند	آمده باشی	آمده باشید	آمده باشم	آمده باشیم
ماضی تمنائی	آمدی	آمدندی	-	-	آمدمی	-
مضارع	آید	آیند	آئی	آئید	آیم	آییم
حال	می آید	می آیند	می آئی	می آیید	می آیم	می آییم
مستقبل	خواهدآمد	خواهندآمد	خواهی آمد	خواهیدآمد	خواهم آمد	خواهیم آمد
امر	بیاید	بیایند	بیا	بیایید	بیایم	بیاییم
نهی	نیاید	نیایند	میا	میایید	نیایم	نیاییم
اسم فاعل	آینده	آیندگان	-	-	-	-

گروه سوم :آمد نامه ها - صرف از آختن - آغشتن

مصدر	حاصل مصدر	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل قیامی	اسم فاعل سماعتی	اسم معفول
آختن		آخت					آخته
آراستن	آرایش	آراست	می آراید	بیارای	آراینده	جهان آرای	آراسته
آرامیدن		آرامید	می آرامد	بیارام	آرامنده	دلآرام	آرامیده
آزمیدن		آرمید					آرمیده
آروغیدن	آروغ	آروغید	می آروغد	بیاروغ	آروغنده		
آزردن	آزردگی آزار	آزرد	می آزارد	بیازار	آزارنده	دل آزار	آزرده
آزمودن	آزمایش	آزمود	می آزماید	بیازمای	آزمانیده	کار آزما	آزموده
آسودن	آسایش آسودگی	آسود	می آساید	بیاسای	آسانیده		آسوده
آشامیدن	آشام	آشامید	می آشامد	بیاشام	آشامنده	درد آشام	آشامیده
آشفتن	آشوب	آشفت	می آشوید	بیاشوب	آشوبنده	شهر آشوب	آشفته
آغازیدن	آغاز	آغازید	می آغازد	بیاغاز	آغازنده		آغازیده
آغشتن		آغشت					آغشته

صرف فعل « آورد » در نوع سوم آمد نامه ها :

جدول اوّل :

اسمای مشتقات	واحد غائب	جمع غائب	واحد حاضر	جمع حاضر	واحد متکلم	جمع متکلم
ماضی مطلق معروف	آورد	آوردند	آوردی	آوردید	آوردم	آوردیم
ماضی مطلق مجهول	آورده شد	آورده شدند	آورده شدی	آورده شدید	آورده شدم	آورده شدیم
ماضی قریب معروف	آورده است	آورده اند	آورده	آورده اید	آورده ام	آورده ایم
ماضی قریب مجهول	آورده شده است	آورده شده اید	آورده شده	آورده شده اید	آورده شده ام	آورده شده ایم
ماضی بعید معروف	آورده بود	آورده بودند	آورده بودی	آورده بودید	آورده بودم	آورده بودیم
ماضی بعید مجهول	آورده شده بود	آورده شده بودند	آورده شده بودی	آورده شده بودید	آورده شده بودم	آورده شده بودیم
ماضی ناتمام معروف	می آورد	می آورند	می آوردی	می آوردید	می آوردم	می آوردیم
ماضی ناتمام مجهول	آورده می شد	آورده می شدند	آورده می شدی	آورده می شدید	آورده می شدم	آورده می شدیم
ماضی احتمالی معروف	آورده باشد	آورده باشند	آورده باشی	آورده باشند	آورده باشم	آورده باشیم
ماضی احتمالی مجهول	آورده شده باشد	آورده شده باشند	آورده شده باشی	آورده شده باشید	آورده شده باشم	آورده شده باشیم
ماضی تمنائی معروف	آوردی	آ. ردندی			آوردمی	
ماضی تمنائی مجهول	آورده شدی	آورده شدند			آورده شدم	

جدول دوم : صرف « آورد »

اسمای مشتقات	واحد غائب	جمع غائب	واحد حاضر	جمع حاضر	واحد متکلم	جمع متکلم
مضارع معروف	آورد	آوردند	آوری	آورید	آورم	آوریم
مضارع مجهول	آورده شود	آورده شوند	آورده شوی	آورده شوید	آورده شوم	آورده شویم
حال معروف	می آورد	می آورم	می آوری	می آورید	می آورم	می آوریم
حال مجهول	آورده	آورده	آورده	آورده	آورده	آورده
	می شود	می شوند	می شوی	می شوید	می شوم	می شویم
مستقبل معروف	خواهد	خواهند	خواهی	خواهید	خواهم	خواهیم
	آورد	آورد	آورد	آورد	آورده	آورده
مستقبل مجهول	آورده	آورده	آورده	آورده	آورده	آورده
	خواهد شد	خواهند شد	خواهی شد	خواهید شد	خواهم شد	خواهیم شد
امر معارف	بیارد	بیارند	بیار	بیارید	بیارم	بیاریم
امر مجهول	بیاورده شود	آورده شوند	بیاورده شو	بیاورده شوید	بیاورده شوم	بیاورده شویم
نهی معروف	نیارد	نیارند	میار	میارند	نیارم	نیاریم
نهی مجهول	نیاورده	نیاورده	میاورده	میاورده	نیاورده	نیاورده
	شود	شوند	شو	شوید	شوم	شویم
اسم فاعل	آورنده	زور آور	آورندگان			آورندها
اسم مفعول	آورده		آورندگان			آوردها

بررسی آمدنامه ها

مطالعهٔ نوع واژه های فراگیری صرف افعال بسیار اهمیت داشته ، و بنابر این بررسی نوع اوّل آمد نامه ها نشان می دهد که :

الف : اگر واژه « آب » و « رفت» را از نظر آوا شناسی یك بخش بدانیم ، تعداد واژه های یك بخش مورد استفاده دراین آمد نامه ها ازکل سی صد و سی واژه بررسی شده سی و یك بخشی است .

ب : اگر واژه « آمد » را دو بخش بدانیم تعداد واژه های دو بخش یکصد و هفتاد و پنج واژه را شامل می شود .

ج : اگر واژه « انجامید» را سه بخش بدانیم ، تعداد واژه های سه بخش بیست و پنج واژه است .

در این مجموعه آماری نشان می دهد که مؤلفین آمد نامه ها به این موضوع توجه داشتند ، که لغات ساده ، قابل یادگیری و آسان را به ترتیب حروف الفباء به فارسی آموز یاد دهند ، زیرا واژه های بیشتر از سه بخش را در آمد نامه نیاورده اند ، از طرفی دیگر به دلیل عدم ارتباط مستقیم بیانی و محاوره ئی با مردم ایران برخی از واژه های متروك را که فقط در کتابهای لغت می توان یافت آورده اند.

در آمد نامه های نوع دوم ، همین موضوع صادق است ، البته واژگان مشکل تری انتخاب شده اند و در آمدنامه های نوع سوم ، توجه فقط به دانستن حالتهای مختلف کلیه به صورتی که فارسی آموز بتواند مشخصات و زمان فعل را دریابد، در این آمدنامه ها ساختمان فعل شناخته می شود ، زیرا فقط معنی کلمه « آمد » یا « آمدم » کافی نیست که بداند « فعل » است. فرق معنی و کار برد این کلمات وقتی روشن می شود که صیغهٔ هر یك را بفهمد، لذا توجه به آمد نامه های سوم فقط مخصوص آموزش مرتبهٔ عالی صرف افعال است. و دقیقاً برای فارسی آموزان مشخص می شود که در زبان فارسی هر فعلی دو ماده دارد اوّل ماده ماضی و دیگری مادّهٔ مضارع، تمام صیغه هائی که بر زمان گذشته دلالت می کند از ماده ماضی ساخته می شود. جداول گروه اول و دوم و سوم آمدنامه ها نشان می دهد که چگونه درمشتقات ماضی از ماده « آمد» ساخته شده و صیغه هائی که معنی حال و آینده از آنها بر می آید از ماده مضارع مشتق است ، به همین ترتیب که در جداول گذشته از ماده مضارع « آید » مشتقات آن ساخته شده است .

یکی دیگر از دستاورد های آمد نامه ها شنائی باوجود فعل و حالتهائی است که پذیرا شود البته در این موضوع به دلیل گستردگی صرف افعال از صرف وجه اخباری و التزامی

صرف نظر کرده اند .

نوع دوم : دستور نویسی در مقدمهٔ فرهنگهای لغت

مهمترین فرهنگ لغتی که در دوره پیش از بابریان در مقدّمه و مؤخره آن مطالبی پیرامون دستور زبان فارسی درج گردیده است مؤیّد الفضلاء است که ماخذ اولیه و اصلی برخی ازدستور زبان نویسان مانند صاحب کتاب اصول فارسی است (۱) کتاب مؤیّد الفضلاء در سال ۹۲۵ هـ ق به پایان رسیده است و سپس در فرهنگ جهانگیری که در سال ۱۰۱۷ هـ به اتمام رسیده مطالبی دربارهٔ دستور می بینم ، نیز به همین ترتیب در برهان قاطع و فرهنگ رشیدی ، قبل از اینکه اصول فارسی نوشته شود ، تنها ماخذی که مورد استفاده دانش پژوهان قرار گرفت ، مقدمه فرهنگ جهانگیری بود که به صورتی مستقل از فرهنگ لغت توسط کاتبان نوشته شده بود ، اینک ببینیم در مؤیّد الفضلاء دربارهٔ دستور چه مطالبی درج شده است .

۱ - بحث حروف مفصلی دارد ، معنای هر حرف و کار برد آن را به صورتی جامع بیان می کند ، معنای « الف » در ابتدای کتاب و به همین ترتیب تمام حروف الفباء در پی هم در جای جای کتاب معنی شده است .

۲ - پایان کتاب (۲) ، ده صفحه دربارهٔ دستور بحث می کند به این ترتیب :

- مقدمه : فی الاعداد
- باب اوّل : در بیان عدد عربی
- باب دوم : در هندسه (که در مورد حساب است از یك تا هزار و سپس حروف ابجد).
- باب سوم : در بیان معنی ابجد .
- باب چهارم : در اعداد الترکی.
- باب چهارم : در بیان قواعد تصرفات فارسی است ، این باب در بیان استعمال افعال است و آنچه مشتق و متعلق بدانهاست .
- باب پنجم : در بیان باء زائده .
- باب ششم : در بیان ماضی از مصدر .
- باب هفتم : در بیان « ها ».

۱ - در جای جای کتاب اصول فارسی به این موضع اشاره شده است.
۲ - مؤیّد الفضلاء ج ۲: ۲۸۶ - ۲۹۶.

باب هشتم ، در بناء مضارع از ماضی.
باب نهم ، در بنای مصادر .
باب دهم ، در بنای اسم فاعل .
باب یازدهم ، در بیان امر .
باب دوازدهم ، در بیان افعال عامه و متعدی کردن لازمی.
باب سیزدهم ، در بیان تعدیه .
باب چهاردهم ، در بیان تعریف فعل ازتشبیه و جمع و ضمائر.
فصل ، در بیان تصرف اسماء.
فصل ، در بیان نسبت .
فصل ، در بیان تصغیر.
فصل ، در آخر هر ماضی که دال موقوف باشد در مضارع ساکن است .
فصل درمرکبات فارسی جزو اوّل را موقوف کنند.
فصل ، یاء فارسی در آخر برای تنکیر آید.
فصل ،هشت حرف در فارسی نیاید.
فصل ،هر دال که از فارسی بعد مده آید ذال شود.

آنچه که در بالا آمد فقط در ده صفحه اصول دستور را در موضوع عدد، فعل، مصدر، اسم فاعل، لازم و متعدی ، به صورتی مختصر بیان کرده است .

در فرهنگ جهانگیری مقدّمه مختصر آن مبتنی بر یازده آئین است ، آئین های اول و دوم بحث های کلی در مورد زبان فارسی است ، از آئین سوم بحث منقسم در مورد دستور فارسی شروع می شود.

آئین سوم : در تعداد حروف تهجی.
آئین های چهارم و پنجم :مربوط به موضوع کتاب فرهنگ جهانگیری است و در ارتباط با دستور.
آئین ششم : در بیان تجویز تبدیل هر یك از حروف بیست و چهارگانه به حرف دیگر ، این بحث با اندك تغیری در اصول فارسی ، برهان قاطع و فرهنگ رشیدی درج شده است.
آئین هفتم : در ضمائر.
آئین هشتم : در ذکر کلماتی که به جهت حسن و زیب کلام بیاورند و آن را در معنی مدخلی نباشد.

آئین نهم : در بیان کلماتی که به اواخر اسماء و افعال به جهت حصول معانی گوناگون در آرند.

آئین دهم : در بیان حروف مفرده که در اوائل و اواسط و اواخر کلمات بیاورند.

آئین یازدهم : در بیان و تعریف املاء.

بیشترین توجه میر جمال الدین انجو به مباحث حروف و ضمائر و پسوندها و پیشوندها است که برای لغت شناسی و موضوع اصلی کتاب مهم است ، اما در موضوعات اصلی دستور مانند صاحب مؤید الفضلاء مطلبی در خور ندارد.

امّا در مقدّمه فرهنگ رشیدی و برهان قاطع مطالب مختصر دیگری دربارهٔ دستور تحت عنوان « فائده » درج گردیده است مانند :

- تصرف و جامد — صیغه ماضی و مضارع
- صفت و موصوف — اسم اشاره

نوع سوم : دستورهای فارسی مستقل :

چنان که ذکر شد این نوع نیز به سه گروه تقسیم می شوند :

اول : دستورهای فارسی به نثر .

دوم : دستورهای فارسی به نظم .

سوم : دستورهای فارسی به اردو یا انگلیسی.

این دستورها عموماً درباره موضوعات ذیل گفتگو دارند، منتهی برخی در موضوعی کمتر و در دیگری بیشتر به آن موضوع پرداخته شده که در جای خود به آن اشاره گردید، این مباحث عبارتند از:

۱ - مبحث حرف ربط	۲ - مبحث حرف اضافه	۳ - مبحث فعل
٤ - مبحث اسم	٥ - مبحث صفت	٦ - مبحث صوت
۷ - مبحث کنایه	۸ - مبحث قید	۹ - مبحث عدد

بخش سوم : نقد و بررسی نظرات نویسندگان دستور درشبه قارهٔ :

زبان شناسی نوین از آغاز نیمه اولّ قرن بیستم میلادی با نظرات « فردینان درسوسور » (۱۹۱۳-۱۸۵۷) آغاز گردید. وی مفاهیم علمی و تمایزهای زبان را در چهار چوب نظریهٔ علمی به ویژه دربارهٔ زبان شناسی همزمانی و زبان شناسی تاریخی بیان نموده (۱).

تحولات تاریخی درساخت بخش های مختلف دستور زبان فارسی امری انکار ناپذیر است (۲) و گرایش های تازه در این زبان نیز اهمیت فراوانی دارد، که در طول تاریخ این زبان تا زمان معاصر وجود داشته است (۳).

در زبان شناسی مطالعهٔ توصیفی و براساس شیوه های علمی انجام می گیرد. بحث در مورد تاریخ دستور نویسی فارسی نیز از دیدگاه زبان شناسی بسیار مورد اهمیت قرار دارد، که متأسّفانه تاکنون به آن به صورتی جدّی توجه نشده است، بررسی این نظام تاریخی زبان نیاز به تحقیقات وسیع و همه جانبه دارد که از چهار چوب این بحث خارج است و امیدوار است در انجام گام اولّ آن که معرفی دستورها بر اساس تاریخ دستور نویسی است موفقیّتی هر چند ناچیز داشته باشیم. بدیهی است بحث تطبیقی درموضوعات مختلف دستور نویسی بسیار طولانی خواهد بود. و فقط برای نمونه و جهت اخذ نتیجه گیری و روشن شدن به مبحث کلمه (اسم و فعل و حرف)توجه می نمائیم.

۱ - کلمه و اشتقاق آن :

در این دستورها به تقلید عربی ، کلمات فارسی را بر سه قسم : اسم و فعل و حرف تقسیم کرده اند ، در دستور سخن آمده است : کلمه آن لفظ را گویند که از برای او معنائی باشد و آن بر سه قسم است ، اسم و فعل و حرف (٤).

این تقسیم بندی گرچه عقلی است امّا با روح زبان فارسی سازگاری ندارد و عموم دانشمندان معاصر که در زمینهٔ دستور نویسی کار کرده اند این تقسیم بندی را قبول

۱ - مقالهٔ مهدی مشکوة الدینی، آغاز زبان شناسی نوین، در فرخنده پیام ، مشهد، ۱۳٦۰: ٥۸٤-٥۸٥
خانلری ،پرویز، زبان و زبان شناسی، تهران ، ۱۳٦۱ ، ٥۳.

۲ - خانلری، پرویز ، تاریخ زبان فارسی ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، سه مجلد ، تهران ، ۱۳٥٤.

۳ - عبدالشکور احسن (دکتر) ، گرایشهای تازه در زبان فارسی ، اسلام آباد، پاکستان ، ۱۹۷٦/۱۳٥٦م.

٤ - دستور سخن : ۱۳

ندارند، زیرا برخی ازکلمات برزخی هستند بین اسم و فعل مانند کلماتی که به آن اصطلاحاً « اسم فعل » گفته شده است هم چون آفرین ، زینهار ، دریغ (۱) و ... به عبارت دیگر اولاً قواعد صرفی در زبان فارسی در همه انواع اسم به یك نوع رعایت نمی گردد و اسمهای غیر متصرف تابع قواعد مخصوص خود هستند و دیگر اینکه حرف در فارسی بسیار متنوع است چنانکه گاهی تشخیص میان اسم و حرف مشکل است (۲).

امّا در مورد تقسیم کلمه به اقسام نه گانه در بین دانشمندان اختلاف نظر هست ، برخی معتقدند بخش عدد باید جزو کنایات بوده و بخش حرف اضافه و ربط را یك بخش بدانیم (۳). برخی دیگر می گویند تقسیم بندی باید بر اساس :

اسم ، صفت ، فعل ، حرف ، صوت ، اسم فعل باشد (٤) برخی دیگر ، آن را هشت نوع می دانند (٥) :

اسم ، فعل ، صفت ، عدد، کنایه ، قید، حرف، صوت .

در یکی از دستورهای زبان فارسی که در استانبول (٦) چاپ شده اقسام کلام را به ده قسم تفریق نموده است و آن را بخشهای ده گانه کلام نام داده به ترتیب ذیل :

اسم ، ضمیر ، کنایات ، فعل ،فروعات فعل ، ظروف ، ادوات ، ادوات عطف و اصوات .

بهرحال به نظر می رسد که تقسیم بندی نه گانه پنج استاد، به واقعیت بیشتر نزدیک باشد(۷).

۲ - مصدر :

صاحب دستور سخن می نویسد :

بدانکه از مصدر در کلام عرب نه وجه باز گردد. ماضی و مضارع و اسم فاعل و اسم مفعول و امر و نهی و جحد و نفی و استفهام و همین از مصدر در پارسی نیز به وجه

۱ - مقالهٔ استاد جلال همائی، لغت نامه دهخدا : ۱۳۵.
۲ - خزائلی، محمّد (دکتر) دستور زبان فارسی، تهران ، ۱۳۵۱: ۳۸.
۳ - همان : ۳۹.
٤ - استاد همائی . مقدّمه دهخدا : ۱۳۵.
٥ - بصاری ، طلعت (دکتر) دستور مختصر زبان فارسی: ۱۱.
٦ - کاشف ، غلام حسین ، دستور زبان فارسی ، استانبول ، ۱۳۲۸ : ۱٦ .
۷ - قریب ، عبدالعظیم ، دستور زبان فارسی ، تهران ۱۳۲۸ : ۱۹ ,۲۷.

باز می گردد .

در جوهر الترکیب آمده است :

کلمه ئی را گر بیابی دال بر تنها حدوث
هم بود اصل صیغ مصدر بخوانندش عوام

پس اصل صیغه ها افعال مصدراست و اضافه می کند :

« اسم مشتق آن که از مصدر بر آید چار قسم :
اسم فاعل ، اسم مفعول و صفت حالیه نام ».

همانطور که ملاحظه شد و در دیگر کتب نیز به همین گونه آمده است ، به تقلید صرف عربی، اصل مشتقات فارسی رامصدر گرفته اند و مشتقات فارسی باحذف و تبدیل و تغییر و اضافه از مصدر دانسته اند. دهها آمد نامه یا آمدن نامه و مصدر نامه ها نیز بر این اساس است. برخی از نویسندگان معاصر نیز اصل مشتقات را از مصدر دانسته اند ، و برخی دیگر اضافاتی بر آن نموده اند ، مانند : دبستان سخن . این نظریه تا زمان معاصر ادامه داشته است .

در کتاب میرزا حبیب لنکرانی آمده است که :

جمیع مشتقات یا از مصدر مشتق آمد یا از امر و آنچه از امر مشتق است پاره یی غیر قیاسی است (۱) ، و در دستور فارسی غلام حسین کاشف نیز همانطور آمده که : « مآخذ افعال در ظاهر مصدر است ولی در باطن امر حاضر (۲)».

در دستور عبدالعظیم قریب نیز چنین درج شده است که (۳) :

جمیع مشتقات یا از مصدر مشتق اند یا از اسم مفعول یا ازفعل امر امّا صاحب کتاب اصول فارسی می گوید:

بعضی گویند مصدر مآخوذ از فعل است ، چون خواهند که مصدر بنا کنند در آخر ماضی نون ساکن بیفزایند و ما قبل او را فتح بدهند چنانچه گفتن از « گفت » و شنیدن از شنید.

و در مخزن الفوائد ، عکس این نظریه را می نویسد (٤).

« فعل مشتق می شود از مصدر » و با نظریه دستور سخن مطابقت دارد ، در قواعد

۱ - دبستان سخن : ۷.
۲ - همان : ۱۲۵
۳ - چاپ سال ۱۳۳۸ : ۱۲۹
٤ - مخزن الفوائد : ۳۲.

فارسی که او هم همین نظریه را تایید کرده است و می گوید :
« از مصدر چهل صیغه مشتق می شود ، بیست صیغه به وسیله صیغه واحده:» در حال حاضر در مورد اصل مشتقات فارسی نظریه های گوناگونی وجود دارد که در صورتیکه برخی ازاستثناء ها را در نظر نگیریم اصل مشتقات فارسی از مصدر و اسم مصدر ساخته می شوند (۱) .توجه اکثر دستور نویسان شبه قاره به انشقاق کلمات از مصدر بوده است .

۳ - مبحث فعل :

در کتاب اصول فارسی ، افعال را به گونه زیر بیان کرده است :

۱ - ماضی معروف ۲ - ماضی مجهول ۳ - مضارع ۴ - امر و نهی
۵ - افعال عامه.

در مورد ماضی از انواع آن ماضی بعید را ذکر می کند و در مضارع می گوید :
« بدان که مضارع در فارسی دو نوع است ، قیاسی و سماعی قیاسی »، و اضافه می کند:

« بدانکه هرغیر مشتق است بعضی آن را ماضی و مضارع نیامده است آن را به فعل عام بیان کنند چنانچه کرد و کند و بود و نشد و شود و باشد و گشت و گردد و افعال عامه برای آن خوانند که در اکثر محال مقام یابند به خلاف افعال دیگر چنانکه گوئی فلان نیکی کرد و نیکی بکند و او چنین بود و چنین شد و همچنین دیگر الفاظ ، و اگر خواهند که غیر واقع را واقع کنند در مضارع پیش از دال نون مفتوح به الف ساکن بیفزایند چنانچه در کند ، کنداند و در خور ، خوراند و در افروز ، افروزاند و ماضی را هم برین مضارع بنا کنند به زیادتی یا ، مده پیش از دال چنانچه خورایند و افروزایند...».

خلاصه آنچه که صاحب اصول فارسی در مورد فعل آورده است ، بعد از وی در رساله عبدالواسع در مورد تقسیمات فعل به صورت لازم و متعدی و سپس صیغه های افعال آمده است .

« قاعده فعل دو قسم است لازم و متعدی : لازم آن را گویند که معنی آن به فاعل تمام شود و مفعول را نخواهد چون نشتن و استادن که می توان گفت نشست زید و استاد عمرو. و متعدی آن را گویند که معنی آن از فاعل تجاوز کرد به مفعول تعلق گیرد چون زدن و خوردن که می توان گفت زد فلان بهمان را و خورد بهمان نان را.

بعضی افعال لازم و متعدی هر دو می آیند : چون ، سوختن و پیوستن و افروختن و

۱ - مخزن الفوائد : ۴.

پوشیدن و آمیختن و آموختن و پختن و شکستن و غیر ذلك فردوسی گوید :

درید و برید و شکست و ببست یلان را سرو سینه و پا و دست

فرخی گوید :

شکست رنگ رخت حسن در رسیدنهاست
بلی چو پر شکند مرغ بر پریدنهاست

چون خواهند که فعل لازم را متعدّی کنند صیغه حال را از آن فعل بر آورده الف و نون ما قبل آخر او زیاده نمایند و به همان دستور ماضی و مستقبل و امر و نهی ازو اشتقاق کنند چون : نشستن و نشاندن و سائیدن و سایاندن و خفتن و خسپاندن و رمیدن و رماندن و دانستن و داناندن و خواندن و خواناندن و نوشتن و نویساندن وپختین و پزاندن و روفتن و ورو باندن و غیر ذلك ، امّا آوردن متعدی ، آمدن نیست برای خود فعل جدا است . چهارده صیغه ماضی و ماضی و مضارع که نزد عرب متداول و متعارف است شش صیغه ، در کلام فارسی مقرر شده به این نمط : که شش صیغه و مؤنث غائب و حاضر بالتمام ترك شده ، چه در فارسی مذکر و مؤنث یکسان است و از شش صیغه مذکر غائب و حاضر، دو صیغهٔ تثنیه ترك شده ، چه در فارسی هر چه از واحد زیاده باشد در اعداد جمع است و در صیغهٔ واحد متکلّم و متکلّم مع الغیر به حال خود مانده .و آن شش صیغه این است : کرد و می کند و خواهد کرد واحد مذکر و مؤنث غائب. کردند و می کنند و خواهند کرد تثنیه و جمع مذکر و مؤنث غائب. کردی و می کنی و خواهی کرد واحد مذکر و مؤنث حاضر. کردید و می کنید و خواهید کرد تثنیه و جمع مذکر و مؤنث حاضر. کردم و می کنیم و خواهم کرد ، واحد متکلّم مذکر و مؤنث . کردیم و می کنیم و خواهیم کرد ، تثنیه و جمع متکلم مذکر و مؤنث . پوشیده نماند که جمیع افعال منصرفه بر پنج گونه است : ماضی و مستقبل و حال و امر و نهی ، ماضی ، آن را گویند : که به زمانهٔ گذشته تعلّق دارد ، چون : کرد یعنی در زمان گذشته و ما قبل آخر و همیشه ساکن باشد مگر در بعضی جاها که متعذر است ، چون : رود ، مستقبل به زبان آینده تعلق دارد . چون خواهد کرد یعنی در وقت آینده و علامت آن لفظ خواهد است بر صیغه ماضی که مختلف می شود ، به حسب اختلاف فاعل . و حال آنرا گویند : که ، به وقت موجود تعلق دارد چون می کند ، یعنی در همین وقت و علامت آن دال ساکن است ما قبل مفتوح ، در آخر آن . و این سه قسم فعل را اخبار گویند. و امر فرمودن باشد کسی را کاری چون بکن و نهی باز داشتن از کاری

چون مکن و علامت آن میم است در اوّل امر و این دو قسم را انشا گویند(۱).

با بوررسیهائی که انجام گرفت برای نخستین بار تقسیمات و گونه های مختلف افعال به ویژه فعل ماضی به وضوح در کتاب « چهار گلزار، نثاری » آمده است ، جهت روشن شدن موضوع و توجهی که از لحاظ یافتن مفاهیم افعال فارسی و انتخاب اسامی مناسب ، نویسندهٔ « چهار گلزار» دانسته است ، مطلب وی را در اینجا می آوریم :

« فعل : کلمه ایست که ، از او یکی از ازمنه ثلاثه ، یعنی : ماضی و حال و استقبال فهمیده شود ، چون کرد و می کند و خواهد کرد ، از کردن و گفت ، می گوید و خواهد گفت از گفتن ، اسم : کلمه ایست ، که از او زمان فهمیده نشود اما معنیش مستقبل باشد.و اقسام اسماء بسیاراست ، بیانش شرح دارد در کل پنجم آورده خواهد شد.

حرف :آنست که از او زمانه هم مفهوم نشود و معنی او هم مستقل نباشد، یعنی :بدون انضمام اسم و فعل افادهٔ معنی ندهد ، چون الف و الف فاعلیت ، و بای مصاحبت و تای خطاب و غیر آن ، و سوای آن که از روابط کلام است ، چون : برود روگر و از او مرو لیکن و غیر آن نیز حکم حرف دارند، چرا که از این الفاظ تنها هیچ معنی پیدا نمی شود . حالا باید دانست که در پارسی مصدر دو قسمت است : اوّل ، متصرف دیگر ، جامد ، متصرف آن است که در آخرش « دن » یا « تن » و جملهٔ افعال متفرّقه از او مشتق شود چون آمدن و رفتن و خفتن و خوردن ، و جامد آنست که به انضمام شدن یا کردن معنی مصدری پیدا نماید و صیغه های افعال متصرفه از او مشتق نشود چون نماز کردن ، و فکار شدن ، و اگر نمازیدن و فکاریدن به استعمال در آمدی صیغه های افعال متصرفه از او البته مشتق گشتی .

و فعل ، چهار قسم است ، اوّل فعل معروف ، آن است که ذکر فاعل در آن کرده شود چون « راون ، سیتا را برد و رام راون را زد ، فاعل بردن راون و فاعل زدن رام و فعل د مجهول آن است که : در آن ذکر فاعل نباشد چنانچه : کتاب نوشته شد، و عمروزده شد، نوشتن و زدن فعل است ، اما شخصی که کتاب نوشت و کسی که عمرو را زد ذکر او نیامده . فعل لازم آن است که : فاعل آن فعل را برای خود کند و برای دیگر نکند و مصدر فعل لازمی بسیار است در اینجا برای تعلیم نوآموزان چند مصدر نوشته می شود و آن این است : خوردن و نوشیدن و نشستن و دیدن و غیر آن فعل متعدّی آنست :که فاعل آن فعل را برای شخصی دیگر کند ، نه برای خود چون خورانیدن و نوشانیدن و دوانیدن ، و

۱ - رسالهٔ عبدالواسع : ۴۸-۴۹

غیر آن پیش ازمنهٔ ثلاثه ، یعنی ماضی و حال و استقبال که نوشته شده از آنجمله ماضی در پارسی پنج قسم است ، اول : ماضی مطلق ، دوم : ماضی بعید ، سوم : ماضی قریب، چهارم : ماضی استمراری ، پنجم : ماضی ، مشکوک ، و حال و استقبال غیر از یك قسم به استعمال در نیاید . و هر فعل، شش قسمت واحد غائب ، جمع غائب ، واحد حاضر ، جمع حاضر ، واحد متکلّم ، جمع متکلّم ، و در پارسی هر چه از واحد تجاوز کند جمع است و صیغهٔ تثنیه، مستعمل نیست و تفریق مذکر و مؤنث هم نیست و اشتقاق صیغه های مذکور از مصدر چنین است که صیغهٔ ماضی مطلق .

واحد غائب از اسقاط نون آخر مصدر می گردد، چون گفت او ضمیر واحد غائب و رد پوشیده است یعنی او گفت از همان ماضی مطلق ، واحد غائب به آوردن ضمائر، پنج صیغه دیگر بر می آید ، و تفصیل آن مع ضمائر این است : ضمیر جمع غائب نون ساکن با دال موقوف چون : گفتند و ضمیر واحد حاضر یای معروف چون : گفتنی و ضمیر حاضر یای مجهول با دال موقوف، چون گفتید و ضمیر واحد متکلّم میم ساکن چون : گفتم و ضمیر جمع متکلّم یای مجهول با میم موقوف چون: گفتیم وتفصیل ضمائر ازین شش صیغه ماضی مطلق واضح خواهد گشت ، گفت ، گفتند ، گفتی ، گفتید ، گفتم ، گفتیم .

و هرگاه قصد بنای ماضی قریب سازند ، در آخر ماضی مطلق واحد غائب « های» مختلفی بالفظ « است » زیاده کنند ، تا ماضی قریب شود چون : گفته است ، یعنی او گفته است و در هر شش صیغه ماضی قریب بر خلاف ضمائر ، مرقوم همزهٔ زائد است چنانچه : گفته است ، گفته اند ، گفته ای ، گفته اید ، گفته ام ، گفته ایم .

و هر گاه ، قصد بنای ماضی بعید کنند به آخر ماضی مطلق ، واحد غائب « های» مختلفی با لفظ « بود» زیاده نمایند ، تا ماضی بعید شود ، چون : گفته بود یعنی او گفته بود ، و تفصیل هر شش صیغه ماضی بعید ، به دستور ضمائر مرقوم ، این است گفته بود ، گفته بودند ، گفته بودی ، گفته بودند ، گفته بودم ، گفته بودیم ، و اگر قصد بنای ماضی استمرای نمایند . در اوّل ماضی مطلق لفظ زیاده می کنند تا ماضی استمراری شود ، چون : می گفت ، یعنی او می گفت تفصیل ، هر شش صیغه ماضی استمراری به دستور ضمائر ، مذکور این است می گفت ، می گفتند ، می گفتی ، می گفتید، می گفتم ، می گفتیم .

و هر گاه ماضی مطلق واحد غائب را « ماضی تشکیك » کنند نیز « های » مختلفی و لفظ باشد در آخرش زیاده کنند تا ماضی تشکیك شود چون گفته باشد یعنی او گفته باشد و تفصیل هر شش صیغه ماضی تشکیك به دستور ، ضمائر این است ، گفته باشد ،

گفته باشند ، گفته باشی ، گفته باشید ، گفته باشم ، گفته باشیم ، و لفظ خواهد که صیغهٔ مضارع از مصدر خواستن است ، چون ما قبل صیغهٔ ماضی مطلق به دستور ضمائر مرقوم بر خلاف صیغه های ماضی در آرند ، مستقبل شود ، چنانچه : خواهد گفت ، خواهند گفت ، خواهی گفت ، خواهید گفت ، خواهیم گفت ، و لفظ « می » قبل صیغهٔ مضارع اگر زیاده کنند ، حال شود ، و تفصیل هر شش صیغه ، حال به دستور ضمائر این است : می گوید ، می گویند ، می گوئی ، می گویید ، می گویم ، می گوئیم ،

و مضارع آن است که به حال و مستقبل مشترک باشد ، یعنی، گاهی معنی حال و گاهی معنی استقبال پیدا می کند ، سعدی علیه الرحمه فرماید:

چنان پهن خوان کرم گسترد که سیمرغ در قاف قسمت خورد

اگر در اینجا معنی خورد و گسترد معنی استقبال گفته شود ،سخت قباحت پیدا کند ، و خلل به حمد آید و اگر معنی حال بیان نموده شود، بسیار فصیح و ملیح می گردد، یعنی خوان کرم چنان گشاده ، می گسترد که سیمرغ در قاف قسمت می خورد ، به معنی استقبال او نیز می فرماید :

اگر با پدر جنگ جوید کسی پدر بیگمان خشم گیرد بسی

معنیش محتاج شرح نیست ، نظامی گنجوی به معنی استقبال فرماید:

نبارد هوا تا نگوئی ببار زمین ناورد تا نگوئی بیار

گسترد ، و خورد ، و جوید ، و گیرد ، بارد و آرد در این هر سه بیت ، صیغهٔ مضارع واحد غائب است چون :گوید، و تفصیل هر شش صیغه مضارع به دستور ضمائر این است : گوید ، گویند ، گوئی، گوئید، گویم ، گوئیم ، امر سه قسم است ، اول : امر مجرد ، دوم ، امر مدامی سوم ، امر حالیه است .

امر مجرد، آن است که بی علاقهٔ لفظ دیگر به استعمال در آید چون : کن از کردن ، و گو از گفتن ، و رو از رفتن ، و خور از خوردن و جمع حاضر آنها کنید و گوئید و روید و خورید به آوردن ضمیر جمع حاضر حاصل شد .

امر مدامی: آن است که قبل صیغهٔ امر مجرد واحد لفظ می زیاده کرده شود چنانچه میکن و میگو و می رو و میخور و جمع آن :چونکه ، مشترک به صیغهٔ حال : می شود بنابر آن به استعمال در نیامده و امر حالیه آن است که بعد صیغهٔ امر مجرد واحد لفظ آن زیاده کرده شود چون « روان » و « دوان وغیره.

و علامت صیغهٔ نهی « میم » مفتوح اول صیغهٔ امر مجرد واحد و جمع در آن چون مکن و مکنید و مرو و مروید و اگر به آخر امر مجرد، نون ساکن و دال مفتوح و های

مختفی زیاده کنند اسم فاعل شود ، چون : گوینده و خورنده و نیز به آخر ماضی مطلق « های» مختفی در آرند ، اسم مفعول شود : چون گفته و خورده و هارا با کاف عجمی بدل کند و الف و نون جمع در آخر او در آرند ، تا جمع آنها حاصل شود . چون : گوینده و گویندگان و خورنده و خورندگان و گذشته و گذشتگان و رفته و رفتگان و گاهی به زیادتی الف جمع شود چون گوینده و گویندها و گفته و گفتها (در کل سوم تصریح می آید)و علامت نفی نون مفتوح چون نکرد، و نکرده است و نکرده بود و نمی کرد و نکرده باشد و نمی کند و نخواهد کرد و اثبات آن است که نون نفی در آن نباشد و ذکر آن بالا گذشت و ماضی به زبان گذشته تعلق دارد ، و مستقبل به زمان آینده ، و صیغهٔ حال در عربی نیست مگر پارسیان استعمال کرده اند .

و صیغهٔ مضارع مشترک میان حال واستقبال درعربی و فارسی است و امر فرمودن کسی را بکاری و نهی باز داشتن (۱).

همانطور که ملاحظه نمودیم :

اولاً ، هنوز نوعی از فعل ماضی که در شبه قارّه به ماضی تمنائی معروف شده است را نیاورده و ثانیاً تعریف لازم و متعدی را نیز به صورت کامل بیان کرده است .

فعل لازم فعلی است : که به فاعل تنها تمام شود و مفعول صریح نداشته باشد و فعل متعدی فعلی است که به مفعول صریح نیازمند باشد (۲).

بعد ها در کتب دیگر تألیف شده در شبه قارّه موضوع صیغه های مختلف فعل به صورت کامل آن مطرح گردید (۳) که در صفوة المصادر ، در بخش «آمدنامه » به آن اشاره کردیم ، در منظومهٔ بهار علوم در مورد صیغه های افعال اشعار زیبائی دارد که ذیلاً درج می شود .

بیان صرف افعال :

صرف افعال می کنم اظهر که بود صرف آن زهر مصدر
بهر افعال فارسی یک دست نه مذکر نه قید تأنیث است

۱- چهار گلزار : ۵ - ۶.
۲- این تعریف را صاحب مخزن الفوائد در ص ۳۸ کتاب خود آورد. و نیز همان است که در دستور پنج استاد ص ۱۷۴، تعریف شده است .
۳- قواعد فارسی : ۴ - ۵

مصدر آن می شود که آخر او
دن و تن آید ای مبارك تو

معنی نا بهندیش آید
صاف مصدر بود که می باید

وگر آنست قبل این دن و تن
یازده حرف می شود روشن

شد عیان از خوشا و رزم و نفیس
آن حروف ای بطالعت برجیس

میم در آمدن مثال بود
فاء به رفتن که در مقال بود

خاور این به ریختن کردن
از زدن زاست سین در جستن

از گشادن الف عیان گردید
یا میان رسیدن است پدید

نون ز افگندن آمده به نظر
شین در کاشتن بود بنگر

گر نشانی بر او می جوئی
از بودن مثال آن گوئی

هم برین قسم جمله مصدرهاست
یازده حرف قبل آن پیداست

بر دو قسم آمده است این مصدر
متعدی و لازمی به نظر

متعدی به فاعل و مفعول
می شود همچو کردن ای مقبول

که کننده و کرده می آید
معنی آن اگر ترا باید

متعدی است هم بدو مفعول
چون کنانیدن ای بدل مقبول

امر آمر شود به دیگر کس
که بجا آرد امر دیگر بس

لازمی را فقط بود فاعل
آمدن دان مثالش ای غافل

که خود آمد فقط ندارد غیر
کن ز رفتن دگر مثالش سیر

منصرف جمله مصدر است همین
که دن و تن در آخر آن بین

طرز پرد از مصدرست و گر
که نه صرفش در آمده به نظر

می کنم جمله را به تو روشن
که شوی در زمانه کامل فن

آخر امر شین اگر آری
معنی مصدریش پنداری

کسره ما قبل شین چو واو خبر
باشد این شین حاصل مصدر

دانش و بینش است تمثیلش
هم برین طرز هست تکمیلش

نون مصدر اگر نمائی دور
فعل ماضی ترا شود منظور

فعل ماضی همین شود مصدر
کسره ده وقت شیرك لفظ دگر

همچو آمد که فعل ماضی هست
گشت مصدر چو کسره دادش دست

لفظ آمد به کسر گر خوانی
آمد شد مثال او دانی

بی اضافت هم آمد آمده است
لفظ دیگر اگر بران پیوست

باید آمد و گر توان آمد   و آن مثالش مکن به معنی کد
الف و را ز آخر ماضی   هست مصدر شنیده شو راضی
همچو گفتار و دیگرش رفتار   دان مثال دی ای نکو کردار
ماضی و فاعل ارشود واصل   مصدر از وصل آن بکن حاصل
فاعل از امر می شود پیدا   لیك معروف لفظ امر نما
گفتگو جستجو مثالش گیر   صورت و معنیش به ذهن پذیر
گر اضافت اخیر امر آید   هم دگر لفظ آخرش باید
معنی مصدری شود پیدا   سوز من سازیش مثال نما
گرمیان دو امر واو آید   هست مصدر چنانکه می شاید
سوز و ساز از برای او ست مثال   از همین هر دو لفظ گیر خیال
آخر لفظ یای مصدر دان   پادشاهی مثال او بر خوان
بعض مصدر به معنی و تمیز   متعدی و لازم آمد نیز
سوختن بستن و کشادن را   هست دو معنی از پی دانا
و ز نمودن نهفتن ست همان   همچو بسیار مصدر است بیان
مثل افروختن گسیختن است   نیز پوشیدن ست و ریختن است
و آنکه مصدر گداختن آید   بر زبان معنیش دومی آید
چند مصدر نمود خامه رقم   مختصر اینکه مختصر بکنم
حال ماضی نوشتن است ضرور   که نماید بخاطر تو عبور

بیان صیغه های ماضی

نوع ماضی شش است ای دلبر   مطلق اوّل، بعید هست دگر
هم قریب است و نیز استمرار   بعد مظنون بود به قید شمار
بعد از آن ماضی تمنائی   که به سه صیغه است بنمائی
ماضی مطلق است از آمد   بود یك ماضی بعید بود
آخر آمدست اگر آید   چهره از قریب بنماید
لیك ما قبل است و بود بود   هـای هوز بماضی آمد
آمده بود و نیز آمده است   شد مثالش که از قلم برجست
اندر افعال شش طریق بدان   واحد غائب اولش برخوان

جمع غائب، دوّم بود مشهور   کن تو در آمد آمدند شعور
از پی جمع و آخر حاضر   آمدی آمدید شد ناظر
متکلم همین دو طرز شود   واحد و جمع گر ز دل نرود
آخر هر دو میم می باید   آمدم ، آمدیم ، می آید
قبل میم است،یا زیاده به جمع   متکلم همی رسد در سمع

صورت صیغه های ماضی مطلق

آمد	آمدند	آمدی	آمدید	آمدم	آمدیم
واحد غائب	جمع غائب	واحد حاضر	جمع حاضر	واحد متکلم	جمع متکلم

جمله ماضی بود بدین عنوان　　هر یکی راست صیغه شش ای جان
اول است درمیان قریب　　حرف ها شد اگر بود ترتیب

صورت ماضی قریب

آمده است	آمده اند	آمده ای	آمده اید	آمده ام	آمده ایم
واحد غائب	جمع غائب	واحد حاضر	جمع حاضر	واحد متکلم	جمع متکلم

بیان صیغه های ماضی بعید

ها چو ما قبل بود می آید　　ماضی از بعید بنماید

صورت صیغه های ماضی بعید

آمده بود	آمده بودند	آمده بودی	آمده بودید	آمده بودم	آمده بودیم
واحد غائب	جمع غائب	واحد حاضر	جمع حاضر	واحد متکلم	جمع متکلم

گر تو پرسی که چیست استمرار　　لفظ می را به روی ماضی آر
مثل می آمد ای مبارک فال　　پی این ماضی آمدست مثال

صورت صیغه های ماضی استمراری

می آمد	می آمدند	می آمدی	می آمدید	می آمدم	می آمدیم
واحد غائب	جمع غائب	واحد حاضر	جمع حاضر	واحد متکلم	جمع متکلم

هست مظنون کنی چو تحصیلش　　آمده باشدست تمثیلش

صورت صیغه های ماضی مظنون

آمده باشد	آمده باشند	آمده باشی	آمده باشید	آمده باشم	آمده باشیم
واحد غائب	جمع غائب	واحد حاضر	جمع حاضر	واحد متکلم	جمع متکلم

آنکه شد ماضی تمنائی　　اندران کن نظر به بینائی
واحد و جمع نیز متکلم　　هست سه صیغه اندر آن قائم
متکلم زیاده یاد آرد　　پیش میمی که رو به حرف آرد
آمدی ، آمدندی ، ای دلبر　　دو بود این سوم به باید اگر
آمده در نگاه آمدمی　　که ندارد ازین سه صیغه رمی

صورت صیغه های ماضی تمنائی

آمدی	آمدندی	آمدی
واحد حاضر	جمع حاضر	واحد متکلم

بیان مستقبل

باز مستقبلت کنم بیان　　لفظ خواهد فراز ماضی دان
هست شش صیغه اندر آن به قیاس　　خواهد آمد یکی مثال شناس

صورت صیغه های مستقبل

خواهد آمد	خواهند آمد	خواهی آمد	خواهید آمد	خواهم آمد	خواهیم آمد
واحد غائب	جمع غائب	واحد حاضر	جمع حاضر	واحد متکلم	جمع متکلم

بیان مضارع

شد زماضی بدل چو حرف سوم — شد مضارع پدید هست چو گم
نیست قیدش به حال و استقبال — معنی هر دو کن از آن به خیال
آید آیند چار صیغه دگر — که بماضی به گفته ام یکسر
در مضارع بود نماینده — گویمت ای به بخت ارزنده

صورت صیغه های مضارع

آید	آیند	آئی	آئید	آیم	آئیم
واحد غائب	جمع غائب	واحد حاضر	جمع حاضر	واحد متکلم	جمع متکلم

بیان حال

بر مضارع چو لفظ می آید — معنی حال چهره بنماید
همچو می آید و همی آیند — اندرین نیز صیغه شش زایند

صورت صیغه های حال

می آید	می آیند	می آئی	می آئید	می آیم	می آئیم
واحد غائب	جمع غائب	واحد حاضر	جمع حاضر	واحد متکلم	جمع متکلم

بیان امر

امر را بر سه قسم آر بدست — که مجرد مدا می حالیه است
آنکه بی لفظ دیگری آید — شد مجرد که چهره بنماید
همچو کن ، کو، ز کردن ست عیان — نیز از خوردن ست خور به زمان
گربرین امر می بیفزائی — از مدامی قیاس بنمائی

همچو می کن که کرده باش مدام — نیز می خور که خورده باشد مدام
حالیه امر گاه تو نیز بدان — الف و نون ز بعد امر بخوان
بعد امر مجردان بنگار — از کنان دردان مثالش آر

صورت هر سه امر

کن مجرد ، می کن مدامی ، کنان حالیه

نیز این امر رادو هست کلام — حاضر و غائب ای نکو فرجام
از بیائید و هم بیا حاضر — جمع و واحد بدان و شو ناظر
گر برین صیغه گوکنی افزون — امر غائب ترا شود مقرون
گو بیائید و گوبیا گوئی — گر ز غائب مثال می جوئی
دو دو صیغه برای هر دو بدان — کرده ام بر تو صاف صاف عیان

صورت صیغه های امر حاضر

بیا	بیائید

صورت صیغه های امر غائب

گوبیا	گوبیائید

بیان نهی

سر حاضر که دو بود یك جا — میم افزون به روی امر نما
نهی گردد به دیده ات منظور — چون میائید و هم میا بحضور
الف مد که ، اوّل است پدید — متبدل به «یا» درین گردید
الف مد که اولاً آید — در مصادر به امر باز آید
گو نیاید به غائب از آید — عوض میم نون همی شاید

فعل منفی غائب است ای جان — اندرین صیغه ها که گشت بیان

صورت صیغه های نهی حاضر

میا — میائید

صورت صیغه های نهی غائب

گونیاید — گونیائید

انواع ماضی و مضارع :

همانطور که ملاحظه می شود انواع فعل ماضی از نظر آنان بر شش قسم بوده است :(۱)

۱ - ماضی مطلق.
۲ - ماضی نقلی (که در شبه قارهٔ به آن ماضی قریب گفته شده است).
۳ - ماضی بعید.
٤ - ماضی استمراری (که در شبه قارهٔ به این ماضی ناتمام گفته شده است).
۵ - ماضی التزامی.
٦ - ماضی تمنائی.

علاوه بر ماضی تمنائی که کمتر ذکر می شود ماضی دیگری هم به نام « گذشته آیندگی» در « دستور نامه » (۲) ذکر شده است که از نام گذاریهای جدید است .

فعل مضارع فقط در نوع، مضارع معروف و مضارع مجهول در صفوة المصادر و دیگران ذکر شده است .(۳) در صورتیکه دستور نویسان معاصر مضارع را به اقسام زیر تقسیم کرده اند (٤).

۱ - خزائلی، دستور زبان فارسی : ۱۱۱، پنج نوعی ماضی ذکر می کند.
۲ - ص ۲۸۳.
۳ - صفوة المصادر : ۵
٤ - بشیر حسین ، محمد (دکتر) فعل مضارع در زبان فارسی ، لاهور ۱۹۷۵م :۹۹-۱۱۰ - دستور نامه : ۹۰ - دستور نامه از دکتر مشکور : ۸۰.

۱ - مضارع ساده .
۲ - مضارع اخباری (مثبت ، منفی).
۳ - مضارع التزامی (مثبت منفی ، هر دو).

استاد عبدالعظیم قریب به دو نوع مضارع (اخباری والتزامی) قائل است (۱).

همانطور که در مقدمه این بحث گذشت ، نظریات در مورد اشتقاق افعال متفاوت است، برخی مانند مرحوم ملك الشعراء بهار در سبك شناسی دو نظریه مختلف را بیان کرده است : طریقهٔ اولّ آنرا از امیر خسرو دهلوی می داند که اشتقاق افعال بنا به سلیقهٔ امیرخسرو از فعل امر حاضر ساخته می شود ، و دوم اینکه افعال ، از دو ریشهٔ اصل یکی مصدر و دیگری اسم مصدر به وجود می آید (۲). برخی معتقدند ، بنای صیغهٔ ماضی و مضارع مصدر است ولی با مطالعهٔ کتابهای جدید نتیجهٔ درست آن است که بگوئیم : جمیع مشتقات منجمله ، فعل مضارع را باید از مصدر گرفت ، یعنی فعل ماضی و اسم مفعول وغیره را از یك مصدر و فعل امر و فعل مضارع و اسم فاعل و اسم مصدر و اسم آلت و صفت مشبهه وغیره را از مصدر دوم که هم ریشه و هم معنی مصدر اولّ است (۳) . در هر حال بحث فعل در دستورهای شبه قارهٔ بحثی مستوفی و کامل محسوب می شود.

٤ - مبحث حروف :

در کتابهای دستور شبه قارهٔ مبحث حروف بسیار مفصّل است و در عین حال به عنوان یکی از اصلی ترین موضوعات دستوری به آن توجه فراوان شده است ، و عموماً از « الف» تا « ی» به صورت منظم توضیح داده شده است ، منتهی این توضیح عموماً به صورت همه جانبه بود حروف را به از هم در بحث مستقل نیاورده اند و می بینیم که حرف در انواع مختلف آن در ذیل هر حرف آمده و به صورت موضوعی هم بعضاً مورد مطالعه قرار گرفته است انواع حروف به در دستور نامه چنین است.(٤)

۱ - دستور زبان : ۷۸ - ۷۹. ۲ - سبك شناسی ، ج ۱ : ۳۱۷.
۳ - بشیر حسین ، فعل مضارع : ۵٤.
در دستور زبان دری تالیف عبدالحبیب حمیدی که در کابل چاپ شده همه افعال را از ریشهٔ فعل امر می داند (۹٤ - ۹۵).
٤ - ۲٤۱، ۱۳۳، ۹۲، ۸٤، ۱۲، ۲۸٤، ۲۰٤، ۲۱٦، ۲۱۷ کتاب مزبور.

حرف استثناء، حرف تعریف ، حرف ربط، حرف ربط مرکب، حرف شرط، حرف نفی، حرفهای پیوسته ،حرفهای جدا ، حرف وقایه ، حرف استدراك، حروف اضافه ، حروف ندا.

در روش شبه قارّه هنگامی که « الف » را توضیح می دهند ، یا با توجه به اصطلاح آنها « بیان الف » مطرح می شود ، کلیهٔ انواع حروف ذکر می گردد ، البته شیوهٔ معانی حروف بر عربی را نیز مورد توجه قرار داده اند ، بدون شك توجّه آنان از دستور نویسان ایرانی و حتی معاصرین نیز بیشتر بوده، ظاهراً این روش از کتابهای لغت به کتابهای دستور راه یافته است .

در اصول فارسی ، بابِ سوم آن دربارهٔ بیان وضع حروف تهجی بوده و از الف تا « یا » را توضیح داده است.

امّا در قصیده جوهر الترکیب نیز در بیان معانی حروف ، معانی الف ، ت ، جیم ، ر، ز ، ك ، اشعاری نوشته است و حروف عاطفه و استدراك و تشبیه واستفهام و شرط و علّت و ندارا را به صورت مجزی توضیح داده است :

از حروف عاطفه واو و الف ها پس سپس
نیز هم دیگر دگر یا بلکه بل چون روم و شام

این حروف اکثر کند یکجا به حکمی چند چیز
یا کند تردید آن کس پخته باشد یا که خام

بلکه بل اضرابِ دارد چون امیرم بل فقیر
یا ترقی چون برو زین پیش گامی بل دو گام

حرف استثناء بدان الاّ مگر غیر و سوای
جزو رای و دون برون چون هر کسی الاّ غلام

حرف استدراك لیکن لیك لاکن هم ولی
هم ولیك آن ماهرو رفته ولی آید به شام

حرف تشبیهی به جمله چون چنانچه هم چنین
همچو مثل و همچنان مانند پنداری مدام

حرف استفهام جیم و کاف لفظ چیست کیست
پس چرا چون کی کجا و کو چگونه هم کدام

چون اگر گر از چو هر گه تا حروف شرط دان
گرچه هم هرچند ورنه هم والا ای همام

جیم و کاف و زین ممر و زین سبب زیرا چرا
هم بنابر هم لهذا بهر علت خوان تمام

خوان الف یا ای ایا حرف ندا ای جان من
دلنوازا هم ایا سلطان یا خیر الوسام

در « بهار علوم» حروف ربط را که به صورت « حروف روابط » آورده . از قطعه نصاب ابو نصر فراهی یعنی، عیناً مانند زبان عربی نقل می کند (۱).

در قوانین دستگیری هم مبحث حروف در چند فصل آمده ، مانند ، حروف ایجاب ، حروف ردع ، حروف شرطی ، حروف تأکید ، درمصدر فیوض، این موضوع به عنوان یك باب مستقلّ درج شده. برای معانی ب ، ت ، چ ، گ، و .... مطالبی مفصل آورده است . در گلبن اکبر این مطالب به صورتی مشروح و دقیق درج گردیده است که به عنوان نمونه به خلاصهٔ مبحث « الف» و « یای» آن توجه می کنیم :

بیان الف (۲)

۱ - الف اصلی، و وصلی ، ۲ - برای ندا ۳ - برای دعا ٤ - الف اتصال مانند دوشا دوش ۵ - الف عاطفه، مانند رستاخیز، ٦ - الف فاعل مانند سینا ، ۷ - انحصار ، چنانچه در سراپا، ۸ - الف مفعول، ۹ - الف لیاقت (اسد الحکماء)، ۱۰ - برای کثرت، ۱۱ - الف مصدری(پهنا و فراخا)، ۱۲ - الف تنوین، ۱۳ - الف مبالغه ، ١٤ - الف جمع ، ۱۵ - الف وصل (چنانچه در لفظ ابا و ابی و ابرو اسکندر که الف در معنی هیچ دخل ندارد، ۱٦ - الف تسمیه (نصیرا)، ۱۷ - الف تحسین ، ۱۸ - الف تعظیم ، ۱۹ - الف تصغیر، ۲۰ - الف اشباع ، ۲۱ - الف ندبه ، ۲۲ - الف قسمیه، ۲۳ - الف معدوده (آرام)، ۲٤ - الف متکلم، ۲۵ - الف تفصیل، ۲٦ - الف که رفع اجتماع ساکنین آید، ۲۷ - الف وصلی، ۲۸ - الف برای نسبت، ۲۹ - الف ابدال ، ۳۰ - الف تانیث ،۳۱ - الف مقصوره، ۳۲ - الف ملفوظ ، ساقط ۳۳ - الف به معنی جانب عطف ، ۳٤ - الف اماله ، ۳۵ - الف خطابی، ۳٦ - الف ربط ،۳۷ - الف زائد، ۳۸ - الف بدل .

۱ - ص :۳۷.
۲ - گلبن اکبر : ۷ - ۱۲.

بیان با(۱)

۱ - بای کلمه چون کتاب ، ۲ - به معنی در، ۳ - به معنی بر چنانچه شاعری ، ٤ - به معنی مع (چنانچه در لفظ به صد طغرای مشهدی)، ٥ - به معنی از چنانکه : در لفظ بدهدن و بچیدن شاعری، ٦ - به معنی برای چنانکه : طواف کعبه رفتم بحرم رهم ندادند، ۷ - به معنی مطابق چنانکه : به حکم سلطان رفتم ای مطابق حکم ، ۸ - به معنی طرف ۹ - به معنی حرف، ۱۰ - به معنی سبب، (به جرم عشق)، ۱۱ - برای استعانت، ۱۲ - به معنی موافق، ۱۳ - به معنی قریب و نزدیکی، او را بمن و مرا باو باز رسان، ۱٤ - به معنی طفیل و توسل، ۱٥ - به معنی قسم، ۱٦ - برای آغاز به معنی همراه معنی خود معنی آغاز پیدا کند . و در صدر کلام آید، ۱۷ - به معنی عوض ۱۸ - برای انحصار که معنی از اوّل تا آخر تمام دهد ۱۹ - بای اتصال ۲۰ - برای تشبیه و مانند، ۲۱ - به معنی لایق، ۲۲ - بای مفسّره، ۲۳ - به معنی زیر، ۲٤ - به معنی پیش ، ۲٥ - بای اضافی، ۲٦ - به معنی مقدار، ۲۷ - به معنی باوجود، ۲۸ - به معنی صحبت و همراه ، ۲۹ - برای غایت ای به معنی تا ، ۳۰ - بای زائده و این با اگر بر کلمهٔ مفتوح یا مکسور در آید مکسور باشد، ۳۱ - بای ابدال که از فا بدل کرده چون زبان ، و به میم چون لبالب.

برخی از این گونه بیان حروف در نظر برخی از دستور نویسان مورد انتقاد قرار گرفته بوده است ، صاحب دستور سخن در موضوع فوق اعتراضاتی بر قوانین دستگیری داشته و به عنوان مثال می گوید :

« صاحب قوانین دستگیری الف پارسا را در هر دو بیت خواجه حافظ :

ترکان پارسی گو بخشندگان عمرانـد — ساقی بشارتی ده پیران پارسا را
گر مطرب حریفان این پارسی بخواند — در رقص و حالت آرد پیران پارسا را

به معنی زایده گرفته ، به معنی پارسا را به معنی پارس گرفته و بعد می گوید تکرار قافیه است و حال آنکه سهو فرموده . و یا در « تا » اعتراض دیگری بر صاحب قوانین دستگیری دارد که می گوید وی « تا » را در این دو بیت از برای انتهای زمان گرفته است و آن دو بیت این است :

تا بقا در جهان بود ممکن
ذات پاکت همیشه باقی باد

۱ - کلید اکبر : ۱۲ - ۱٤.

فرق است ز آب خضر که ظلمات جای اوست
تا آب ما که منبعش الله اکبر است

« صاحب قوانین سهو کرده ، زیرا شرطیّه بودن بلکه دائمی بودن « تا » در شعر اوّل اقوی است و در شعر دوّم از برای انتهای مسافت مکان است ».

پساوندها و پیشاوندها

در این دستورها ، پساوندها و پیشاوندها(۱) هم به صورت مفرد و هم مرکب ضمن توضیح در مورد حروف(۲) بحث شده است می دانیم که پسوندها ، هر کدام معنی خاصی به کلمهٔ اصلی می افزاید و با هر دسته یك نوع حکم ساخته می شود : با افزودن پسوند از کلمه ئی که اسم است ، اسم دیگری می سازند که معنی دیگری به معنی کلمه اصلی اضافه می کند (۳). همین موضوع مورد توجه دستور نویسان شبه قارهٔ بوده است و در دبستان فارسی تحت عنوان دستور سیزدهم آمده است :

« در بیان معانی و حروف و کلماتیکه در آخر اسماء و افعال جهت حصول معانی گوناگون در آورند و آن کلماتی است که افاده معنی خداوند و صاحب نماید یکی کلمه « مند » است چون خردمند و دانشمند و ارجمند یعنی خداوند عقل و صاحب دانش و دیگری کلمهٔ « گار » است چون آموزگار ، دستگار و سازگار و به معنی فاعل هم آمده است یعنی یاد دهنده و ستم کننده و دیگر کلمه « وند » است مثل خداوند.

و دیگر کلماتی است که افادهٔ معنی بسیار کند یکی کلمه « بار » است چون رودبار و دریابار و جویبار، و دیگر « زار » است مثل سبزه زار و گل زار و لاله زار و دیگر لفظ « سار » است که گویند ، خاکسار و کوهسار و چشمه سار و دیگری کلمهٔ « ستان » چون گلستان و بوستان و دیگر کلمه « لاخ » است چون سنگلاخ .

و دیگر کلماتی است که افادهٔ معنی « تشبیه » نماید چون « آسا » و « سان » و « وش » و مانند و چو و چون و غیر اینها چون ماه وش و عنبرسا و روی بسان گل و قد سرو مانند چنانکه گفته شد. و دیگر کلماتی است که افادهٔ معنی فاعلیّت کند . یکی لفظ « گر » است چون مسگر و شمشیرگر وطشت گر . و دیگر لفظ « ار » است چون خریدار و پدیدار و به معنی حاصل مصدر نیز آید .

۱ - دستور نامه : ۲۸٤.
۲ - مصدر فیوض : ۱۲۱ - ۱۲٦ - مجمع الفوائد، قانون چهارم.
۳ - خانلری ، دستور زبان فارسی : ۱٦٤.

و دیگری « الف و نون» چون اُفتان و خیزان، و دیگری لفظ پز و دوز است چون آش پز و خیمه دوز، و دیگر حروفی است که افادهٔ معنی تصغیر نماید ، یکی کاف عربی ساکنه است چون پسرك و دخترك ، واو ساکن چون پسرو و دخترو، و دیگری لفظ چه است چون باغچه و طاقچه و دیگر حروف و کلماتی است که مفید معنی نسبت باشد. یکی « یا » نسبت است چون فردوسی و انوری و سعدی و خاقانی و بغدادی و خراسانی و دیگر « های » هوز، چون یکساله و یکماهه و یکروزه و زرینه و سیمینه و پشمینه.

و دیگری « یا و نون » است چون تخت زرین و گوی سیمین ، و رخت پشمین و صندوق آهنین .

و دیگر کلماتی است که افادهٔ معنی تعلیل نماید یکی لفظ چه است به کسر جیم پارسی چنانکه ، گویند نمی تواند بخواند چه آوازش گرفته است .

و دیگری لفظ « که » است به کسر کاف تازی گویند اورا زدم که نماز نمی خواند.

و دیگری کلماتی است که افادهٔ معنی لیاقت کند یکی لفظ « وار» است چون : شاهوار و گوشوار، و به معنی مقدار نیز آمده است همچو : جامه وار و نامه وار و دیگری لفظ « آنه» چون شاهانه و ملوکانه و مردانه وامیرانه و بزرگانه و بچگانه و کاسبانه و فقیرانه و غیر اینها .

و دیگر کلماتی است که افادهٔ معنی حفاظت کند یکی لفظ « دار » است چون راهدار و جامه دار وکفش دار و به معنی فاعل نیز آید چون زردار و مال دار.

و دیگری لفظ « بان » است چون باغبان و دربان و دیگری لفظ « دان » است چون شتردان و استردان و کاردان .

و دیگر کلماتی است که افادهٔ معنی اتّصاف نماید یکی لفظ « ناك » است چون تابناك و غمناك و خشمناك .

و دیگری لفظ « گین » است به کاف پارسی چون غمگین و خشمگین و شرگین و این کلمه در اصل آگین بوده یعنی پر از خشم و پر از غم .

و دیگر ، کلماتی است که افادهٔ معنی رنگ و لون کند یکی لفظ « پام » است با بای فارسی چون مشکپام و فام و وام نیز به همین معنی آمده است، و دیگری لفظ گون است بضمّ کاف پارسی چون گندم گون و گلگون .

و دیگری لفظ « گونه » است نیز به ضمّ کاف پارسی چون گلگونه و دیگری لفظ « چرده » است به فتح جیم پارسی چون سیاه چرده، و چرته نیز به همین معنی است چون سیه چرته .

و دیگر کلماتی است که افادهٔ معنی حاصل مصدر کند یکی لفظ « ار» است چون گفتار و کردار.

و دیگر لفظ « گی » است به کسر کاف پارسی چون سازندگی و نوازندگی و بخشندگی. و دیگر کلمه ایست که افادهٔ معنی ظرفیت کند و آن لفظ « دان » است چون قهوه دان و کیف دان و امثال آنها، و دیگر کلماتی است که افادهٔ معنی نفی کند یکی حرف نون مفتوحه است و مکسوره است، چنانکه گفته شد.

و دیگری لفظ « هرگز » است که هسواره بر سرفعل در آید و نفی را نفی ابد نماید چنانکه ، گویند : هرگز نخواهم آمد و هرگز نمی گویم یعنی ابداً نمی آیم و نمی گویم و دیگر لفظ « حاشا » است و این لفظ هم برسرفعل مثبت ، یعنی هم بر جملهٔ منفیه در آید هم بر جمله مثبته و در کلام عرب نیز بر هر دو جمله در آید و لیکن اگر بر جملهٔ مثبته در آید نفی کند ، و جملهٔ منفیه را اثبات نماید. مثال عربی از برای اثبات ، کقولهم : حاشا أن افعل کذا ، یعنی لا افعل ، مثال نفی حاشا « أن لا افعل کذا » یعنی افعل ، امّا درپارسی نه چنین است ،پس اگر بر جملهٔ مثبته در آید افادهٔ نفی کند چون فرمودهٔ حافظ علیه الرحمه :

من نه آنم که به جور از تو بنالم حاشا چاکر و معتقد و بنده و دولتخواهم

یعنی نمی نالم و نیز خواجه فرماید :

حاشا که من از جور و جفای تو بنالم بیداد ظریفان همه لطف است و عنایت

کمال الدّین گوید :

حاشا که بنالم ز جفای تو از ایراك
هرکس که شود کشته جور تو شهید است

یعنی : حاشا که من از جور و جفای تو بنالم یعنی : نمی نالم از این جهت نمی نالم که کشته جور تو شهید است. و خواج حافظ علیه الرحمه فرماید :

حاشا که من به موسم گل ترك می کنم من لاف عقل میزنم این کار کی کنم

در این شعر بر جملهٔ مثبته در آمده و نفی کرده است .

حاشا که من به موسم گل ترك می کنم
یعنی نمی کنم ، من لاف عقل می زنم این کار کی کنم

نیز مشاهد مدعاست و لیکن صاحب قوانین دستگیری شعر را مثال آورده است از برای آنکه حاشا بر جملهٔ منفیه در آمده واثبات کرده است و این غلط است زیرا که ترك کردن فعل مثبت است و ترك نکردن فعل منفی پس بنابر این حاشا بر فعل مثبت آمده و افادهٔ

نفی کند که ترك نمی کنم ».

تعریف حاشا به عنوان « حرف انکار » در دیگر دستورهای فارسی نیز بحث شده و در دستورهای جدید نیز آمده و به عنوان کلمات عربی که در فارسی استفاده می شود (۱).

مبحث حروف در دستور بسیار مفصّل بوده و به همین اندازه اکتفا گردید.

بخش چهارم: محاسن ومعایب دستورهای فارسی شبه قارّه

در یك نگاه کلی به دستورهای تالیف شده نتائج ذیل به دست می آید که به صورتی موجز بیان می شود :

الف - محاسن :

۱ - پیشگامان دستور نویسی :

به مصداق « الفضل لمن سبق » حسن و اهمیت اوّل برای دستورنویسان شبه قارّه است که سالهای سال پیش از دیگران به این مهمّ دست یازیده و در این مسیر پیش گام بوده اند .

۲ - جنبهٔ کار بردی:

از آنجائیکه این دستورها بر اساس نیاز منطقه ، و یا به دلیل تقاضای شخص یا گروهی نگاشته گردیده ، کار بردی است و قابل استفاده و به زبانی ساده ، مطالب فراهم آمده و از مغلق گوئی و پیچیدگی در نثر نویسی که شیوه عموم نثر نویسان شبه قارّه است ، دوری گزیده اند .

۳ - به کار گیری روشهای نوین :

با توجه به این امر که « فارسی » بعضاً زبان دوم ، فارسی آموز بوده معلمان و اساتید در پی روشهای جدید برای آموزش بوده اند که در کتاب بدان اشاره گردید و از نظر آموزش مصدر و افعال و نیز واژه های فارسی ، آمدنامه ها تدوین گردیده است که از لحاظ اسلوب کمك آموزش بسیار اهمیت دارد و دانش آموز فارسی خوان با توجه و دقّت لازم در مدت اندك ، افعال فارسی را می آموزد.

٤ - خلاصه و موجز بودن دستورها :

یکی از مهمترین ویژگی دستورهای شبه قارّه ، خلاصه و مختصر بودن آنها ، در عین

۱ - دستور نامه: ۳۳۷ - دستور جامع : ۸۳٤.

حال از لحاظ بیان اصول کلی ، کامل بودن آنها است ازحشو و زوائد و تکرار و مکررات خودداری شده و علیرغم روش نثر نویسی و انشاء نویسی شبه قارّه به اصل موضوع پرداخته و کتاب را قابل استفاده نموده است .

۵ - با شواهد شعری و امثله همراه است :

برای روشن شدن موضوعات ، نویسندگان دستور تاکید داشتند که شاهد مثال لازم از اشعار شعرای معروف بیاورند و در این رابطه برخی بسیار حساسیت داشته و بعضاً افراط هم کرده اند به طوریکه مجبور شده اند از خود مصراعی هر چند ضعیف بسازند و ارائه کنند. انتخاب این شواهد شعری ، بسیار سخت و توان فرسا بوده و نویسنده ناگزیر می بایست احاطه لازم به اشعار متقدمین و معاصران خود داشته باشد و با تحقیق و تتبع آنها را فراهم آورد و از دیگر کتابهای دستور تقلید ننماید و خوشبختانه در این مهم موفق بوده اند به طوریکه بعدها ابیات انتخابی آنان در کتابهای دستور نگاشته شده در ایران راه یافت و مورد استفاده قرار گرفت .

٦ - علمی است :

این دستورها بر اساس منابع و مآخذ موجود که در اختیار نویسنده بوده نوشته شده و به آن در محلّ مربوطه اشاره شده است مانند : کذا فی مؤید الفضلاء کذا فی ..... و این امر بسیار اهمیت دارد .

از آنجائیکه ، نویسنده می دانسته که بعد از نوشتن و توزیع آن در بین فارسی دانان ممکن است مورد سؤال قرار گیرد شیوه ئی که کم و بیش در شبه قارّه در نقد شعر فارسی رواج داشته (۱) لذا سعی فراوان به کار گرفته تا نوشته او خالی از سهو باشد، در عین حال ملاحظه می کنیم که نویسنده ئی دیگر انتقاداتی در ضمن نوشتن کتاب خود به دیگر نویسندگان وارد می کند واعتراضات خویش را بی پرده بیان می دارد ، مانند نقد صاحب دستور سخن ، بر برخی از نکته های قوانین دستگیری که قبلاً به آن اشاره کردیم .

معایب :

۱ - براساس صرف و نحو عربی نوشته شده است . الگوی مورد توجه

۱ - تنبیه الغافلین ، سراج الدّین علی خان آرزو با مقدمه و تصحیح وتحشیه ، دکتر سید محمد اکرم (اکرام) از انتشارات دانشگاه پنجاب ، لاهور ، ۱٤۰۱ هـ.

فهرست اعلام

دستور نویسان شبه قارّه کتابهای صرف و نحو عربی که به فارسی و یا عربی نگاشته شده ، بوده است ، این الگو برداری در دستور فارسی ضعف هائی را به وجود آورد که در جای خود به برخی از آنان اشاره گردید.

۲ - توجه به کتابهای لغت :

چون مآخذ اصلی، کتابهای لغت فارسی بوده ، ناگزیر، نویسندگان به مبحث حروف تهجی و بدل توجهی بیش از دیگر مباحث نموده و به صورتی افراط آمیز ، از آن یاد کرده اند که ضرورت خاصی نداشته است .

۳ - عدم توجه به نثر فارسی:

متأسفانه ضعف جدی این کتابها در این است که هیچگونه نگاهی به نثر فارسی نداشته اند و این موضوع اصولاً فراموش شده ، برای بیان مطالب دستوری هیچگاه از نثرهای ممتاز و کهن فارسی بهره نگرفته و شاهد مثال نیاورده اند ، در کنار آن از دستور زبان گفتاری نیز هیچگونه مطلبی آورده نشده است ، البته این عیب عمومی برخی دستورهای معاصر نیز هست .

۴ - توجه به مباحث صناعات ادبی در دستور فارسی :

مباحثی که ارتباط مستقیم با دستور ندارد مانند علم عروض و بدیع و قافیه و از این قبیل را در کتابهای دستور مشاهده می کنیم که مؤلفان از بحث اصلی جدا شده و به مسائل دیگر پرداخته اند که البته در این موضوعات دهها رساله قبلاً تألیف شده و نیاز به اضافه مطالب تکراری نبوده است ، خوشبختانه در طول تکامل دستور نویسی ، نویسندگان متوجه این مشکل شده و آرام آرام در تألیفات خود این مباحث را نیاورده اند .

۵ - عدم توجه کافی به برخی از مباحث مهم دستوری:

این ضعف عمومی کتابهای دستور شبه قارّه است که در آنها به ساختارهای دستوری به صورتی همه جانبه توجه نگردیده و مباحثی از قبیل :

- کنایات . - ضمیر و حالات آن .
- صفت و موصوف. - ارکان جمله .

مورد اعتناء عمومی قرار نگرفته و به صورت گذرا آمده است .

۱ - نام اشخاص

گ

ل

م

ن

و

هـ

ی

۲ - نام جایها

فهرست منابع و مآخذ (۱)

فارسی :

۱ - آخوند زاده ، حبیب الرّحمن (طبیب حکیم)، ثلاثهٔ غساله ، کتاب شناسی آثار تالیف شده در بنگال ، بخش فارسی و عربی ، ترجمه و تعلیق : عارف نوشاهی، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد ، ۱۳۶۸ هـ ش/ ۱۹۸۹ م.

۲ - آرزو ، سراج الدّین علی خان، تنبیه الغافلین، با مقدّمه و تصحیح و تحشیه دکتر سید محمد اکرم شاه (اکرام) ، دانشگاه پنجاب ، لاهور، ۱۴۰۱ هجری.

۳ - آروی ، عبدالعزیز(مولوی)، نسخهٔ تعلیمیه، مطبع منشی سنت پرشاد، ۱۲۸۳ هـ ق.

٤ - آزاد بلگرامی ، غلام علی ، مآثر الکرام ، حیدرآباد دکن ، ۱۹۱۰ م.

۵ - آزاد حسینی ، واسطی ، بلگرامی ، خزانهٔ عامره ، مطبع منشی نولکشور ، کانپور ۱۸۷۱م.

۶ - آفتاب اصغر (دکتر)، تاریخ نویسی فارسی در هند و پاکستان ، خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران ، لاهور ، ۱۳۶۴ هـ ش.

۷ - ابوالبرکات ملا منیر لاهوری ، انشای منیر ، مطبع نولکشور ، کانپور ، ۱۸۸۳م .

۸ - اته ، هرمان ، تاریخ ادبیات فارسی ، ترجمه دکتر رضا زاده شفق ، تهران ، ۱۳۳۷ هـ ق.

۹ - احمد بن میان شمس الدّین ، تجزیه و ترکیب کریما ، نسخهٔ خطی متعلق به کتابخانهٔ گنج بخش ، به شماره ۵۰۶۱.

۱۰ - احمد علی (منشی) ، منتخب التواریخ ، کالج پرس کلکته ، ۱۸۶۹م.

۱۱ - احمد، علی احمد (مولوی)، تذکرهٔ هفت آسمان ، انجمن آسیائی بنگال ، کلکته ، ۱۸۷۳م ، چاپ افست تهران ، ۱۹۶۵م.

۱۲ - احمد علی خان هاشمی ، سندیلوی ، تذکرهٔ مخزن الغرائب ، به اهتمام دکتر محمّد باقر ، دانشگاه پنجاب ، لاهور.(مجلدات ۱ . ۲) ۱۹۶۸و ۱۹۷۰م.

۱۳ - احمد یاسین ، فرخاری ، دستور سخن ، افغانستان ، ۱۳۶۹ هـ ش / ۱۹۹۰م.

۱٤ - اختر راهی ، ترجمه های متون فارسی به زبان های پاکستانی . از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد ، لاهور ، ۱۳۶۵ هـ ش .

۱ - این کتابنانه بر اساس معرفی منابع به وسیله مؤلف محترم تدوین شده است .

۱۵ - ادیب طوسی ، میرزا محمّد امین خان ، دستور نوین ، تهران ، ۱۳۱۲ هـ ش.

۱۶ - اصفهانی ، میرزا حبیب ، دستور سخن ، چاپ استانبول (ترکیه) ، ۱۲۸۹ هـ ق.

۱۷ - افشار ، ایرج ، فهرست مقالات فارسی (فهرست موضوعی تحقیقات و مطالعات ایران شناسی)، تهران، ۱۳۴۸ هـ ش.

۱۸ - اکرم ، سید محمد اکرام (دکتر) فارسی در پاکستان ، لاهور ، ۱۹۷۱م.

۱۹ - اقبال ، عباس : تاریخ مغول ، از حمله چنگیز تا تشکیل دولت تیموری ، چاپ سوم ، انتشارات امیر کبیر ، تهران ، ۱۳۴۷ هـ ش.

۲۰ - الله داد فیضی سرهندی ، مدارالافاضل ، به اهتمام دکتر محمّد باقر ، لاهور ، ۱۳۳۷ هـ ش.

۲۱ - امیر اسد الله ، مجمع القوانین ، نسخه خطی کتابخانهٔ گنج بخش ، شماره ۲۸۳۸.

۲۲ - امیر خسرو دهلوی ، خمسهٔ امیر خسرو ، به کوشش امیر احمد اشرفی ، تهران ، ۱۳۶۲ هـ ش.

۲۳ - " " ، دیوان ، به کوشش سعید نفیسی، تهران ، ۱۳۴۳ هـ ش.

۲۴ - " " ، مثنوی قران السعدین ، علیگره ، ۱۹۱۸م.

۲۵ - امین احمد رازی ، هفت اقلیم ، انجمن آسیائی بنگال ، کلکته ، ۱۹۶۳م.

۲۶ - انجو، شیرازی ، میر جمال الدّین حسین بن فخر الدّین حسن انجو شیرازی ، فرهنگ جهانگیری ، ویراسته دکتر رحیم عفیفی، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۵۱ هـ ش.

۲۷ - " " ،دیباچهٔ فرهنگ جهانگیری، نسخه خطی کتابخانهٔ گنج بخش ، شماره ۷۰۸۱.

۲۸ - انور علی (مولوی)، نحو میر ، مطبع نولکشور ، بی تاریخ .

۲۹ - اهل ، جلال الدّین یوسف ، فوائد غیاثی، به کوشش دکتر حشمت مؤید، بنیاد فرهنگ ایران ، تهران ، ۱۳۵۶ هـ ش.

۳۰ - بابر ، ظهیر الدّین محمّد ، تزك بابری ترجمهٔ فارسی از عبدالرحیم خان خانان ، بمبئی ، ۱۳۰۸ هـ ق.

۳۱ - با یزید ، بیات ، تذکرهٔ همایون و اکبر ، به تصحیح محمّد هدایت حسین، کلکته ، ۱۹۴۹م .

۳۲ - بداونی ، عبدالقادر بن ملوك شاه ، منتخب التواریخ، کلکته ، ۱۸۶۸م.

۳۳ - براون ، ادوارد ، از سعدی تا جامی ، ترجمه علی اصغر حکمت ، تهران ، ۱۳۳۱ هـ ش.

۳۴ - برهان تبریزی ، محمّد حسین ، برهان قاطع به تصحیح دکتر محمّد معین ، پنج جلد ، کتابفروشی ابن سینا ، چاپ دوم ، تهران ، ۱۳۴۲ هـ ش.

۳۵ - بشیر حسین محمد، (دکتر) ، فهرست مخطوطات شفیع ، گردآوری احمد ربانی ، انتشارات دانشگاه پنجاب ، لاهور ، ۱۹۷۲م .

۳۶ - بصاری ، طلعت ، دستور مختصر زبان فارسی ، کتابخانه ظهوری ، تهران ، ۱۳۴۶ هـ. ش.

۳۷ - بلاذری ، احمد بن یحیی : فتوح البلدان (بخش مربوط به ایران) ترجمهٔ فارسی دکتر آذرتاش آذر نوش، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران،تهران ، ۱۳۴۶ هـ ش.

۳۸ - بلعمی، علی بن محمّد، تاریخ بلعمی، به کوشش محمّد پروین کنابادی، چاپ تهران، ۱۳۴۱ هـ ش.

۳۹ - بهره مند خان فرخ آبادی ، حکیم محمّد رحیم علی خان ، مصباح المبتدی ، نسخه خطی کتابخانهٔ گنج بخش به شماره ۱۷۶۱.

۴۰ - بهار ، ملك الشعراء : سبك شناسی ، سه جلد ، تهران ، ۱۳۲۱ .

۴۱ - بیانی ، مهدی : احوال و آثار خوشنویسان ، انتشارات علمی ، چاپ دوم ، تهران ، ۱۳۵۸ .

۴۲ - بیهقی ، ابو جعفر : تاج المصادر ، بمبئی ، ۱۳۰۲- ۱۳۰۳ هـ .

۴۳ - تاج الحلاوی ، علی بن محمّد ، دقایق الشعراء ، انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۴۱ هـ ش.

۴۴ - تتوی، سید میر محمّد بن سید جلال ، ترخان نامه ، به اهتمام سید حسام الدّین راشدی ، حیدرآباد سند، ۱۹۶۵م .

۴۵ - تسبیحی ، محمد حسین ، فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان شناسی ، اسلام آباد ۱۹۷۷م.

۴۶ - " " : فهرست نسخه های خطی کتابخانهٔ گنج بخش ،(جلدهای ۱ تا ۳) مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان،۱۳۵۱ هـ ش.

۴۷ -تیکچند بهار ، (منشی) بهار عجم ، کانپور ، ۱۳۱۶ هـ ق.

۴۸ - " ، جواهر الحروف ، نسخه خطی موزه کراچی ، شماره ۲۱۵-N.M.۱۹۶۹.

۴۹ - " ، نوادر المصادر ، نسخه خطی موزه کراچی شماره ۴۳- N.M.۱۲۶۹.

۵۰ - ثعالبی ، شاهنامه ، ترجمهٔ محمود هدایت ، تهران ، ۱۳۱۴ هـ ش.

۵۱ - جامی ، عبدالرحمن ، مثنوی هفت اورنگ ، به کوشش مدرس گیلانی ، چاپ تهران.
۵۲ - " " ، نفحات الانس ، لکهنؤ ، ۱۹۱۵م.
۵۳ - جعفری ، امید علی ، پژوهشی تازه در دستور زبان فارسی،
انتشارات ثقفی اصفهان، ۱۳۶۲ هـ ش
۵۴ - جمال علی ، مجمع الفوائد ، نسخه خطی کتابخانهٔ گنج بخش به شماره ۸.
۵۵ - جواهر لعل نهرو ، روابط هند و ایران ، گرد آوری و ترجمه و تنظیم ،
محمود تفضلی ، نشریه سفارت هندوستان ، تهران، ۱۳۳۷ هـ ش.
۵۶ - جوهری ، صحاح اللغه ، چاپ سنگی ایران ، ۱۲۷۰ هـ ق.
۵۷ - جهانشاهی ، ایرج ، راهنمای نویسنده و ویراستار ، انتشارات کتاب کودک ،
تهران ، ۱۳۶۰ هـ ش.
۵۸ - جهانگیر شاه ، تزك جهانگیری ، مطبوعه نولکشور ، بی تاریخ .
۵۹ - حائری ، عبدالحسین و ... : فهرست نسخه های خطی کتابخانه
مجلس شورای اسلامی ، جلد دهم ، تهران، چاپ مجلس ، ۱۳۵۲ هـ ش.
۶۰ - حافظ ، خواجه شمس الدین محمّد : دیوان حافظ به تصحیح و توضیح
پرویز ناتل خانلری ، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۶۲.
۶۱ - " " ، دیوان، به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، زوار،تهران ، بی تاریخ.
۶۲ - حافظ علاء الدّین بن حافظ بهاء الدّین ، بنای فارسی ، نسخه خطی متعلق
به کتابخانهٔ گنج بخش، شماره ۸۹۲۲.
۶۳ - حاکمی ، اسماعیل (دکتر)، دستور زبان فارسی (جلد اوّل) تهران ، ۱۳۳۹ هـ ق.
۶۴ - حریرچی ، فیروز (دکتر)، پارسیان عربی نویس ، تهران ، ۱۳۴۵ هـ ش.
۶۵ - حزین لاهیجی ، شیخ علی، سفینه شیخ علی، دارالطبع جامعه عثمانیه ،
حیدر آباد دکن ، ۱۹۳۰ م.
۶۶ - حسین شاه حقیقت ، تحفة العجم ، نسخهٔ خطی موزه کراچی،
به شماره ۱۴۶۹-۱۹۶۱ .N.M.
۶۷ - حسینی ، احمد و ...:فهرست نسخه های خطی کتابخانهٔ آیت الله مرعشی
سیزده مجلد ، قم ، ۱۳۵۴ - ۱۳۶۴.
۶۸ - حسینی تربتی ، ابوطالب : تزوکات تیموری (تحریر ابو طالب) با
ترجمه انگلیسی ، کتابفروشی اسدی، چاپ دوم ، تهران ، ۱۳۴۲.
۶۹ - حکمت ، علی اصغر ، سرزمین هند ، انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۳۷ هـ ش.

۷۰ - حکمت ، علی اصغر ، نقش پارسی بر احجار هند ، تهران ، ۱۳۳۷ هـ ش.
۷۱ - حیران ، حاجی محمّد ، تحقیق القوانین ، مطبع مرغوب بردبار ، بمبئی، ۱۲۹۴ هـ ق.
۷۲ - خانلری ، پرویز ناتل (دکتر) تاریخ زبان فارسی ، چاپ سوم ،تهران، ۱۳۵۴ هـ ش.
۷۳ - " " ، زبان شناسی و زبان فارسی ، انتشارات طوس، تهران، ۱۳۶۱ هـ ش.
۷۴ - خزائلی، محمّد (دکتر) و سید ضیاء الدّین میر میرانی ، دستور زبان فارسی ،
انتشارات جاویدان ، ۱۳۵۱ هـ ش.
۷۵ - خیام پور ، عبدالرسول (دکتر)، دستور زبان فارسی ، چاپ اوّل ،
انتشارات دانشگاه تبریز، ۱۳۳۲ هـ ش.
۷۶ - " " ، فرهنگ سخنوران ، تبریز ، ۱۳۴۰.
۷۷ - داراشکوه ، محمّد ، سفینة الاولیاء آگره ، ۱۸۸۳ م و به کوشش دکتر تاراچند
و سید محمد رضا جلالی نائینی ، تهران ، ۱۹۲۵ م.
۷۸ - دانش پژوه ، محمّد تقی و دیگران ، فهرست نسخه های خطی کتابخانهٔ
مدرسه عالی سپه سالار (شهید مرتضی مطهری) پنج جلد ، چاپ دانشگاه تهران ،
۱۳۴۲-۱۳۵۴.
۷۹ - " " : فهرست نسخه های خطی دانشگاه تهران، هفده جلد ، انتشارات
دانشگاه تهران ، تهران جلد-۱۷، ۱۳۶۴.
۸۰ - داعی الاسلام ، سیّد محمّد علی، فرهنگ نظام ، پنج جلد ،
حیدرآباد دکن ، ۱۳۴۶-۱۳۵۸ هـ.
۸۱ - دوست سنبهلی ، میر حسین ، تذکرهٔ حسینی ، لکهنؤ ، ۱۲۹۲ هـ ق.
۸۲ - دولافوز ، ث ، ف ، تاریخ هند ، ترجمه سید محمّد تقی فخر داعی گیلانی ،
تهران ،۱۳۱۶ هـ ش.
۸۳ - دهخدا ، علی اکبر : لغت نامه (سی جلد) انتشارات
سازمان لغت نامه دهخدا ، تهران ، ۱۳۲۵ - ۱۳۶۰.
۸۴ - " " ، امثال و حکم ، چاپ تهران ، ۱۳۳۹ هـ ش.
۸۵ - رحمان علی ، تذکره علمای هند ، نولکشور ، لکهنؤ ، ۱۹۱۴م.
۸۶ - رحیم خان بن مبارز خان، امتیاز الکلمات ، نسخه خطی کتابخانه
دانشگاه پنجاب ، شیرانی ، ۳۸۴۴/۸۱۱/۱.
۸۷ - رضا زاده شفق (دکتر)، تاریخ ادبیات ایران ، تهران ، ۱۳۴۲ هـ ش.

۸۸ - رضوی ، سبط حسن (دکتر)، فارسی گویان پاکستان ، انتشارات
مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، ۱۳۵۳ هـ ش.
۸۹ - روشن علی خان انصاری ، قواعد فارسی ، چاپ کلکته ، بی تاریخ .
۹۰ - رونی ، ابوالفرج ، دیوان ، به اهتمام پروفسور چایکین ،تهران ، ۱۳۰٤ هـ ش.
۹۱ - ریاض ، محمد (دکتر)، احوال و آثار میر سید علی همدانی ، انتشارات
مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، چاپ دوم ، اسلام آباد ۱۳۷۰/ ۱۹۹۱.
۹۲ - سده رای دهلوی ، تعریفات ، نسخه خطی کتابخانه دانشگاه پنجاب ، آذر
B.٤٦/٤٨٧.
۹۳ - سروری ، محمد قاسم حاجی محمد کاشانی،مجمع الفرس یا فرهنگ سروری،
به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی، تهران .
۹٤ - سعدی ، مصلح الدین شیرازی ، کلیات سعدی ، به کوشش
محمد علی فروغی ، تهران، ۱۳٦۵ هـ ش .
۹۵ - سلام الله بن محمد مقیم نارنولی ، کثیر الفوائد ، نسخه خطی متعلق
به کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب ، شیرانی ، ٦۳۳۳/٤.
۹٦ - سلام الدین محمد مقیم نارنولی ، مفتاح فارسی ، نسخه خطی متعلق
به کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب، شیرانی ، ۵۰۵۷/۲۰٤۵/۵.
۹۷ - سمیعی ، حسین (ادیب السطنه)، صرف و نحو فارسی ،
انتشارات وزارت فرهنگ ، ۱۳۳۳ هـ ش.
۹۸ - سنجر قزوینی، محمد تقی ، ، دستور سخن ، چاپ دارالطبع سرکار عالی ،
حیدرآباد دکن ، ۱۲۹٦ هـ ق.
۹۹ - سیفی ، عروض سیفی ، مطبع مصطفائی، دکن ، ۱۲٦۹ هـ ق.
۱۰۰ - شاهجهانپوری، شیوارام ، جوهر الترکیب ، نسخه خطی متعلق
به کتابخانهٔ گنج بخش به شماره ٦۱۳۷.
۱۰۱ - شبلی نعمانی ، شعر العجم ، ترجمه فارسی سید محمد تقی فخرداعی گیلانی ،
تهران ، ۱۳۳٤ هـ ش .
۱۰۲ - شمس سراج عفیف ، تاریخ فیروز شاهی ، کلکته ، ۱۸۹۰ م .
۱۰۳ - شوشتری ، قاضی نور الله ،مجالس المؤمنین ، دو جلد، انتشارات اسلامیه ،
تهران ، ۱۳۵۷ هـ ق.

۱۰٤ - شمیم زیدی ، احوال و آثار شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی ،
مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد ، ۱۳۵۳ هـ ش.
۱۰۵ - شهبازی ، علی ، دستور زبان فارسی نوین ، تهران ، افشار ، ۱۳۵۳ هـ ش.
۱۰٦ - صدری افشار، غلام حسین ، تاریخ در ایران ، کتابخانه ابن سینا ،
تهران ، ۱۳٤۵ .
۱۰۷ - صدیق ، عیسی (دکتر)، تاریخ فرهنگ ایران ، تهران ۱۳۳۱ هـ ش.
۱۰۸ - صفا، ذبیح الله (دکتر) تاریخ ادبیات در ایران ، انتشارات فردوسی ،
(پنج جلد) ، تهران ، ۱۳۵۱-۱۳٦٤ .
۱۰۹ - " " ، گنج و گنجینه ، به انتخاب محمد ترابی ، تهران ، ۱۳٦۳ .
۱۱۰ - ضیاء برنی ، تاریخ فیروز شاهی ، کلکته ، ۱۸٦۰ م.
۱۱۱ - طباطبائی ، غلام حسین ، سیر المتاخرین ، مطبع نولکشور ، لکهنو ، ۱۸۹۷ م.
۱۱۲ - طباطبائی، یزدی ، حاجی سید رضا ، بزم ایران ، چاپ بمبئی.
۱۱۳ - عبدالحبیب ، حمیدی ، دستور زبان دری ، کابل ، ۱۳٤۷ هـ ش.
۱۱٤ - عبدالحق محدث دهلوی ، اخبار الاخیار ، دهلی، ۱۳۳۲ هـ ق.
۱۱۵ - عبدالرحیم بن احمد سور ، کشف اللغات ، مطبع ثمر هند ، ۱۸۲٦م.
۱۱٦ - عبدالرشید بن عبدالغفور الحسینی المدنی التتوی ، فرهنگ رشیدی،
به تحقیق و تصحیح محمد عباسی ، تهران ۱۳۳۷ هـ ش.
۱۱۷ - عبدالشکور احسن ، گرایشهای تازه در زبان فارسی ، مرکز تحقیقات فارسی ایران
و پاکستان ، اسلام آباد ، ۱۳٦٦ هـ ق/۱۹۷٦م.
۱۱۸ - عبدالغفور خان نساخ ، قند پارسی ، مطبوعه نولکشور ، ۱۸۷۲م.
۱۱۹ - عبدالغنی خان ، مولانا ، تذکره غنی (تذکرهٔ الشعراء) علیگره ،۱۹۱٦م.
۱۲۰ - عبدالصمد ملتانی ، اصول فارسی ، نسخه خطی کتابخانه گنج بخش
به شماره ۲۸۳۹.
۱۲۱ - عبدالواسع ، هانسوی حسینی ، رسالهٔ عبدالواسع ، نسخه خطی
کتابخانهٔ گنج بخش به شماره ۵۱۳۱.
۱۲۲ - عبدالنبی الاحمدنگری ، جامع الغموض و منبع الفیوض ، المعروف
به شرح کافیه فارسی، مطبع نولکشور ، کانپور ، ۱۸۸٦م.
۱۲۳ - عبدالنبی فخر الزمانی قزوینی ، تذکره میخانه ، به تصحیح و اهتمام
احمد گلچین معانی، تهران ، ۱۳٤۰ هـ ش.

۱۲۴ - عتبی محمد بن عبدالجبار، ابو نصر: تاریخ یمینی، ترجمه ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی، به اهتمام جعفر شعار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۷.

۱۲۵ - عرفانی، عبدالحمید (خواجه)، تذکره شعرای پارسی زبان کشمیر، تهران ۱۹۵۶م.

۱۲۶ - عطار، نیشابوری، شیخ فرید الدین، تذکره الاولیاء، بررسی، تصحیح از دکتر استعلامی زوار، تهران، ۱۳۴۶ هـ ش.

۱۲۷ - عوفی، محمد، تذکره لباب الالباب، چاپ لیدن، ۳-۱۹۰۶م.

۱۲۸ - علامی، ابوالفضل بن مبارکشاه، آئین اکبری، لکهنؤ، ۱۸۹۳م.

۱۲۹ - " ، رقعات ابوالفضل، مطبع نولکشور، کانپور، ۱۹۱۳م.

۱۳۰ - علی شیر قانع تتوی، مقالات الشعراء، کراچی، ۱۹۵۷م.

۱۳۱ - غازی الدین حیدر، هفت قلزم، به اهتمام مولوی قبول محمّد، چاپ مطبع سلطانی لکهنؤ، ۱۲۳۷ هـ ق.

۱۳۲ - غالب، میرزا اسد الله، کلیات، شیخ مبارک علی، لاهور، ۱۹۶۵م.

۱۳۳ - غلام سرور (دکتر)، تاریخ زبان فارسی، کراچی، ۱۹۶۲م.

۱۳۴ - غلام سرور، لاهوری (مفتی)، خزینة الاصفیا، لکهنؤ، ۱۸۶۳م.

۱۳۵ - غلام محمد هفت قلمی دهلوی، تذکرهٔ خوشنویسان، کلکته، ۱۳۳۸ هـ، ۱۹۱۰م.

۱۳۶ - فایق لکهنؤی، محمّد، مخزن الفوائد یا خزینة الاصول، سلطان المطابع لکهنؤ، ۱۲۶۷ هـ ق.

۱۳۷ - فخری هروی، روضه السلاطین (تذکره) به اهتمام، سید حسام الدین راشدی، سندی ادبی بورد، حیدر آباد سند، ۱۹۶۵ و نیز همان کتاب به تصحیح عبدالرسول خیام پور، مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، تبریز، ۱۳۴۵.

۱۳۸ - فراهی، ابو نصر، نصاب الصبیان، مطبع محمّدی، ۱۸۸۰م.

۱۳۹ - فردوسی، حکیم ابوالقاسم، شاهنامه، به کوشش دبیر سیاقی، تهران سال.

۱۴۰ - فرشته، هندو شاه، ابوالقاسم، تاریخ فرشته (گلشن ابراهیمی) مطبعه کانپور، ۱۳۰۱ هـ ق.

۱۴۱ - فرشیدور، خسرو (دکتر)، عربی در فارسی، کتابخانه طهوری، تهران، چاپ دوم، ۱۳۴۸ هـ ش.

۱۴۲ - فریار، عبدالله، و همکاران، تخت جمشید، مؤسسه فرانکلین، تهران، تهران، ۱۳۴۳ هـ ش.

۱۴۳ - فیروز الدین (مولوی)، فیروز اللغات، لاهور، ۱۹۶۰ م.

۱۴۴ - قتیل لاهوری، میرزا محمد حسن، نهر فصاحت، چاپ مطبع منشی نولکشور، کانپور، سال ۱۹۰۰ هـ ق.

۱۴۵ - قزوینی، محمّد بن محمد شفیع، شرح قاموس (ترجمان اللغه) چاپ سنگی، ۱۳۰۸ هـ ق.

۱۴۶ - قریب، عبدالعظیم و دیگران (پنج استاد: قریب، بهار، فروزانفر، همایی، رشید یاسمی) به کوشش امیر اشرف الکتابی (چاپ پنجم)، تهران، ۱۳۶۷ هـ ش.

۱۴۷ - قریب، عبدالعظیم خان (میرزا)، دستور زبان فارسی، طبع سی ام، تهران، ۹-۱۳۳۸ هـ ش.

۱۴۸ - قطب علی، بریلوی، تکملهٔ فارسی، نسخه خطی دانشگاه پنجاب، شیرانی، ۵۶۶۶/۲۳۴۶.

۱۴۹ - قیس رازی، شمس الدین بن محمد، المعجم فی معاییر اشعار العجم، به تصحیح استاد مدرس رضوی، تهران، ۱۳۱۴ هـ ش.

۱۵۰ - کاشف، غلام حسین، دستور زبان فارسی، اسلامبول، ۱۳۲۸ هـ ق.

۱۵۱ - کرمانی، حاج محمّد کریم خان، مجمع الرسائل ادبی یا رساله در صرف و نحو فارسی، ۱۳۶۵ هـ ق.

۱۵۲ - کشن پرشاد بهادر (مهاراجه)، شعر فارسی و سلاطین و امراء مطبوعهٔ اعظم استیم پرس، حیدرآباد، دکن، ۱۳۴۶ هـ ق.

۱۵۳ - کوفی، علی فتح نامه سند، به تصحیح، دکتر داود پوته، چاپ دهلی، ۱۹۳۹م.

۱۵۴ - کوهاتی عثمانی، غلام علی شاه، تعلیم نامه، نسخه خطی کتابخانهٔ گنج بخش به شماره ۲۱۱۳.

۱۵۵ - گلبدن بیگم، همایون نامه، ترجمه انگلیسی، انتشارات سنگ میل، پنجاب پریس، لاهور، ۱۹۶۶م.

۱۵۶ - گلچین معانی، احمد، فهرست نسخه های خطی کتابخانه آستان قدس رضوی، یازده مجلد، انتشارات اداره کتابخانه آستان قدس، مشهد ۱۳۰۵ - ۱۳۶۴ هـ ش.

۱۵۷ – لطیف پوری ، شرح جوهر الترکیب ، نسخه خطی متعلق به کتابخانهٔ گنج بخش به شماره ۸۸۳.

۱۵۸ – لندنی ، میر محمد حسین حسینی اصفهانی ، قوانین زبان فارسی ، نسخه خطی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب شیرانی ، ۳۱۹۴/۱۸۹/۳.

۱۵۹ – لودی شیر خان ، تذکره مرآة الخیال ، ملک الکتاب، بمبئی، ۱۳۲۴ هـ ق.

۱۶۰ – لین پول ، استانلی : طبقات سلاطین اسلام ، ترجمه عباس اقبال آشتیانی ، کتابخانه مهر ۱۳۱۲.

۱۶۱ – محدث ، علی ، شرح قصیده برده (تصحیح) انتشارات علمی و فرهنگی ، تهران ، ۱۳۶۱ هـ ش.

۱۶۲ – محمّد امین ، مجمع الانشاء ، مرتبه ، لکهنو ، ۱۸۸۶م.

۱۶۳ – محمّد پادشاه (متخلص به شاد) فرهنگ آنند راج (فرهنگ فارسی و عربی) به اهتمام دبیر سیاقی ، هفت مجلد ، تهران ، ۳۵ – ۱۳۳۷.

۱۶۴ – محمّد بشیر حسین (دکتر) فعل مضارع در زبان فارسی ، انتشارات اظهار سنز ، لاهور ، ۱۹۷۵م.

۱۶۵ – محمد بن عبدالخالق ، کنزاللغات ، چاپ تبریز ، ۱۳۱۲ هـ ق.

۱۶۶ – محمد بن هندو شاه نخجوانی ، صحاح الفرس ، به اهتمام عبدالعلی طاعتی بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، تهران ، ۱۳۵۵ هـ ش.

۱۶۷ – محمد شفیع ، مولوی ، مقالات مولوی محمد شفیع ، مرتبه احمد ربانی ، پنج مجلد ، ناشر مجلس ترقی ادب ، لاهور ، ۱۹۷۴.

۱۶۸ – محمّد صالح کنبو ، شاهجهان نامه ، مجلس ترقی ادب لاهور ، ۱۹۵۸م.

۱۶۹ – محمّد صفی بن نصیر ، دستور المبتدی ، مطبعه نولکشور ، کانپور ، ۱۸۸۷م.

۱۷۰ – محمّد عبدالرحمن بن حاجی محمد روشن خان ، تشریح الحروف ، چاپ مطبع نظامی کانپور ، سال ۱۲۹۲ هـ ق.

۱۷۱ – محمّد عثمان (قیس) ، گلبن اکبر ، به اهتمام مسیح الزمان ، هند ، ۱۲۷۰ هـ ق.

۱۷۲ – محمد قاسم بن محمود (قاسم) ، قواعد زبان فارسی یا میزان ، نسخه خطی کتابخانه گنج بخش به شماره ۱۲۰۱۰.

۱۷۳ – محمد لاد ، مؤید الفضلاء ، مطبع نولکشور ، ۱۳۰۲ هـ ق.

۱۷۴ – محمد مسعود بن محمد یعقوب ، تغزک زیرک ، (شرح زرادی) مطبعه اسلامیه پریس لاهور، ۱۳۳۰ هـ ق /۱۹۱۲.

۱۷۵ – محمد مصطفی خان ، صفوة المصادر ، چاپ مطبع منشی نولکشور ، کانپور ، سال ۱۸۸۷م.

۱۷۶ – مدرس ، محمد علی ، ریحانة الادب فی تراجم المعروفین بالکنیة واللقب ، هشت مجلد ، کتابفروشی خیام ، چاپ سوم ، تهران ،۱۳۴۶ هـ ش.

۱۷۷ – مسعود سعد سلمان ، دیوان به تصحیح مرحوم رشید یاسمی ، تهران ، ۱۳۰۸ هـ ش.

۱۷۸ – مشار ، خان بابا ، فهرست کتاب های چاپی فارسی ، (پنج جلد) ، تهران ، ۱۳۵۰ هـ ش.

۱۷۹ – مشکور ، محمد جواد (دکتر)، دستور نامه ، در صرف و نحو زبان فارسی ، انتشارات شرق، چاپ سیزدهم ، ۱۳۶۸ هـ ش.

۱۸۰ – مظفر حسین ، شمیم ، شعر فارسی در هند و پاکستان ، شرکت اقبال ، تهران ، ۱۳۴۹ هـ ش.

۱۸۱ – معین ، محمد (دکتر) ، اسم جنس و معرفه و نکره ، چاپ دوم، تهران ، ۱۳۴۱ هـ ش.

۱۸۲ – " " ، اسم مصدر ، حاصل مصدر ، چاپ دوم ، تهران ۱۳۴۱ هـ ش.

۱۸۳ – " " ، اضافه ، چاپ دوم ، تهران ، ۱۳۴۱ هـ ش.

۱۸۴ – " " ، فرهنگ فارسی، شش مجلد ، انتشارات امیر کبیر ،چاپ سوم، تهران ،۱۳۶۰ .

۱۸۵ – " " ، مفرد و جمع و معرفه و نکره ، انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۳۷ هـ ش.

۱۸۶ – " " ، مفرد و جمع، چاپ دوم ، تهران ، ۱۳۴۰ هـ ش.

۱۸۷ – ملک الکتاب شیرازی ، میرزا محمد ، زینت الزمان فی تاریخ هندوستان موسوم به تاج التواریخ، بمبئی ، ۱۳۱۰ هـ ق.

۱۸۸ – منزوی ، احمد ، فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش ، از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، جلد اول ، ۱۳۵۷ هـ ش، جلد دوم ، ۱۳۵۷ هـ ش جلد سوم ، ۱۳۵۹ هـ ش جلدچهارم ۱۳۶۱ هـ ش ، اسلام آباد.

۱۸۹ - منزوی، احمد ، فهرست مشترك نسخه های خطی فارسی پاکستان ، (انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان)، اسلام آباد، سیزده مجلد ۱۳٦۲ - ۱۳۷۱ هـ ش .

۱۹۰ - منزوی ، علینقی ، فرهنگنامه های عربی به فارسی ، تهران ، ۱۳۳۷ هـ ش .۳٤۲ص+۱٤۰.

۱۹۱ - منور علی اعظم ، بحر الفوائد ، نسخهٔ خطی کتابخانه دانشگاه پنجاب شیرانی ، ۳.۲٦/۲۱.

۱۹۲ - منهاج ، سراج جوزجانی ، طبقات ناصری ، انجمن آسیایی بنگال ، کلکته ، ۱۸٦٦م.

۱۹۳ - میندولال ، (زار)، بهار علوم ، چاپ مطبع اوده ، ۱۲۸٥ هـ ق / ۱۹۰۱ م.

۱۹٤ - ناظم الاطباء دکتر علی اکبر ، فرهنگ نفیسی، به اهتمام سعید نفیسی ، پنج جلد ، تهران ، ۱۳٤۳ هـ ش .

۱۹٥ - ناظم الاطباء میرزا علی اکبر خان ، نامه زبان آموز ، تهران ، ۱۳۱٦ هـ ش.

۱۹٦ - ناظمی ، حسن ، دستور نو یا راهنمای تجزیه و ترکیب جمله های فارسی ، مؤسسه مطبوعاتی شرق ، تهران ، ۱۳۳۹ هـ ش.

۱۹۷ - نثار علی دهلوی (نثاری) ، چهار گلزار ، نسخه خطی کتابخانهٔ گنج بخش به شماره ٤.۳٤.

۱۹۸ - نجم الغنی (مولوی)، نهج الادب ، چاپ نولکشور ، لکهنؤ ، ۱۹۱۹م.

۱۹۹ - نشاط ، سید محمود (دکتر) ادات تشبیه در زبان فارسی ، تهران ، ۱۳٤۰ هـ ش.

۲۰۰ - نصر آبادی اصفهانی ، محمد طاهر ، تذکره نصر آبادی ، تهران ، ۱۳۱۷ هـ ش.

۲۰۱ - نقوی ، با حیدر شهریار (دکتر) راهنمای زبان اردو ، انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۲۷ هـ ش.

۲۰۲ - " " ، فرهنگ نویسی در هند و پاکستان ، از انتشارات وزارت فرهنگ تهران ، ۱۳٤۱ هـ ش.

۲۰۳ - نقوی ، علیرضا (دکتر) تذکره نویسی در هند و پاکستان ، چاپ علمی ، تهران ،۱۳٤۳ هـ ش/۱۳٦٤ م.

۲۰٤ - نوازش خان ، گلزار دانش ، نسخه خطی متعلق به کتابخانه دانشگاه پنجاب شیرانی ، ٤۲۱۷/۱۱٦٤/۷.

۲۰٥ - نوازش علی خان (شیدا) جامع الفوائد ، نسخه خطی موزه کراچی - ۲-۳٤-N.M۱۹٥۸/۲٤٥.

۲۰٦ - نور الحسن نیز کاکوروی (مولوی)، نور اللغات ، کراچی، ۱۹٥۸م.

۲۰۷ - نور الله بن محمد جمال ، جامع القواعد ، مطبع القواعد ، مطبع قادری ، لاهور ، ۱۳۰۰ هـ ق.

۲۰۸ - نوشاهی، خضر ، فهرست نسخه های خطی فارسی دانشگاه پنجاب ، گنجینهٔ آذر، لاهور ، ۱۳٦٥ هـ ش.

۲۰۹ - نوشاهی ، عارف ، فهرست نسخه های خطی فارسی انجمن ترقی اردو ، کراچی، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و ادارهٔ معارف نوشاهیه ، اسلام آباد ۱۳٦۳ هـ ش.

۲۱۰ - " " ، فهرست کتاب های چاپ سنگ و کمیاب کتابخانهٔ گنج بخش ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، دو مجلد، اسلام آباد ۱۳٦٥ . ۱۳٦۹ هـ ش

۲۱۱ - " " ،فهرست نسخه های خطی فارسی موزه ملی پاکستان، کراچی، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد، ۱۳٦۲ هـ ش.

۲۱۲ - نهاوندی ، عبدالباقی، مآثر رحیمی ، کلکته ، ۳۱-۱۹۲٤م.

۲۱۳ - وارث علی دهلوی ، شرح میزان الصرف ، مطبعه نولکشور ، کانپور ، ۱۸۷۸ م.

۲۱٤ - ووستفلد فردینالد واد وارد ماهلو؛ تقویم تطبیقی هزار و پانصد ساله هجری قمری و میلادی با مقدمه و تجدید نظر دکتر حکیم الدین قریشی ، فرهنگسرای نیاوران ، تهران ، ۱۳٦۰ هـ ش.

۲۱٥ - هجویری ، ابوالحسن علی بن عثمان ، کشف المحجوب ، به تصحیح ژوکوفسکی با ترجمه مقدمه مفصل روسی به فارسی و با تحقیقات نوین از محمد عباسی، تهران ، ۱۳۳٦ هـ ش.

۲۱٦ - هدایت ، رضا قلی، مجمع الفصحاء ، به کوشش دکتر مظاهر مصفا ، تهران، ۱۳۲٦ هـ ش.

۲۱۷ - هردوت ، تاریخ هردوت ، ترجمهٔ دکتر هدایتی ، از انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۳۹ - ۱۳٤۰ هـ ش.

۲۱۸ - هلال ، میر مهدی ، زبدة القواعد ، نسخه خطی کتابخانه دانشگاه پنجاب ، آذر به شماره B ۵۴/۸۴۸.
۲۱۹ - همائی ، جلال الدین ، صناعات ادبی ، تهران ، ۱۳۲۹ هـ ش.
۲۲۰ - همایونفرخ ، عبدالرحیم ، دستور جامع زبان فارسی . چاپ سوم ، علمی ، تهران ، ۱۳۶۴ هـ ش.
۲۲۱ - یاقوت حموی ، شهاب الدین ابو عبدالله، برگزیده مشترك یاقوت حموی ، ترجمه محمد پروین گنابادی ، ابن سینا ، تهران ، ۱۳۴۷.
۲۲۲ - یزدی ، شرف الدین علی، ظفر نامه ، تهیه و تنظیم از عصام الدین اورونبایوف، اداره انتشارات ازبکستان ، تاشکند ، ۱۹۷۲م و نیز به کوشش محمد لوی عباسی (دو مجلد) ، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۳۶، تهران .
۲۲۳ - یعقوبی ، احمد بن ابی یعقوب ، تاریخ یعقوبی ، ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی، تهران،۱۳۴۲.
۲۲۴ - یمین لاهوری ، تاریخ شعر و سخنوران فارسی ، لاهور ، ۱۹۷۱م.

اردو :

۱ - آزاد ، محمد حسین ، آب حیات ، لاهور ، ۱۹۵۲ م.
۲ - ابوالحسنات ندوی، هندوستان کی قدیم اسلامی درس گاهین ، اعظم گره.
۳ - احمد خان ، سرسید، آثار الصنادید ، هند .
۴ - اختر راهی ، تذکره مصنفین درس نظامی ، مکتبه رحمانیه ، لاهور ، ۱۹۷۸م.
۵ - ایوب قادری ، تذکره علمای هند از رحمان علی ، کراچی، ۱۹۶۱م.
۶ - سروری ، عبدالقادر ، کشمیر مین فارسی ادب کی تاریخ ، سرینگر ، ۱۹۶۸م.
۷ - سوجان رای ، خلاصة التواریخ ، ترجمه دکتر ناظر حسین زیدی ، لاهور، ۱۹۶۶م.
۸ - شیرانی ، حافظ محمود ، پنجاب مین اردو ، لاهور.
۹ - ظهور الدین احمد (دکتر)، پاکستان مین فارسی ادب، (پنج جلد)، لاهور ، ۱۹۷۴ - ۱۹۸۵م.
۱۰ - عباسی ، منظور احسن ، تفصیلی فهرست مخطوطات فارسیه پنجاب پبلك لائبریری ، لاهور .
۱۱ - عبدالله ، سید ، ادبیات فارسی مین هندوون کا حصه ، لاهور ، ۱۹۶۷م.

۱۲ - عبدالمقتدر خان بهادر (مولوی) و دیگران ، فهرست نسخ خطی فارسی اورینتل پبلك لائبریری ، بانکیپورمسمی به مرآت العلوم ،(سه جلد) ۱۹۱۵ ، ۱۹۴۲ ، ۱۹۶۷م.
۱۳ - عتیق فکری (علامه) ، نقش ملتان ، (دو جلد)، ملتان ، ۱۹۸۶م.
۱۴ - عثمان علی خان ، فهرست ... کتب خانه آصفیه سرکار عالی (دو جلد)، حیدرآباد ، دکن ، ۱۳۵۷ هـ ق.
۱۵ - - فهرست کتب عربی ، فارسی و اردو کتابخانهٔ آصفیه سرکار عالی (چهار جلد)، حیدرآباد ، ۱۳۳۲ - ۱۳۵۵ .
۱۶ - قیصر امروهوی ، محمود حسن ، مرآت التصوف ، تصوف پر اهم مخطوطات کی جزوی فهرست ، علیگره ، بی جا و بی تاریخ.
۱۷ - محمد عبدالله الحسین الخلیل (منشی) ، دستور نامه ، مطبع مجتبائی، دهلی ، ۱۳۱۸ هـ ق.
۱۸ - ندوی ، سید سلیمان ، هندوون کی تعلیم مسلمانون کے عهد مین ، اداره تصنیف و تألیف آل پاکستان ایجوکیشنل ، کراچی.
۱۹ - نذر احمد (حافظ) ، مدارس عربیه مغربی پاکستان کا جائزه ، مسلم اکادمی ، لاهور ، ۱۹۷۲ م.
۲۰ - نظامی ، خلیق احمد ، سلاطین دهلی کے مذهبی رحجانات ، دهلی ، ۱۳۷۷ هـ / ۱۹۵۸ م.
۲۱ - نوشه علی ، (سید) مسلمانان هند و پاکستان کی تاریخ تعلیم مع حواشی و تعلیقات مفتی انتظام الله شهابی سلمان اکیدمی ، کراچی، ۱۹۶۳م.
۲۲ - گروهی ، تاریخ ادبیات فارسی مسلمانان پاکستان و هند ، جلد ۳، ۴، ۵ ، دانشگاه پنجاب ، لاهور ، ۱۹۷۱ - ۱۹۷۲.
۲۳ - دائرة المعارف اردو اسلامیه ، زیر اهتمام دانشگاه پنجاب ، طبع اول ، ۱۳۸۳ هـ / ۱۹۶۴م.

عربی :

۱ - ابن بطوطه ، شرف الدین ابو عبدالله محمد بن ابراهیم : تحفة النظار فی غرایب الامصار و العجایب ، بیروت .
۲ - ابن حوقل ، صورة الارض ، لیدن ، ۱۹۳۹ م.
۳ - ابن خردادبه ، ابوالقاسم المعروف ابن خردادبه ، المسالك والممالك، لیدن ، بریل ، ۱۸۸۹م.

٤ - الاصطخری ، ابو اسحاق ابراهیم بن محمد : المسالك والممالك ، لیدن ، ۱۹۲۷م.
٥ - التفتازانی، مسعود بن عمر ، مختصر المعانی ، مطبع محمدی ، کانپور
بی تاریخ .
٦ - توسیرکانی ، قاسم (دکتر) عدد من بلغاء ایران فی لغة العرب ،
انتشارات دانشگاه ، تهران ، ۱۳۳٦ هـ ش.
۷ - تهرانی، حاج آقا بزرگ ، الذریعة الی تصانیف الشیعه . جلد ۱ - ۱۹ ،
تهران ، ۱۹٦۹م.
۸ - جاربردی ، احمد بن الامام الصید الحسن ، جاربردی در شافیه ،
چاپ سنگی ایران ، ۱۲۷۱ هـ ق.
۹ - جمال القرشی ، ابوالفضل ، محمد بن عمر بن خالد ، صراح ، مطبع یوسفی ،
لکهنؤ ۱۳۲۷ هـ ق.
۱۰ - حاجی خلیفه ، مصطفی بن عبدالله ، کشف الظنون عن اسامی الکتب
والفنون ، مطبعه المعارف. مصر ، ۱۳٦۰.
۱۱ - حمزة بن الحسن الاصفهانی ، تاریخ سنی ملوك الارض والانبیاء، برلین ،
۱۳٤۰ هـ ق.
۱۲ - الراغب ، ابو القاسم حسین بن محمد الاصبهانی ، معجم مفردات الفاظ القرآن ،
تحقیق ندیم مرعشلی، دارالکاتب العربی، بیروت .
۱۳ - زرکلی ، الاعلام ، بیروت ، چاپ اول ، ۱۳۸۹ هـ ق .
۱٤ - الزمخشری ، ابوالقاسم جار الله محمود بن عمر ابی القاسم ، الکشاف
الحقایق التنزیل و عیون الاقاویل ، طبع ، لبنان ، بیروت ، دارالمعرفة .
۱٥ - الزمخشری جار الله ، محمود ، ابی القاسم ، المستقصی فی امثال العرب ،
حیدر آباد ، دکن ، ۱۹٦۲م.
۱٦ - صفی پور عبدالرحمن بن عبدالسلام شافعی : منتهی الارب فی لغة العرب ،
دو مجلد ، مطبعه کربلائی محمد حسین، طهرانی ، ۱۲۹۷ و ۱۲۹۸ هـ ق.
۱۷ - عبدالحی ، (علامه) نزهة الخواطر و بهجة المسامع والنواظر ، چاپ حیدرآباد ،
دکن ، ۱۹۳۱م.
۱۸ - قلقشندی ابوالعباس احمد ، صبح الاعشی ، مؤسسه المصریه العامه مطبعه امیریه ،
قاهره ، ۱۳۳۲ هـ ق.

۱۹ - لویس معلوف ، الیسوعی ، المنجد (باشراف ، البستانی)؛
مطبعه الکاتولیکیه ، بیروت ، ۱۹٦۰ م.
۲۰ - المازندرانی ، محمد صالح ، شرح لطیف علی الشافیه ، چاپ سنگی ایران،
۱۲٦۸ هـ ق.
۲۱ - محمد بن الحسن نجم الملة والدین ، المحقق المرضی الاستراباذی، شرح الکافیه
فی النحو ، منشورات مکتبه المرتضویه ، ایران ،
۲۲ - المقدسی، مطهر بن ظاهر ، کتاب البدء و التاریخ - چاپ پاریس ، ۱۹۱۹م.
۲۳ - یاقوت حموی ، شهاب الدین ابو عبدالله ، معجم البلدان ، ده جلد ،
دارصادر ، بیروت ، ۱۹٥۷م.
۲٤ - الیعقوبی ، احمد بن ابی یعقوب جعفر بن وهب واضح ، کتاب البلدان ، لیدن ،
بریل ، ۱۸۹۱م.

انگلیسی :

1-Abdullah , S.M , A Descriptive Catalogue of Persian , Urdu and Arabic Manuscripts in the Punjab Univeristy Library. Vol.I. Fasciculus I , Lahore 1942, Vol.I Fasciculus II,Lahore,1948.

2-Abid Reza ,Catalogue of the Persian and Arabic Manuscripts of Saulat Public Library , Rampore,1966.

3- Ahmad , Mukhtar-ud-Din, Dr., Catalogue of the Persian Manuscripts in the Maulana Azad Library, Aligarh Muslim University , Aligarh, Published by Aligarh Muslim University,1969.

4-Arberry ,A.J, Catalogue of the Library of the India Office, Vol.II-Part VI.Persian Books,London,1937.

5-Ashraf, Muhammad , Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manu scripts in the Salar Jang Museum and Library ,Vol.I Hyderabad,1965.

6- Baqar, Mohammad,Lahore, Past and Present ,1952.P-1.

7-Bogdanov L. Middle Persian Grammar ,Bombay (India), 1930,(English) Translation of C. Salemanns Books).

8-Brown,Catalogue of the Persian Manuscripts of University of Cam-bridge,1896.

9-Ethe , Catalogue of the Persian ,Turkish and Pushtu Manuscripts in the Bodlein Library, Part, II, Oxford,1930.

10-Ethe, Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India Office, Vol.I.1903.

11-Ghani, M. A, History of Persian Language & Literature at the Mughal Court , Part I, Allahabad,1930.

12-Gladwin, Francis, Persian Moonshee ,London, (Reprinted)1801.

13- Habibullah, A.B.M, Descriptive Catalogue of the Persian, Urdu and Arabic Manuscripts in the Dacca University Library, Vol.I. Dacca,1966 Vol II , Dacca.1968.

14- Ivanow, Wladimir, Concise Descriptive Catalogue of the Persian Man. uscripts in the collection of the Asiatic Society of Bengal , Calcutta, 1924

15- Ivanow, Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Coll-ection of the Asiatic Society of Bengal, Calcutta,1924.

16- Ivanow H. Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the cur-son Collection Asiatic Society of Bengal, Calcutta,1926.

17- Kent ,R.G, Old Persian Grammar Newhayen 1950, Hilfsbuch des Peh-lavi von H.S. Nyberg, Uppsala,1931

18- Lambton , A.K.S. Persian Grammar, Cambridge University Press, 1953 A.D.

19-Marshell ,John, Mohanjodaro, London,1931.

20- Muktadar Khan Molvi, Catalogue of the Arabic and Persian Manu-scripts in the Oriental Public Library at Bankipore ,Vol.I, Calcutta,1908

21- Phillot, D.C. Higher Persian Grammer, Calcutta , Calcutta University. 1919 A.D.

22-Rieu,Charles, Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum , Vol.II,London,1966.

23- Rizvi, Maulvi Qasim Catalogue of the Persian Manuscripts in the Buhar Library ,Calcutta,1921

24- Thackston,Wheeler M. An Introduction to Persian , Iran, Tehran,1978.

25- Encyclopaedia of Islam, Vol.III, Leiden,1936.

فهرست انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

شماره ردیف — نام کتاب	مؤلف ، مصحح ، مترجم
۱ - فهرست نسخه های خطی کتابخانهٔ گنج بخش (ج۱)	محمد حسین تسبیحی
۲ - احوال و آثار شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی و خلاصة العارفین	دکتر شمیم محمود زیدی
۳ - فهرست نسخ های خطی خواجه سناء الله خراباتی	محمد حسین تسبیحی
٤ - چهار تقویم از دو سال و در یک شهر	دکتر علی اکبر جعفری
۵ - مثنوی مهر و ماه	جمالی دهلوی، پیر حسام الدین راشدی
٦ - شش جهت	روپ نراین ، دکتر علی اکبر جعفری
۷ - داد سخن	سراج الدین علی آرزو ، دکتر اکرم شاه
۸ - فارسی گویان پاکستان (از گرامی تا عرفانی) (ج۱)	دکتر سید سبط حسن رضوی
۹ - تحقیقات فارسی در پاکستان	دکتر علی اکبر جعفری
۱۰ - تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان	حکیم نیر واسطی
۱۱ - فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش (ج ۲)	محمد حسین تسبیحی
۱۲ - شعر فارسی در بلوچستان	دکتر انعام الحق کوثر
۱۳ - راج ترنگینی (= تاریخ کشمیر)	دکتر صابر آفاقی
۱٤ - رسالهٔ قدسیه	خواجه محمد پارسا بخاری ، ملک محمد اقبال
۱۵ - جواهر الاولیاء (مقدمه)	دکتر غلام سرور
۱٦ - جواهر الاولیاء (متن)	باقر بن عثمان بخاری ، دکتر غلام سرور
۱۷ - پیوندهای فرهنگی(مجموعهٔ ۲٦ مقاله)	بشیر احمد دار
۱۸ - تذکرهٔ ریاض العارفین (جلداول)	آفتاب رای لکهنوی ، پیر حسام الدین راشدی
۱۹ - گرایش های تازه در زبان فارسی	دکتر عبدالشکور احسن
۲۰ - فهرست نسخه های خطی کتابخانهٔ گنج بخش (ج ۳)	دکتر محمد حسین تسبیحی
۲۱ - قران السعدین (چاپ عکسی)	امیر خسرو دهلوی، دکتر احمد حسن دانی
۲۲ - کلیات فارسی شبلی نعمانی	دکتر محمد ریاض خان
۲۳ - کتابخانه های پاکستان(جلد اول)	دکتر محمد حسین تسبیحی
۲٤ - احوال و آثار میرزا اسدالله خان غالب	محمد علی فرجاد
۲۵ - اقبال لاهوری و دیگر شعرای فارسی گوی	دکتر محمد ریاض خان
۲٦ - کارنامه و سراج منیر	منیر لاهوری - آرزو ، دکتر اکرم شاه
۲۷ - کشف الابیات اقبال	دکتر محمد ریاض خان

شماره ردیف	نام کتاب	مؤلف ، مصحّح ، مترجم
٢٨	گلدستهٔ قلات دیوان شعر	میر محمّد حسن خان بنگلزئی
٢٩	کشف المحجوب (چاپ عکسی)	علی هجویری جلّابی ، علی قویم
٣٠	الاوراد (عربی و فارسی)	بهاء الدّین زکریا ملتانی
٣١	کلیّات میرزا عبدالقادر بیدل (چاپ عکسی)	میرزا عبدالقادر بیدل ، دکتر غروی
٣٢	سیر الاولیاء (احوال و ملفوظات چشتیه)	محمّد بن مبارک علی کرمانی
٣٣	گلشن راز (مثنوی عرفانی) (انگلیسی و فارسی)	شیخ محمود شبستری ، وینفلد
٣٤	رسالهٔ ابدالیه	یعقوب بن عثمان چرخی، محمّد نذیر رانجها
٣٥	مثنوی مولوی (دفتر اوّل) (فارسی و اردو)	مولوی جلال الدّین بلخی ، سجاد حسین
٣٦	مثنوی معنوی (دفتر دوم) (فارسی و اردو)	مولوی جلال الدّین بلخی، سجاد حسین
٣٧	مثنوی مولوی (دفتر سوم) (فارسی و اردو)	مولوی جلال الدّین بلخی ، سجاد حسین
٣٨	مثنوی مولوی(دفتر چهارم) (فارسی و اردو)	مولوی جلال الدّین بلخی، سجاد حسین
٣٩	مثنوی مولوی (دفتر پنجم) (فارسی و اردو)	مولوی جلال الدین بلخی، سجاد حسین
٤٠	مثنوی خموش خاتون (داستان منظوم)	رعدی ، غروی، دکتر سیّد مهدی (مصحّح)
٤١	تذکرهٔ ریاض العارفین (ج٢)	آفتاب رای لکهنوی ، پیر حسام الدین راشدی
٤٢	فهرست نسخه های خطی کتابخانهٔ گنج بخش (ج١)	احمد منزوی
٤٣	اسلامی جمهوری ایران کا آئین	محسن علی نجفی
٤٤	بسیوین صدی کی اسلامی تحریکین	مرتضی مطهری (شهید)، دکتر ناصر حسین نقوی
٤٥	نخستین کارنامه	دکتر مهدی غروی
٤٦	لوایح جامی (عرفان و تصوّف)	نور الدّین عبدالرّحمن جامی
٤٧	فهرست نسخه های خطی کتابخانهٔ گنج بخش (ج٢)	احمد منزوی
٤٨	فهرست نسخه های خطی کتابخانهٔ گنج بخش (ج ٣)	احمد منزوی
٤٩	علّامه اقبال (احوال و آثار)	سیّد مرتضی موسوی، احمد ندیم قاسمی
٥٠	علّامه اقبال، اسلامی فکر کے عظیم معمار (اردو)	دکتر علی شریعتی ، دکتر محمّد ریاض خان
٥١	میاسه و مقداد (فارسی ، داستان)	معزّ الدّین محمّد حسین ، بهاء الدّین وکیلی
٥٢	دیوان حافظ شیرازی (فارسی و اردو)	حافظ شیرازی ، عباد الله اختر
٥٣	انقلاب ایران	محمّد عثمان دیپلائی
٥٤	زندگی میر سیّد علی همدانی	دکتر آغا حسین همدانی
٥٥	----	----
٥٦	----	----
٥٧	مثنوی مولوی (دفتر ششم) (اردو و فارسی)	مولوی جلال الدین محمّد بلخی ، سجاد حسین
٥٨	----	----
٥٩	----	----
٦٠	----	----
٦١	ایران و مصر مین کتب سوزی (مسلمانون پر الزام)	مطهری مرتضی(شهید)، عارف نوشاهی (مترجم)
٦٢	فهرست نسخه های کتابخانه گنج بخش (ج ٤)	احمد منزوی
٦٣	دوائر درعلوم قرآنی (المستخلص)	حافظ الدّین محمّد بخاری
٦٤	کلمات الصادقین (تذکرهٔ صوفیان دهلی)	محمّد صادق دهلوی کشمیری همدانی، دکتر سلیم اختر
٦٥	اخلاق عالم آرا (= اخلاق محسنی)	محسن فانی کشمیری ، خ . جاویدی
٦٦	جامی (احوال و آثارجامی)(اردو)	حکمت ، علی اصغر، عارف نوشاهی
٦٧	نسایم گلشن	داعی شیرازی - محمّد نذیر رانجها
٦٨	فهرست مشترك نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ١)	احمد منزوی
٦٩	رسالهٔ انسیّه (فارسی و اردو)	یعقوب بن عثمان چرخی شیرازی
٧٠	بررسی لغات اروپایی	دکتر مهر نور محمّد خان
٧١	فهرست نسخه های خطی فارسی موزهٔ ملّی پاکستان	سیّد عارف نوشاهی
٧٢	به یاد شرافت نوشاهی	سیّد عارف نوشاهی
٧٣	فهرست نسخه های خطی فارسی انجمن ترقی اردو (کراچی)	سیّد عارف نوشاهی

شماره ردیف	نام کتاب	مؤلف ، مصحح ، مترجم
۷٤	تذکرهٔ علمای امامیه پاکستان	سید حسین عارف نقوی
۷٥	سه رسالهٔ شیخ اشراق	شهاب الدین یحیی سهروردی
۷٦	گلستان سعدی	میجر آرپی آندرسون (مترجم)
۷۷	خزاین الاسرار به ضمیمه چهار بهار	محمد هاشم تهرپالوی ، شرافت نوشاهی
۷۸	دیوان حافظ شیرازی (چاپ عکسی)	حافظ شیرازی ، سجاد حسین (قاضی)
۷۹	صیدیه و بخش صید و ذباحه و اطعمه و اشربه	سعد الدین هروی ، محقق حلی
۸۰	جهاد نامه (مؤلف ناشناخته) ظلم نامه	غزالی (امام محمد) ، نوشاهی
۸۱	منشور فریدون بیگ گرجی	دکتر سید مهدی غروی
۸۲	لمحات من نفحات القدس	محمد عالم صدیقی، رانجها
۸۳	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی (ج ۲)	احمد منزوی
۸٤	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی (ج۳)	احمد منزوی
۸٥	فهرست چاپهای آثار سعدی در شبه قاره و	سید عارف نوشاهی
۸٦	شرح مثنوی (جلد اول)	شاه داعی شیرازی ، رانجها
۸۷	شرح مثنوی (جلد دوم)	شاه داعی شیرازی ، رانجها
۸۸	تکملة الاصناف (فرهنگ عربی به فارسی ، افست)	علی بن محمد الادیب الکرمینی
۸۹	سعدی بر مبنای نسخه های خطی	احمد منزوی
۹۰	رسالهٔ نوریهٔ سلطانیه	محدث دهلوی ، دکتر سلیم اختر
۹۱	خلاصة جواهر القرآن فی بیان معانی لغات القرآن	ابوبکر اسحاق ملتانی، دکتر ظهور الدین احمد
۹۲	تاریخ عباسی (اردو) (نصف آخر)	شریف احمد شرافت نوشاهی (سید)
۹۳	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ٤)	احمد منزوی
۹٤	گلستان سعدی ، کریما ، کریما (ضمیمه گلستان سعدی)	سید غلام مصطفی نوشاهی ، سرفراز ظفر
۹٥	شرح احوال و آثار میر سید علی همدانی	دکتر محمد ریاض خان
۹٦	تاریخ پیشرفت اسلام	دکتر شهین دخت کامران مقدم صفیاری
۹۷	گلستان سعدی	سعدی شیرازی ، آندرسون
۹۸	از گلستان عجم (ترجمه با کاروان حله)	زرین کوب ، دکتر کلثوم سید ، دکتر مهر

شماره ردیف	نام کتاب	مؤلف ، مصحح ، مترجم
۹۹	کتاب شناسی اقبال	دکتر محمد ریاض خان
۱۰۰	اقبال لاهوری و دیگر شعرای فارسی گوی(چاپ دوم)	دکتر محمد ریاض خان
۱۰۱	جهانگشای خاقان	دکتر الله دکتر مضطر
۱۰۲	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج٥)	احمد منزوی
۱۰۳	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (۷)	احمد منزوی
۱۰٤	ترجمه های متون فارسی به زبان های پاکستان	اختر راهی
۱۰٥	فهرست نسخه های خطی فارسی بمبئی کتابخانهٔ کاما ، گنجینه مانکجی	دکتر سید مهدی غروی
۱۰٦	فهرست نسخه های خطی گنیجنه آذر	سید خضر عباسی نوشاهی
۱۰۷	مجموعهٔ قانون جزایی اسلامی ایران	دکتر سید علی رضا نقوی (مترجم)
۱۰۸	فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج بخش (ج۱)	سید عارف نوشاهی
۱۰۹	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ٦)	احمد منزوی
۱۱۰	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج۸)	احمد منزوی
۱۱۱	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۹)	احمد منزوی
۱۱۲	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۱۰)	احمد منزوی
۱۱۳	یادداشتهای پراکندهٔ علامه اقبال	علامه اقبال ، دکتر محمد ریاض
۱۱٤	فهرست نسخه های خطی کتابخانهٔ همدرد ، کراچی	سید خضر عباسی نوشاهی
۱۱٥	مثنوی شمس و قمر	خواجه مسعود قمی، آل داود
۱۱٦	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج۱۱)	احمد منزوی
۱۱۷	ثلاثه غساله (کتاب شناسی)	حبیب الرحمن ، عارف نوشاهی
۱۱۸	فهرست کتاب های فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانهٔ گنج بخش (ج۲)	سید عارف نوشاهی

شماره ردیف	نام کتاب	مؤلف ، مصحح ، مترجم
۱۱۹	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۱۲)	احمد منزوی
۱۲۰	فهرست آثار چاپی شیعه در شبه قارهٔ (بخش اوّل)	سیّد حسین عارف نقوی
۱۲۱	شرح احوال و آثار میر سیّد علی همدانی (چاپ دوم)	دکتر محمّد ریاض خان
۱۲۲	فهرست انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان	دکتر محمّد حسین تسبیحی
۱۲۳	فرهنگ فارسی به اردو	دکتر سیّد باحیدر شهریار نقوی
۱۲۴	مونس العشاق (منظومه)	عربشاه یزدی ، دکتر محموده هاشمی
۱۲۵	تسهیل پیام مشرق	به کوشش احمد جاوید
۱۲۶	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (جلد سیزدهم)	احمد منزوی
۱۲۷	خلاصة الالفاظ جامع العلوم	به کوشش دکتر غلام سرور
۱۲۸	شرح احوال و آثار عبدالرّحیم خانخانان	دکتر جعفر حلیم
۱۲۹	تاثیر زبان فارسی بر زبان اردو	دکتر محمّد صدیق خان شبلی
۱۳۰	مخزن الغرائب (جلد سوم)	به اهتمام دکتر محمّد باقر
۱۳۱	مقدمهٔ خلاصة الالفاظ جامع العلوم	دکتر غلام سرور
۱۳۲	فلسفهٔ اخلاقی ناصر خسرو و ریشه های آن	دکتر شیر زمان فیروز
۱۳۳	مخزن الغرائب (جلد چهارم)	دکتر محمّد باقر
۱۳۴	مخزن الغرائب (جلد پنجم ،زیر چاپ)	دکتر محمّد باقر
۱۳۵	فرهنگ اردو -فارسی (چاپ دوم)	دکتر با حیدر شهریار نقوی
۱۳۶	اسئله و اجوبهٔ رشیدی (ج اوّل)	رشید الدین فضل الله همدانی به کوشش دکتر رضا شعبانی
۱۳۷	اسئله و اجوبهٔ رشیدی (ج دوم)	رشید الدین فضل الله همدانی به کوشش دکتر رضا شعبانی
۱۳۸	فهرست نسخه های خطی قرآن مجید کتابخانهٔ گنج بخش	محمّد نذیر رانجها
۱۳۹	دستور نویسی فارسی در شبه قارهٔ	دکتر سید حسن صدر الدّین حاج سید جوادی
۱۴۰	شیخ شرف الدّین احمد یحیی منیری	سید مطیع الامام (زیر چاپ)
۱۴۱	مقام شیخ فخر الدّین ابراهیم عراقی در تصوف اسلامی	محمد اختر چیمه (زیر چاپ)

Persian Grammar in Sub-continent

by

Dr.S.H. Haj Seyed Javadi



IRAN-PAKISTAN INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES,
ISLAMABAD-PAKISTAN
1993 A.D.

PERSIAN GRAMMER
in
SUB-CONTINENT

BY
Dr. S. H. Haj Seyed Javadi



IRAN-PAKISTAN INSTITUTE
OF PERSIAN STUDIES,
ISLAMABAD-PAKISTAN
1993 A.D.

کلید تلفّظ فرهنگ اُردو۔فارسی

در ضبط و ثبت حرکات و تلفّظ فرهنگ اردو۔فارسی، برای لغات اردو از حروف لاتین استفاده شده است. اینک حروف لاتین که در برابر حروف اردو و فارسی، در این کتاب به کار برده شده است به ترتیب تهجّی:

اردو۔فارسی	لاتین	مثال		اردو۔فارسی	لاتین	مثال	
ا =	a	آب	ab	ر =	r	رات	rāt
آ =	ā	آنا	āna	ڑ =	ṛ	راپڑ	rāpeṛ
ب =	b	بنی	bani	ز =	z	زردہ	zarda
پ =	P	پکّہ	pakka	س =	s	سچ	sach
ت =	t	تراشہ	tarāsh	ش =	sh	شاباش	shābāsh
ٹ =	ṭ	ٹکٹ	ṭikat	ص =	s	صافا	sāfa
ث =	s	ثابت	sābit	ض =	z	ضابطہ	zābta
ج =	j	جانا	jāna	ط =	t	طلب	talab
چ =	ch	چاہ	chāh	ظ =	z	ظرف	zarf
ح =	h	حضور	huzur	ع =	a	عقل	aql
خ =	k̇	خاکہ	k̇āka	غ =	ġ	غرارہ	garara
د =	ḍ	دوش	dosh	ف =	f	فرفر	farfar
ڈ =	d	ڈاک	ḍak	ق =	q	قابو	qābu
ذ =	z	ذات	zāt	ک =	k	کل	kal

اردو.فارسی	لاتین	مثال		اردو و فارسی	لاتین	مثال	
گ =	g	گلا	gala	و =	w	وَردی	wardi
ل =	l	لَل	lal	و = (حرفِ عطف)	v	آب وخور	āb-v-khor
م =	m	ماتم	mātam	ھ ، ہ =	h	ھات ، ہاتھ	hāth hāt
ن =	n	ناپ	nāp	ہ =	h	ہرّہ	hurra
						چمچہ	chamcha
ں = (نون غنّہ)	n̲	کہیں	kahin̲	ی =	y,i	یوں	haḍḍi , yoon
				ے =	y	ہوتے سوتے	hotay sotay

حرکات

(=اِعراب یا زَبَر، زیر، پیش)

(برای تلفّظ کلماتِ اردو)

آ =	ā	آنا	āna	اَو =	oa	جوڑنا	joaṛna
اَ =	a	اَب	ab	اُو =	oo	اُونچا	ooncha
اَی =	ae	بیٹھنا	baethna	اُو =	u	چُل	chul
اَو =	ao	اَور	aor	ای =	i	کی (حرفِ اضافہ)	ki
اِ =	e	ٹِرنا	ṭerna	ای =	i	نِسوار	niswar
ای =	ee	بیج	beej	ی =	y	یم	yam
اِی =	ei	بیتال	beital		y	یخنی	yakni
اُ =	o	بُولنا	bolnā	اے =	ay	میرے	meray